

مانیفست ضد سرمایه‌داری

الکس کالینیکوس

ترجمه: اقبال طالقانی

مانیفست ضد سرمایه‌داری

نویسنده: آکس کالینیکوس

مترجم: اقبال طالقانی



نشر آزاد مهر

کالینیکوس، آلکس / Callinicos, Alex / مانیفست ضد سرمایه‌داری / نویسنده
آلکس کالینیکوس، مترجم اقبال طالقانی. - تهران: آزادمهر، ۱۳۸۴.

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا ISBN- 964 - 8477 - 25 - 6

عنوان اصلی: Anti capitalist manifesto. 2003.

۱- سرمایه‌داری ۲- اقتصاد بنیادی ۳- جهانی شدن ۴- جنبش‌های مخالف.

الف. طالقانی، اقبال، مترجم. ب. عنوان.

۳۳۰/۱۲۲

۱۳۸۴

م ۱۷ ک / ۵۰۱ HB

۸۴-۲۸۷۳۶م

کتابخانه ملی ایران



۶۶۹۶۶۹۱۸

نشر آزاد مهر

مانیفست ضد سرمایه‌داری

آلکس کالینیکوس

ترجمه: اقبال طالقانی

چاپ اول ۱۳۸۴، شمارگان ۱۶۵۰

لیتوگرافی: حمید، چاپخانه: آینده

شابک: ۶-۲۵-۸۴۷۷-۹۶۴

آدرس: تهران - خ انقلاب - خ اردیبهشت - بن‌بست شهرزاد - شماره ۲۱۶

واحد ۲- تلفن ۶۶۹۶۶۹۱۸ - صندوق پستی ۷۶۷-۱۳۱۴۵

فهرست مطالب

پیش‌گفتار.....	۵
----------------	---

مقدمه

حادثه‌ای پیش‌بینی نشده.....	۷
احیاء تقد اجتماعی.....	۱۲
نامگذاری جنبش.....	۱۹
یک حادثه‌ی غیرمنتظره‌ی دیگر.....	۲۲

فصل ۱

سرمایه‌داری علیه سیاره‌ی ما.....	۲۷
موضوع چیست؟.....	۲۷
حماقت‌های مالی.....	۳۴
ماشین حرکت جاودانه.....	۴۰
انباشت و فاجعه.....	۴۹
شمشیر لویاتان.....	۵۵
خلاصه.....	۷۰
پی‌نوشت‌ها.....	۷۳

فصل ۲

گوناگونی‌ها و استراتژی‌ها.....	۸۳
--------------------------------	----

۸۳	انواع ضد سرمایه‌داری
۱۰۱	اصلاح یا انقلاب؟
۱۱۹	خلاصه
۱۲۱	پی‌نوشت‌ها

فصل ۳

۱۲۷	تصویر دنیاهاى دیگر
۱۲۷	ارزش‌های ضد سرمایه‌داری
۱۳۳	یادداشتی در باب تنوع
۱۳۵	نقص بازار چیست؟
۱۴۳	چرا به برنامه‌ریزی نیاز داریم
۱۵۴	برنامه انتقالی
۱۶۵	خلاصه
۱۶۷	پی‌نوشت‌ها

۱۷۳	مؤخره
۱۷۹	پی‌نوشت‌ها
۱۸۱	فهرست اعلام

درآمد

اندیشه‌ی این کتاب در فاصله‌ی گردهمایی‌های متقابل و تظاهرات، به فکرم خطوط کرد و با عجله نوشته شد. دستنویس نهایی طرح این کتاب را بعد از دومین مجمع اجتماعی جهان، در سالن انتظار فرودگاه پورتو آلگره به پایان بردم و در اواسط کار فراهم آوردن مقدمات اولیه‌ی اولین مجمع اجتماعی اروپا در فلورانس آن را نوشتم. در بازاندیشی، این کتاب را می‌توان به عنوان بخش پایانی تریلوژی دانست که با کتاب برابری (۱۹۹۹)^(۱) شروع شد و با کتاب علیه راه سوم^(۲) (۲۰۰۱) ادامه یافت. اگر چه آن دو کتاب مانند کتاب فعلی طراحی نشدند، اما هر سه کتاب را می‌توان به عنوان نوعی سه‌گانه‌ی هگلی در نظر گرفت، در کتاب برابری، اصول جهان‌شمول عدالت به‌طور انتزاعی بررسی می‌شود، در کتاب علیه راه سوم اهمیت سلبی نقد^(۳) بیان می‌گردد و در کتاب مانیفست ضد سرمایه‌داری جنبش‌های مشخصی که در حال حاضر برای تحقق این اصول از طریق ایجاد جهانی متفاوت مبارزه می‌کنند، مورد تحلیل قرار می‌گیرد. در عوض، شاید با اندکی اغراق، این کتاب را می‌توان در جای خود به عنوان استدلالی درباره‌ی ماهیت جنبش بین‌المللی علیه جهانی‌سازی سرمایه‌داری و نوعی استراتژی و برنامه‌ای که باید این جنبش دنبال نماید مورد مطالعه قرار داد.

مانیفست ضد سرمایه‌داری همکاری‌های مستقیم یا غیرمستقیم بسیاری از فعالین و روشنفکران دیگر این جنبش را منعکس می‌سازد. در گفتگویی که میان چپ رادیکال اروپایی رشد می‌یابد، به‌ویژه من از گفتگوهایم با دانیل بن سعید^(۴)، که نوشته‌هایش به مرجع مهمی بدل می‌گردد، بهره برده‌ام. مایک گونزالس^(۵) که در پورتو آلگره II همراه بود و من نکات بسیاری از بحث‌هایمان در آن‌جا

آموخته‌ام. کریس بامبری^(۶)، کریس هارمن^(۷)، کریس ناین‌هام^(۸) و یک منتقد گمنامی که متن دستنویس را خواند: مایلیم که از همه‌ی آن‌ها به خاطر راهنمایی‌هایشان، و تشویق‌شان تشکر نمایم. طبق معمول کار با انتشارات پولیتی مایه خوشوقتی است: به‌ویژه از هلن گری^(۹)، دیوید هلد^(۱۰)، راشل کر^(۱۱)، و پام توماس^(۱۲) سپاسگزارم. اما بیش از همه به سام آشمن^(۱۳) مدیون هستم. او در بسیاری از تجربیاتی که پس‌زمینه‌ی کتاب است سهیم بود، دستنویس کتاب را مطالعه و بررسی کرد، و منبع همیشگی ایده‌ها و ارجاعات بود. عدالت و انصاف حکم می‌کند که کتاب مانیفست ضد سرمایه‌داری را به او تقدیم کنم.

پیش‌گفتار

حادثه‌ای پیش‌بینی نشده

در واپسین روزهای دهه‌ی ۱۹۹۰ اتفاق عجیبی روی داد. ده سال قبل، به دنبال فروپاشی حکومت‌های کمونیستی، سرمایه‌داری لیبرال ظفرمندانه قدم به عرصه نهاد. در آن زمان فوکویاما^(۱۴) با افتخار اعلام کرده بود که این تحول به معنای پایان تاریخ است. شکست کمونیسم نشان داده بود که هیچ بدیل منظمی به جای سرمایه‌داری لیبرال مقدور نیست.^(۱۵) گروه اندکی، معجون عجیب فلسفه‌ی نئوهگلی و پیروگرایی ریگانی را که اساس مباحث فوکویاما بود خریدند، اما بسیاری نیز جوهر استدلال فوکویاما را پذیرفتند. قبل از هر چیز، پست مدرنیسم و سایر مکاتب منتج از آن (به عنوان مثال، نظریه‌ی پست کلونیال^(۱۶)) که در دانشکده‌های انگلیسی‌زبان لیبرالی از نفوذ بسیاری برخوردار بودند، مدت‌ها قبل از فروپاشی، ابر روایت و ظهور جهانی تکه تکه شده و قطبی را پیش‌بینی کرده بودند، که در آن صرف ایده‌ی مخالفت با سرمایه‌داری لیبرال، خطر تجدید حیات توتالیتاریسم را که مسئول آشویتس و سیاهچال گولاک بود به همراه خواهد داشت.^(۱۷)

از آن مهم‌تر، همین رویکرد در سیاست عمومی نیز انعکاس یافته بود. جان ویلیامسون^(۱۸) اقتصاددان، در سال ۱۹۹۰ عبارت «توافق واشنگتنی» را وضع کرد، این اصطلاح حداقل به ۱۰ حوزه‌ی سیاسی اشاره می‌کرد که تصمیم‌گیرندگان در سراسر جهان به عنوان دستور کار نئولیبرالی پذیرفته بودند: نظام مالی، اولویت‌های هزینه‌ی عمومی، اصلاح مالیاتی، آزادسازی مالی، نرخ ارز رقابتی،

آزادسازی تجارت، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی، خصوصی‌سازی، حذف نظارت دولتی و حق مالکیت.^(۱۹) در طول سال‌های طولانی رونق دهه‌ی ۵۰ و ۶۰، بیشتر این برنامه‌ها را به عنوان خیالات بدعت‌گرایانه‌ی اقتصادی که رؤیای بازگشت به قرن نوزدهم را می‌پرورانید، کنار گذاشته بودند: دیدگاه غالب این یا آن برداشت از ادعای «جان مینارد کینز» مبنی بر این‌که ثبات سرمایه‌داری به دخالت دولت برای تامین اشتغال کامل وابسته است را بیان می‌کرد. بنابر این وقتی سوزان جرج می‌نویسد: «در سال ۱۹۴۵ یا ۱۹۵۰، اگر به‌طور جدی هر یک از ایده‌ها و برنامه‌های جعبه ابراز فعلی نئولیبرالی را طرح می‌کردی، یا تو را با خنده از صحنه بیرون می‌رانند یا راهی دارالمجانینت می‌ساختند»^(۲۰) کمی اغراق می‌کند.

وقوع نخستین کساد بزرگ پس از جنگ در میانه‌ی سال‌های ۱۹۷۰ فضای قابل قبول‌تری را برای این بدعت‌ها پدید آورد. ولی نئولیبرالیسم به عنوان یک ارتدوکس اقتصادی که ثمره‌ی مبارزات ایدئولوژیک و سیاسی اساسی باشد هرگز جانشین کینزگرایی نشد. در سال‌های ۱۹۸۰ رونالد ریگان در ایالات متحده آمریکا و مارگارت تاچر در انگلستان به گونه‌ای موفقیت‌آمیز برنامه‌های بازار - آزاد را آغاز کردند، آن‌ها بر مقاومت هر دو بخش مخالفان، دستگاه حاکم و گروه‌های قدرتمند کارگران؛ مانند کنترل‌کنندگان خطوط هوایی آمریکا در سال ۱۹۸۱ و معدنچیان انگلیس در سال ۱۹۸۴-۵، فائق آمدند. تا پایان این دهه صحنه‌ی دنیا برای تعمیم این نوآوری‌ها تا حد زیادی مطلوب شده بود. از یک طرف، بحران ناشی از دیون، که میراث دومین بحران بزرگ آغاز دهه‌ی ۱۹۸۰ بود، اهرمی را که صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی برای وادار ساختن دولت‌های جهان سوم به پذیرش برنامه‌های نئولیبرالی (تعدیل ساختاری) نیاز داشتند در اختیارشان قرار داد، از دیگر سو، فروپاشی کمونیسم، آمریکا را قادر ساخت به‌ویژه حکومت‌های مطیع اروپای مرکزی و اروپای شرقی و جمهوری سابق شوروی را به استفاده از «شوک درمانی» تشویق کند. با این سیاست، اقتصاد کشورهای مزبور را ناگهان از اقتصاد خودکفایی وابسته به دولت به ادغام در بازار شدیداً رقابتی جهان کشاند.^(۲۱)

در یک سطح جهانی، تحمیل سنت نئولیبرالی، حداقل تا حدی بازتاب

استراتژی آگاهانه‌ای بود که دولت‌های موفق امریکایی برای تقویت سلطه‌ی امریکادر دوران پس از جنگ سرد دنبال می‌کردند: عنوان بسجایی که به این برنامه‌ها الحاق شده بود - توافق واشنگتن - نشانه‌ی نقشی است که در تحقق این هدف از طریق مجموعه سازمانی که خزانه‌داری امریکا، IMF و بانک جهانی را کنار هم قرار می‌دهد ایفا می‌کنند.^(۲۲) اما بخش بزرگی از چپ‌بین‌المللی با پذیرش این نظریات، پیروزی نظریات نئولیبرالی را مورد تایید قرار داد. راه سوم به عنوان شعاری که به قصد متمایز ساختن نئودموکرات‌های بیل کلینتون^(۲۳) از جمهوری گرایان ریگانی و رویکرد دولت‌گرا در اقتصاد و مسائل اجتماعی که رؤسای جمهور قبلی دموکرات مانند فرانکلین روزولت^(۲۴) و لیندن جانسون^(۲۵) طرح شده بود، ابداع شد. درواقع، تعهد دولت کلینتون به دستور کار نئولیبرالی را به‌زودی تلاش‌های مجدانه و موفق‌اش در اتحادی تنگاتنگ با تجارت بزرگ و جناح راست جمهوری‌خواهان، و متقاعد ساختن کنگره به تصویب موافقتنامه‌ی تجارت آزاد امریکای شمالی (نفتا) در سال ۱۹۹۳ مورد تایید قرار داد.^(۲۶)

راه سوم که تونی بلر و فیلسوف گوش به فرمانش آنتونی گیدنز آن را با شور و شوق تبلیغ می‌کردند، خواهان پذیرش آن‌چه که به عنوان ضرورت اقتصادی عنوان می‌شد، بود. جهانی‌سازی، درمان‌های مهجور جریان چپ سنتی، نظیر بازتوزیع و مالکیت عمومی را کنار نهاده بود و چپ سنتی با عنوان «چپ معتدل» مجبور بود برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی سلطه‌جویانه‌ی نئولیبرالی را که با لفاظی جامعه‌گرایانه بزرگ شده بود، بپذیرد.^(۲۷) به تعبیری، نتیجه این بود که سیاست از سیاست تهی شود. گفته می‌شد اشخاص مهم، سرمایه‌داری لیبرال را پذیرفته‌اند. مباحث سیاسی فقط می‌تواند حول موضوعات کم‌اهمیت و معرفی شخصیت مهم صورت گیرد. جای شگفتی نیست که تونی بلر در چنین فضایی به موفقیت دست یافت؛ اثرات سلطه‌اش بر سیاست انگلستان در انتخابات ملال‌آور ژوئن ۲۰۰۱ انگلستان آشکار بود. فقدان تفاوت‌های مهم بین دوکاندیدای اصلی در نخستین دور انتخابات ریاست جمهوری فرانسه در آوریل ۲۰۰۲ عامل مهمی در موفقیت شگفت‌انگیز ژان ماری لوپه^(۲۸) بود، زمانی که او لئونیل ژوپین^(۲۹)، نخست‌وزیر، را در رتبه‌ی سوم شکست داد، به‌نظر می‌رسید انگار پایان ایدئولوژی‌یی که در

آغاز سال‌های ۱۹۶۰ دانیل بل^(۳۰) آن را تا حدی به‌طور زودرس اعلام کرده بود، فرا رسیده باشد. یا به بیان دقیق‌تر، مرگ ایدئولوژی‌یی که به‌طور قطعی جانشین سایر ایدئولوژی‌ها شده است. پری اندرسن^(۳۱)، یکی از روشنفکران بسیار مهم آخرین نسل چپ غربی، نوشت: برای اولین بار از زمان اصلاحات به بعد، درون جهان‌اندیشه‌ی غرب، حتی در مقیاس جهانی نیز به‌ندرت – اگر اندیشه‌ی مذهبی را به عنوان گذشته گرایبی که تا حدی نیز غیر عملی است، نادیده بگیریم – به مخالفان برجسته‌ای، یعنی دیدگاه‌های رقبایی که نظام یافته باشند، برمی‌خوریم.^(۳۲)

این جمله که در اوایل سال ۲۰۰۰ ادا شد، به خاطر حوادث نامطلوب پایان نوامبر ۱۹۹۹ در سیاتل منسوخ شده بود. اعضای سازمان تجارت جهانی در سیاتل برای آغاز دور جدیدی از گفتگوها جمع شده بودند. آزادسازی تجارت در بخش خدمات سرلوحه‌ی دستور کار قرار گرفت: بانک‌های سرمایه‌گذاری و شرکت‌های چندملیتی، که قبلاً بدون خصوصی‌سازی نیز خوب کار کرده بودند، حریصانه به بسیاری از بخش‌های عمومی که تا آن زمان پابرجا مانده بود چشم دوخته بودند. برای توافق واشنگتن چه جایی بهتر از سیاتل – این مرکز اقتصاد نوین – وجود داشت که پیروزی دیگری را طراحی کند؛ که برای پیروزی جاودانه‌اش گروه وسیعی از اقتصاددانان حرفه‌ای و مشاوران سرمایه‌گذاری یک‌صدا آواز سر داده بودند. اما تعدادی مهمان ناخوانده ورق را برگرداندند – تعداد ۴۰/۰۰۰ تظاهر کننده، طیف یکپارچه و وسیعی از هواداران در آن شرکت کرده بودند که شامل بخش‌های اصلی کارگران سازمان‌یافته‌ی آمریکایی (تیمسترها، ماهیگیران، مکانیست‌ها)، تعدادی از سازمان‌های غیردولتی و فعالینی که حول موضوعاتی مانند محیط‌زیست، تجارت عادلانه و دیون جهان سوم مبارزه می‌کردند، می‌شد. تعداد و مبارزه‌جویی این معترضان، شیوه‌های ابداعی سازمان‌دهی که مورد استفاده قرار می‌دادند مایه‌ی حیرت مقامات شده بود. به هم خوردن مذاکرات کار را برای دولت‌های غربی – که به‌ویژه با اختلافات متعدد بین آمریکا و اتحادیه‌ی اروپا دو دسته شده بودند – جهت اقدامی مشترک دشوار ساخت و نمایندگان دولت‌های جهان سوم را برای ایستادگی در برابر گردن‌کلفتی قدرت‌های بزرگ ترغیب کرد. در نتیجه، مذاکرات به هم خورد و نیروی ویرانگر نئولیبرالی، حداقل

به‌طور موقت، متوقف شده بود.

سیاتل فقط یک تلاش ناپایدار نبود. تحلیل‌گران نئولیبرال و برخی از چپ‌های قدیمی، که دچار تعجب شده بودند، این تظاهرات را به عنوان شورشی به هواخواهی از صنایع داخلی تخطئه کردند.^(۳۳) اما موفقیت این تظاهرات به میلیون‌ها تن در سراسر جهان برای مبارزه با نئولیبرالیسم اعتماد به نفس بخشید. یکی از عوارض جهانی شدن - هر چند که باید مورد تفسیر و بررسی قرار گیرد، - گسترش گردهمایی‌هایی بوده است که با تعداد زیادی واژه‌ی اختصاری نهادینه شده‌اند؛ G8، آی.ام.اف، ئی. یو، APEC، FTAA و... اعتراض‌هایی که عمدتاً به این حوادث مربوط می‌شوند مانند آتشی رام‌نشدنی گسترش یافتند: واشنگتن (۲۰۰۰ آوریل ۱۶)، میلانو^(۳۴) (۳۰ ژوئن ۲۰۰۰)، ملبرون^(۳۵) (۱۱ سپتامبر ۲۰۰۰)، پراگ (۲۶ سپتامبر ۲۰۰۰)، سئول (۱۰ اکتبر ۲۰۰۰)، نیس (۷-۶ دسامبر ۲۰۰۰)، بازهم واشنگتن (۲۰ ژانویه ۲۰۰۱)، کویک (۱-۲۰ آوریل ۲۰۰۱)، گوتنبرگ (۱۶-۱۴ ژوئن ۲۰۰۱)... با اوج‌گیری این تظاهرات تناوب برخورد بین تظاهرکنندگان و پلیس افزایش یافت که در تظاهرات عظیم جولای ۲۰۰۱ جنوا علیه گردهمایی گروه ۸ به اوج خود (تا این تاریخ) رسید، در آن زمان پلیس ضد شورش از تاکتیک‌های مخرب برای اقلیت کوچکی از تظاهرکنندگان (از گروه آنارشیستی بلک بلوک) که تخریب افراطی را آغاز کرده بودند، استفاده کرد و منجر به اصابت گلوله به جوانی محلی به نام کارلو جیولیانی^(۳۶) شد.

پس از حوادث جنوا، فایننشال تایمز مجموعه‌ای از مقالات را حول مضمون «سرمایه‌داری در محاصره» آغاز کرد و ظهور آن‌چه را که «ضد سرمایه‌داری» نامیده بود مورد بررسی قرار داد. در این مجموعه آمده بود: ده‌ها هزار فعال متعهد در شبکه‌ی جنبش سیاسی جهانی، ده‌ها میلیون نفر را به حرکت درآوردند.

فقط یک دهه پس از فروپاشی دیوار برلین و «پایان تاریخ» و عده داده شده به وسیله‌ی فوکویاما این درک در حال رشد وجود دارد که سرمایه‌ی جهانی بار دیگر برای پیروزی در عرصه‌ی استدلال به میدان آمده است.... این درک رشد

می‌کند که سرمایه‌داری بار دیگر برای پیروز شدن در عرصه‌ی استدلال، مبارزه می‌کند.

موج نوین فعالیت‌گرایی حول این دیدگاه ساده متحد می‌شود که سرمایه‌داری از حد خود تجاوز کرده است. این موج به همان اندازه که حال و هوای جنبش را دارد، نسبتاً ضد فرهنگی نیز می‌باشد. این تردید که شرکت‌ها، که در اثر اجبار بازارهای بورس به دنبال سود بیشتر هستند، طبیعت را غارت می‌کنند، حیات را از بین می‌برند، و در بهبود وضعیت مالی تهیدستان آن‌گونه که وعده کرده بودند، شکست می‌خورند، این جنبش‌ها را به حرکت درمی‌آورد. آن‌ها می‌ترسند که سرمایه‌داری برای متوقف ساختن این جریان ضعیف شده باشد و آن‌گونه که سیاسیون می‌اندیشند، آلت دست شرکت‌ها می‌باشند و مؤسسات سیاسی بین‌المللی در خدمت دستور کار شرکت‌ها قرار دارند.^(۳۷)

احیاء نقد اجتماعی

اگر سلطه‌ی نئولیبرال از بازگشایی دیوار برلین در تاریخ ۹ نوامبر ۱۹۸۹ شروع شده باشد، در نتیجه، به زحمت، ده سال، یعنی تا مقطع نخستین تظاهرات در سیاتل در ۳۰ نوامبر ۱۹۹۹ دوام آورده است. توافق واشنگتنی چهارچوب را برای سیاست‌گذاری در هر کشوری ارائه کرد ولی امروزه شدیداً مورد اعتراض قرار گرفته است. سیاتل مشخصه‌ی آغاز اعتراض نبود، هر چند که این اعتراض از نظر کیفی در سطح نوینی انجام گرفت. کتاب فعلی تاریخ جنبش ضد سرمایه‌داری جهانی نیست، بلکه برای ذکر برخی از عوامل که در ظهور این سرمایه‌داری سهم بودند، می‌تواند مفید باشد.

معلوم شد که نفتا تحولی اساسی است. اگر چه مقاومت در برابر این موافقتنامه موفقیت‌آمیز نبود، اما کمک کرد بحث در مورد جهانی‌سازی مورد توجه قرار گیرد. در نتیجه، همان‌طور که مارک راپرت^(۳۸) می‌گوید: روایت لیبرالی مسلط از جهانی‌سازی، حداقل از دو دیدگاه متمایز، در درون جامعه‌ی امریکا مورد انتقاد قرار گرفت؛ یک دیدگاه را می‌توان به عنوان دیدگاه چپ با گرایش جهان‌شناختی و دموکراتیک مشخص ساخت و دیدگاه دیگر را من به عنوان ملی‌گرایی افسراطی

راست مورد اشاره قرار خواهم داد. نخستین دیدگاه - آنچه که رابرت «دیدگاه مشارکتی عملیات سیاسی فراملی» می‌نامد - شبکه‌های فعالینی که موضع انتقادی چپ را نسبت به نفتا می‌سازند، شکل داد و تا سازمان دادن مقاومت گسترده در برابر دستور کار تجارت آزاد پیش رفت، پس از آن‌که در به هم زدن مذاکرات سال ۱۹۹۸ در باب موافقتنامه‌ی چندجانبه‌ی سرمایه‌گذاری نقش داشت، موافقتنامه‌ای که برای تبدیل دنیا به محل امنی جهت شرکت‌های چندملیتی طراحی شده بود به اعتراضات سیاتل منجر شد.^(۳۹)

نفتا از جهت دیگر نیز حایز اهمیت است. به اجرا درآوردن به موقع این موافقتنامه در اول ژانویه ۱۹۹۴ مصادف بود با شورش مسلحانه در استان چیاپاس واقع در جنوب شرقی مکزیک. فرمانده مارکوس، رهبر ارتش رهایی‌بخش ملی زاپاتیستا (EZIN)، که قیام را آغاز کرد، نفتا را محکوم کرد. تحت این موافقتنامه حق قانونی کشاورزان برای استفاده از زمین‌های مشاع ممنوع شده بود، و این کار «برای بومیان مکزیک مجازات مرگ به همراه داشت».^(۴۰) در نتیجه بین وضع اسفناک جماعت‌های بومی مکزیک و نئولیبرالیسم رابطه‌ای وجود داشت - مارکوس نئولیبرالیسم را شروع «جنگ جهانی چهارم» نامید، که در آن، جهانی‌سازی به عنوان گسترش مقتدرانه منطق بازارهای مالی به تمامی عرصه‌های زندگی عمل می‌کند - موضوعی که درون‌مایه‌ی همیشگی تبلیغات زاپاتیستا بود.^(۴۱) رهبران EZIN از رسانه‌های عمومی و اینترنت، به طور موثر استفاده کردند به همین علت خود را به یکی از نقاط تجدید قوای جنبش جهانی نوظهور بدل ساختند. درواقع، مبارزه‌ی چیاپاس یکی از چندین مبارزه‌ای بود که در جنوب وجود داشت و از طریق آن درکی از مقاومت در برابر نئولیبرالیسم به تدریج شکل گرفت. کن ساروویو^(۴۲) فعال نیجریه‌ای - که در ماه نوامبر ۱۹۹۵ به خاطر مبارزه‌اش برای دفاع از مردم اگونی^(۴۳) در برابر غارتگری‌های شرکت شل^(۴۴) به وسیله‌ی حکومت نظامی نیجریه اعدام شد - نماد دیگری از مقاومت مردم بومی در برابر ظلم و ستم سرمایه‌داری جهانی بود.

تحولات، آن‌چه که به عنوان «دولت جهانی» شناخته شده است، نیز این جنبش نوین را برانگیخته بود. دولت جهانی صرفاً گسترش نهادهای رسمی همکاری

درون حکومتی مثل سازمان ملل، گروه ۸ و اتحادیه‌ی اروپا نمی‌باشد، بلکه فضای عمومی فراملی را نیز که به عنوان نتیجه‌ی گسترش سریع NGOها به تدریج پدیدار شد در بر می‌گیرد. جان لویس می‌گوید که NGOها به دلیل مشارکت در کنفرانس‌های رسمی مثل گردهمایی ۱۹۹۲ «ریو» در مورد گرمایش جهانی مورد حمایت قرار گرفتند؛ این کنفرانس زمانی که دولت‌ها نشانه‌هایی دال بر این که به طور جدی به دنبال رسیدن به اهداف بلندپروازانه‌ای که با حوادثی از این نوع سازگار باشد نشان ندادند، عکس‌العملی را برانگیخت.^(۴۵) گسترش NGOها به برانگیختن ائتلافات تازه‌ای از فعالین کمک کرد، این ائتلاف‌ها در بدو امر بر ترمیم خطاهای مشخص متمرکز شدند؛ به عنوان مثال فعالیت انسان‌گرایانه‌ی بین‌المللی‌های (به اصطلاح بدون مرزگرایی) در فرانسه، و جنبش کارهای شاق ممنوع، علیه استثمار نیروی کار جهان سوم در دانشگاه‌های امریکای شمالی.

جار و جنجال مربوط به دیون جهان سوم، کانون تعمیم‌بخش دیگری را ارائه کرد. مبارزه‌ی جنبش‌هایی مثل جوبیلی ۲۰۰۰ شبکه‌ی فعالیت را از طریق موفقیت‌شان در به صحنه کشاندن کلیساها و سازمان‌های دیگری که به طور طبیعی به خاطر مبارزه‌جویی معروف نبودند، گسترش داد. در بازنگری، تظاهرات گسترده‌ی ضد - دیون در جریان گردهمایی گروه ۸ در پیرمنگام به سال ۱۹۹۸ و کولوگن در سال ۱۹۹۹، از طلایه‌داران برخوردهای دیدنی‌تر سیاتل و جنوا بودند.^(۴۶)

بحران مالی و اقتصادی شرق آسیا در سال ۱۹۹۷-۸ حادثه‌ی مهم دیگری بود. اگر چه مدافعان توافق واشنگتن آن را به عنوان تاییدی بر برتری مدل انگلو امریکایی بر «سرمایه‌داری خویشاوندسالار» آسیا مورد استفاده قرار دادند، اما از نظر بسیاری این بحران خطرات یک اقتصاد جهانی قانون‌زدایی شده را که در آن جریان انبوه سرمایه‌ی سوداگرانه قادر بود کشورهای را یک شبه شکوفا سازد یا درهم شکند نشان می‌داد. خود بحران، در ترکیب با «عملیات نجات» صندوق بین‌المللی پول که همچنان ابزارهای نئولیبرال‌تری را به عنوان دارو پیشنهاد می‌کرد، نتایج ایدئولوژیکی مهمی در بر داشت، به عنوان گروهی از چهره‌های رسمی - مدیران اندوخته‌ی احتیاطی، جورج ساروس^(۴۷) و اقتصاددان ژوزف

اشتیگلنز^(۴۸) - پاول کروگمان^(۴۹)، و جفری ساچس^(۵۰) - به عنوان منتقدان نیرومند توافق واشنگتنی پیدا شدند. اخراج ناگهانی اشتیگلنز به عنوان اقتصاددان عمده‌ی بانک جهانی در آغاز اعتراضات سیاتل، به فضایی مربوط می‌شد که در آن حقانیت و مشروعیت مؤسسات بین‌المللی مالی به‌طور فزاینده‌ای مورد اعتراض قرار گرفت^(۵۱).

نهایتاً، مقاومت در مقیاس بزرگ علیه نئولیبرالیسم در یکی از کشورهای گروه هفت - فرانسه - به اوج رسید. اعتصاب وسیع بخش عمومی در نوامبر - دسامبر ۱۹۹۵ برنامه‌ی ائتلافی محافظه‌کارانه‌ی اصلاحات بازار - آزاد را از جریان خارج کرد و با تغییرات چپ‌گرایانه‌ی مردم‌پسندانه مرتبط بود که «چپ چندصدایی»^(۵۲) را در زمان دولت لئونل ژوزفین در ژوئن ۱۹۹۷ بر سر کار آورد. ژوزفین (در پس پوشش آتشی که سخن‌سرایی‌های سوسیالیست مآبش ایجاد کرده بود)، خصوصی‌سازی را در مقیاسی وسیع‌تر از طرفداران راست‌گرای‌اش ادامه داد. در مقام مخالفت با دولت‌ش، یک جریان چپ نو حول ماهنامه لوموند دیپلماتیک رشد کرد و جنبشی به نام اتمک علیه سوداگری بین‌المللی مالی توسعه یافت.^(۵۳) یک نشانه از فرایند افراطی شدن در نخستین دور انتخابات ریاست جمهوری فرانسه در آوریل ۲۰۰۲ آشکار شد: در حالی که ژوزفین به‌طور غیرمنتظره‌ای در دور اول از رقابت خارج شده بود، کاندیداهای چپ افراطی ۱۰ درصد آرا را به‌دست آوردند.

منشأ جهانی این چپ نوین را می‌توان به شیوه‌های گوناگونی نشان داد. ظهور رهبر دهقانان (ژوزه بوا) به عنوان نمادی از مقاومت در برابر خطر ارگانیزم‌هایی که به لحاظ ژنتیکی اصلاح شده‌اند و سایر خطراتی که این مواد برای کار سالم کشاورزی دارند، در نقشی که لوموند دیپلماتیک و اتمک در مجمع اجتماعی جهان که در پورتو الگره برزیل برگزار شد ایفا کردند، و در گسترش بین‌المللی اتمک (در آغاز سال ۲۰۰۲) این جنبش در ۴۰ کشور شعبه داشت.

این فرایند اعتراضی، بیش از مبارزه‌ی فعالین و اعتراضات خیابانی را در بر می‌گیرد. یک دلیلی که می‌توانیم در مورد جنبش جهانی صحبت کنیم این است که این جنبش، بیان ایدئولوژیکی خود را در قالب آثار انتقادی که روشنفکران

مختلفی آفریده‌اند، یافت. این جنبش دو ویژگی اصلی را شامل می‌شود. پیربوردیه از اعتصابات سال ۱۹۹۵ تا هنگام مرگش در ژانویه سال ۲۰۰۲، شخصیت و اعتبارش را به عنوان یک رهبر روشنفکران فرانسه در راه مبارزه علیه نئولیبرالیسم خرج کرد. او به همراه "Raison's d'agir"، گروهی از فعالین دانشگاهی، کتاب‌های کوچک و ارزان‌قیمتی را منتشر ساخت، از جمله دو جلد کتاب حاوی مقالات جنجالی‌اش، *Contre-feux, contre feux 2*. نوام چامسکی، که برای نسل گذشته یک منتقد تنها ولی همیشگی سیاست خارجی امریکا بود، متوجه شد که به مخاطبانی در سطح جهان دست یافته است، این خوانندگان به نحو مشتاقانه‌ای پافشاری وی را بر محدود ساختن مطالبات قدرت امپریالیستی امریکا که به تشخیص وی در شرایط عملیات سرمایه‌داری جهانی صورت می‌گرفت، مرتب مطالعه می‌کردند. در کنار این دو چهره از نسل گذشته، چهره‌های بسیاری قرار می‌گیرند، نویسندگان پرسابقه و فعالین قدیمی که امروزه مخاطبان زیادی دارند - مثلاً مایکل آلبرت^(۵۴)، والدن بلو^(۵۵)، سوزان جرج^(۵۶)، تونی نگری^(۵۷) - و روشنفکران جوان‌تری که ناگهان مطرح شده‌اند، مخصوصاً ناومی کلاین^(۵۸) و مایکل هارت^(۵۹). تمام این افراد صاحب کتاب‌های مهمی هستند، که به لطف انتشار سریع متون از طریق اینترنت، خوانندگان بسیاری یافته‌اند.

ظهور این گروه از نویسندگان در مجموعه‌ی روشنفکری تغییر گسترده‌تری را نشان داد. در مطالعه‌ی گسترده‌ای که فی‌نفسه با موضوعی که تحلیل می‌کند مرتبط است، لاک بولتانسکی^(۶۰) و ایو چاپیلو^(۶۱)، آن‌چه را که «نوزایی نقد اجتماعی» در فرانسه در طول سال‌های ۱۹۹۰ در واکنش به تجربه‌ی نئولیبرالی نامیدند، مستند ساخته‌اند.^(۶۲) اما نقد اجتماعی دقیقاً نوعی گفتمان بود که پست مدرنیسم به دنبال ممنوع ساختن آن بود. به عنوان مثال، ژان بودریلارد^(۶۳) می‌نویسد: «امروزه کل مسائل مابه عنوان موجودات متمدن به دلیل فزونی از خودبیگانگی نیست، بلکه ناشی از ناپدید شدن از خودبیگانگی به نفع حداکثر شفاف‌سازی بین موضوعات است»^(۶۴) مفهوم از خودبیگانگی که نقد مارکسیستی سرمایه‌داری در کنار یکی از موضوعات اصلی‌اش ارائه می‌دهد، تقابلی میان فاعل اصیل و روابط اجتماعی موجود است که خود تحقق‌بخشی‌اش را انکار می‌کند. به عنوان مثال، این تقابل در

نقدی که موقعیت‌گرایان از «جامعه و چشم‌انداز» در سال‌های ۱۹۶۰ ارائه می‌دهند صریح است. از نظر گای دُبور^(۶۵)، مشخصه‌ی جوامع مدرن سرمایه‌داری سلطه‌ی منظره است: «هر چیزی که مستقیماً زندگی می‌کرد، به «بازنمایی بدل شده است، حالتی از فعالیت‌ها که در بازگونگی مشخص زندگی انبار شده است.»^(۶۶)

اما همان‌طور که بولتانسکی و چاپیلو مشاهده می‌کنند، در همین دوره، متفکرانی مثل گیلز دیلوتیز و ژاک دریدا، که اثرش بر پست‌مدرنیسم تأثیری عظیم داشت، مفهوم «سندیت» را به لحاظ نظری به‌طور جامع مورد انتقاد قرار دادند. بولتانسکی و چاپیلو استدلال می‌کنند که ساختارزدایی آن‌ها از تقابل بین سندیت و عدم سندیت به پیروزی نئولیبرال در سال‌های ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰ مربوط می‌شود؛ در اصل بهتر است که از دیدگاه شبیه‌سازی نامحدود، این مسئله سرپوش گذاشته شود، این که مردم خود را متقاعد می‌سازند که امور دیگر نمی‌توانند به‌جز تصویر چیز دیگری باشند، این که سندیت «حقیقی» از جهان رخت بر بسته است، این که گرایش به «سندیت» فقط یک وهم است.^(۶۷) بودریار یکی از سینه‌چاکان این ساختارزدایی از سندیت است، او استدلال می‌کند که اندیشه‌ی نقادانه و مبارزه‌ی سیاسی در یک جامعه منسوخ شده بود، نه منظره بلکه شبیه‌سازی، در این جامعه تصاویر دیگر واقعیت را نشان نمی‌دهند بلکه آن را می‌سازند.^(۶۸)

بنابراین، ظهور دوباره‌ی گفتمان‌ها و جنبش‌های ضد سرمایه‌داری شکست برتری که پست‌مدرنیسم بر تفکر آوانگارد طی بیش از دو دهه‌ی گذشته تحمیل کرده است را مشخص می‌سازد. یک نشانه‌ی این تغییر ذهنی، سقوط و سواسی است که مربوط به مسائل فرهنگی می‌شد؛ این و سواس در سال‌های ۱۹۹۰ بر فرهنگستان رادیکال مسلط بود و برپیش‌فرض مربوط به این موضوع گاهی اوقات موضوع در میان متفکرانی که قبلاً با پست‌مدرنیسم ارتباط داشتند، برجسته‌تر می‌شد. ریچارد ررتی^(۶۹)، نوشته‌هایش نقش ارزنده‌ای را در پذیرش پست‌مدرنیسم در فرهنگ روشنفکری امریکا ایفا کرد، به عنوان مثال، اخیراً به نقد «چپ فرهنگی» در امریکا به خاطر بی‌توجهی‌اش به رشد تقسیمات جامعه‌ی امریکا که ناشی از جهانی‌سازی است، پرداخته است.^(۷۰) این واقعیت که رورتی، شخصاً، به ایجاد این چپ فرهنگی و مداوایش کمک کرد - بازگشت به سوسیال

دموکراسی - صراحتاً به نظر می‌رسد که به هیچ وجه برای اصلاح تشخیص‌اش کافی نباشد.

می‌توان نمونه‌های دیگری از این نوع نقیض‌گویی‌ها ارائه داد - یکی از برجسته‌ترین آن‌ها همانی بوده است که اسلاویو ژیزاک، تئوریسن فرهنگی لاکانی در سال‌های اخیر با شور و شوق، مارکس و حتی لنین را به آن منتسب کرده است.^(۷۱) اما بهترین نمونه‌ی این جایگزینی نقد فرهنگی سنتی تر سرمایه‌داری را معروف‌ترین متن مربوط به جنبش نوین، یعنی Nologo اثر ناومی کلاین ارائه می‌نماید. این کتاب به طرزی ماهرانه و نبوغ‌آمیز، منطقه‌ی روشنفکری را که مفتون صدها بخش مطالعات فرهنگی که متأثر از تعالیم بودریار بودند - توصیف مختصری از گرایش‌های معاصر در فرهنگ عامه - اشغال می‌کند و با استفاده از تفاوت‌های جزئی تجاری شرکت‌ها برای نشان دادن الگوهای برتر سلطه‌ی سرمایه‌داری و اشکال نوظهور مقاومت، فقط خوانندگان را به میادین تازه‌ی نبرد کشاند.

کلاین در فصلی از کتاب نشان می‌دهد که چگونه مشغله‌ی ذهنی فعالین دانشگاهی هم‌نسل‌اش در مورد هویت سیاسی و تصحیح سیاست در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰ واقعاً با استراتژی‌هایی که برای بیرون کشیدن ارزش از چند فرهنگ‌گرایی طراحی شده بود، عجین شده بود. او به شکست کامل یک پارادایم روشنفکری پی برد.

آنچه که در بازنگری مهم است این است که در آن سال‌ها وقتی سیاست‌های PC به بالاترین نقطه‌ی خود ارجاعی رسید، باقی دنیا کار بسیار متفاوتی انجام می‌دادند. این کار نگاه به بیرون و گسترش بود. در آن مقطع، زمانی که حوزه‌ی اندیشه در میان پیشروترین چپ‌گرایان کوچک می‌شد تا فقط محیط‌های دور و بر خود را شامل گردد، افق‌های تجارت جهانی برای تسخیر کل جهان در حال گسترش بود... زمانی که به گذشته می‌نگریم، گذشته مثل کوری ارادی به نظر می‌رسد. رها کردن اصول اقتصاد رادیکال، جنبش‌های زنان و جنبش‌های حقوق مدنی به وسیله‌ی مجموعه‌ای از علل که تزیین موفقیت‌آمیز اشتباهات نام‌گرفت نسلی از مبارزان را در سیاست‌های تصویر و نه عمل آموزش داد. و اگر متجاوزان

به مناطق آزاد بدون هیچ درگیری قدم به دانشگاه‌ها و جوامع ما گذاشتند، حداقل از آن رو بود که مدل‌های مبهم سیاسی در مقطع تهاجم، بسیاری از ما را به موضوعاتی مشغول کرده بود که بیشتر به مالکیت مربوط می‌شود تا باز نمود. ما آن چنان مشغول تحلیل تحلیل تصاویر روی دیوار بودیم که متوجه نمی‌شدیم خودِ دیوار را فروخته‌اند. (۷۲)

نامگذاری جنبش

و بدین ترتیب بحثی وسیع در مورد سرمایه‌داری بار دیگر شروع شده است؛ درست دوست سال پس از آن که انقلاب کبیر فرانسه شروع شد، امروزه پست مدرنیسم تاریخ است. پست مدرنیسم، به ویژه در دانشگاه‌های امریکای شمالی آن چنان جا خوش کرده است که به آسانی ناپدید نمی‌شود و همچنان ادامه خواهد یافت، و شاید حتی از زندگی دوباره‌ای در میان نظام‌هایی که برای توجه به نخستین محلاتش گوشه‌نشین هستند، بهره‌مند شود (یک نوع گرایش عمومی مضحکی در میان متخصصین انگلیسی زبان علوم سیاسی و روابط بین‌الملل این روز نسبت به پست مدرنیسم وجود دارد). اما، این بحث ادامه یافته است، کمتر به خاطر برخی از امتناع نظری برجسته از پست مدرنیسم (مخرب‌ترین نقدهای فلسفی که در دوران شکوهش صورت گرفت و به نظر می‌رسید که اثر اندکی بر نفوذش داشت)، و بیشتر به خاطر این که شورش جهانی علیه جهانی‌سازی سرمایه‌دای دستور کار روشنفکری را تغییر داده است.

ولی موضوعی وجود دارد که مشکلاتی را موجب می‌شود. این جنبش نوین را چه باید نامید؟ عنوانی که معمولاً به آن اطلاق می‌شود - جنبش ضد جهانی‌سازی - واضح است برای جنبشی که دقیقاً ویژگی بین‌المللی‌اش را آشکار می‌سازد و این که قادر شده است به طرز بسیار مؤثری مرزهای پنج قاره را درنوردد، وجه تسمیه‌ای بی‌معناست. چهره‌های اصلی این جنبش به درستی خود را از این نام متمایز ساخته‌اند. ناومی کلاین می‌نویسد: «فایده ندارد از زبان ضد جهانی‌سازی استفاده کنیم.» (۷۳) سوزان جرج در نخستین مجمع اجتماع جهانی در ژانویه ۲۰۰۱ در پورتو آلگره گفت: «ما طرفدار جهانی‌سازی هستیم»، برای آن که ما طرفدار

دوستی مشترک، فرهنگ مشترک، آشپزی مشترک، همبستگی، تقسیم ثروت و منابع هستیم.»^(۷۴)

ویتوریو آگنولتو، از مجمع اجتماع جنوا نارضایتی خود را از برجسب «جهانی نه» که این جنبش با آن در ایتالیا شناخته شده است، بیان کرده است.^(۷۵)

بسیاری از فعالین در امریکای شمالی، ظاهراً اول از همه ریچارد فالک، بین دو نوع جهانی سازی خط فاصل قائل شده‌اند. «جهانی سازی از بالا، که همدستی دولت‌های اصلی و عاملان اصلی ساخت سرمایه را نشان می‌دهد. و جهانی سازی از پایین... مجموعه‌ای از نیروهای فراملی اجتماعی که به وسیله‌ی علائق محیطی، حقوق بشر، دشمنی با مالکیت، و بینشی نسبت به جامعه‌ی انسانی که براساس اتحاد فرهنگ‌های گوناگون که به دنبال پایان بخشیدن به فقر، استثمار، تحقیر و آشوب جمعی هستند به حرکت درآمد.»^(۷۶) فعالین دیگر به دنبال آنند که جهانی سازی را که با آن مخالفند به گونه‌ای متفاوت توصیف کنند، آن‌ها به جهانی سازی «شرکتی» یا «نئولیبرالی»، یا (برای انگلیسی زبانان بسیار گیج‌کننده است) «لیبرال» اشاره می‌کنند. این استفاده‌ی گوناگون، چیزی بیش از تفاوت‌های اصطلاح‌شناسانه را منعکس نمی‌سازد. گفتن این مطلب که جنبش سیاتل یا جنوا در مورد آن‌چه که با آن مخالفت می‌کردند صریح‌تر از آن‌چه که به دنبالش بودند می‌باشد، به موضوعی کلیشه‌ای بدل شده است. اما واقعاً این موضوع صحت ندارد: بدون شک، جنبش هم بدیل خود را در برابر نئولیبرالیسم آشکار ساخته است و هم نحوه‌ی دستیابی به آن را. اما این ابهامات به فقدان شفافیت در مورد این که دشمن چه کسی است مربوط می‌شود. اساساً آیا نئولیبرالیسم دشمن است - یعنی سیاست‌هایی که در توافق واشنگتن و مدل انگلو امریکایی سرمایه‌داری که این برنامه‌ها به دنبال جهان شمول سازی آن هستند، یا خود شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری دشمن است! این که چگونه به این پرسش پاسخ دهیم به تعیین بدیلی که ترجیح می‌دهیم و استراتژی‌بی که برای تحقق آن لازم است کمک خواهد کرد.

از نظر من این جنبش به بهترین نحوی به عنوان ضد سرمایه‌داری توضیح داده می‌شود. این نام‌گذاری از آن جهت نیست که اکثریت فعالین تصور می‌کنند بدیلی برای کل سرمایه‌داری ممکن است یا شاید خواستنی باشد. فروپاشی کمونیسم

هنوز به عنوان ضعف نسبی چپ سنتی و در فقدان اعتبار سوسیالیسم به عنوان یک بدیل نظام‌مند در برابر سرمایه‌داری احساس می‌شود. با این وجود، این جنبش جنبشی است که حیوانی آریگی^(۷۷)، تونس‌هاپکینس^(۷۸)، امانوئل والرشتاین^(۷۹) آن را یک جنبش ضد سیستمی می‌نامند.^(۸۰) یعنی، این جنبش صرفاً بر اساس بی‌عدالتی خاص یا موضوعات خاص - مثلاً، در مورد تجارت آزاد یا محیط زیست، یا دیون جهان سوم، مبارزه نمی‌کند، بلکه درکی از رابطه‌ی درونی بین تنوع گسترده‌ی بی‌عدالتی‌ها و خطرات متفاوت، محرک آن است. آگنولتو^(۸۱)، خط سیر سیاسی‌اش را به عنوان نماینده‌ی جنبش از موضوعات ویژه به مسائل عمومی که سایر فعالین تحمیل می‌کنند، توضیح می‌دهد. او که در سال‌های ۱۹۷۰ درگیر جریان چپ افراطی پرولتاریای دموکراتیک^(۸۲) بود، راهش را جدا کرد و به عنوان یک دکتر، در جنبش مبارزه با ایدز در ایتالیای سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ به فعالیت پرداخت. زمانی که در اواسط سال‌های ۱۹۹۰ داروی ضد عفونی در کشورهای شمال قابل دسترسی بود، توجه آگنولتی به کسانی که در جهان سوم از بیماری‌های HIV و ایدز رنج می‌بردند معطوف شد. در این جا او با موانعی که مطالعات شرکت‌های دارویی تحت حمایت WTO و حق انحصاری ثبت اختراع، به وجود می‌آورد روبه‌رو بود. بدین ترتیب او خود را در ارتباط با NGOهای دیگری که علیه WTO مبارزه می‌کردند یافت، و بعد از جنوا، به یکی از رهبران مجمع اجتماعی بدل شد که در سراسر ایتالیا گسترش یافته است و به یکی از مراکز اصلی جنبش جهانی بدل شده است.^(۸۳)

این آگاهی در حال تحول نسبت به سیستم است که بیش از هر چیز دیگری، این جنبش را متمایز می‌سازد. پیشاپیش، در سیاتل، جرالدمسینتی^(۸۴)، رهبر بخش عمومی اتحادیه‌ی AFSCME، شعار قدیمی سال‌های ۱۹۶۰ را زنده کرد: «مجبوریم نامی بر این سیستم بگذاریم... و این که این سیستم سرمایه‌داری شرکتی است.»^(۸۵) این واقعیت که رهبر اتحادیه‌ای که به شدت برای حمایت از دولت کلینتون برنامه‌ریزی کرده بود، چنین لحنی را برگزیده است نشانه‌ای از تغییر حال و هوای ایدئولوژیکی می‌باشد. تمرکز ضد سیستمی این جنبش در مهمترین سند برنامه‌اش تا این تاریخ آشکار است، فراخوان جنبش اجتماعی که در دومین مجمع

اجتماعی جهان در فوریه ۲۰۰۲ انتشار یافت: «ما اتحاد گسترده‌ای از مبارزات و مقاومت خود را علیه سیستمی که بر اساس تسلیم، نژادگرایی و تحقیر استوار است؛ نظامی که منافع سرمایه و مردسالاری را بر نیازها و آرزوهای مردم مقدم می‌داند، به وجود می‌آوریم.»^(۱۶)

یک حادثه‌ی غیرمنتظره‌ی دیگر

اما از نظر گروهی، این کوشش که به درستی جنبش ضد سرمایه‌داری را را مشخص می‌سازد موضوعی بی‌ربط است، چون که آن‌ها معتقدند حوادث بر این جنبش پیشی گرفته‌اند. نخستین بخش از مجموعه مقالات فایننشال تایمز، که به «ضد سرمایه‌داری» اختصاص دارد در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ منتشر شد. این بخش که تحول این جنبش را با جزئیات بیشتر (و تقریباً عصبی) دنبال کرده است، چند هفته پس از ۱۱/۹ اشاره کرد: «یکی از نتایج به مراتب کم اهمیت‌تر حملات تروریستی به امریکا متوقف ساختن جنبش توده‌ای علیه جهانی‌سازی در نطفه بوده است.»^(۱۷) یک نویسنده‌ی مخالف دیگر از این جلوتر رفت و سعی کرد با مرتبط ساختن این جنبش با تروریسم آن را بدنام کند. طبق نظر جان لوید، روزنامه‌نگار نزدیک به کارگر نوین، ضد امریکاگرایی که تا حد تروریسم تحول می‌یابد، یا حداقل از آن حمایت می‌کند اختلافی را با ضد امریکاگرایی برخی از جنبش‌های جهانی نشان می‌دهد. این ضد امریکاگرایی در همان مسیر نقش ایفا می‌کند، و با توجه به این که امروزه خطر بسیار زیاد آن آشکار است، کسانی که از این رویکردها پیروی می‌کنند، باید به دقت توجه کنند که این گروه‌ها چقدر جدی فعالیت می‌کنند... تنها گروه سیاسی که از این تاکتیک‌ها که جنبش‌های جهانی توسعه داده‌اند استفاده می‌کنند - استفاده هر از گاهی از خشونت و مخالفت از طریق شبکه‌های غیرقابل کنترل و غیرقابل پیش‌بینی - القاعده بن لادن است.^(۱۸)

تحقیر از این بهتر نمی‌شود - این جملات، یک شبکه‌ی مخفی را که کشتار جمعی مسافران و خدمه‌ی هواپیما، کارگران اداری و آتش‌نشانان را به عنوان تاکتیک مشروعی می‌داند با جنبشی معادل می‌شمارد که پیوسته وظیفه‌اش را برای خود سازمانی آزاد و دموکراتیک و اعتراض صلح‌آمیز تصریح می‌کند. خشونت

که فرقه‌ی آنارشیستی بلک بلوک^{۱۸} در تظاهرات گوناگون ضد سرمایه‌داری به کار بست، یک کار لغو و پیش پا افتاده بود: درب و داغان کردن مک دونالد یا به آتش کشیدن تعدادی ATM، به زحمت با هدایت هواپیماها به مرکز تجارت جهانی قابل مقایسه است. تنها سلاح شلیک شده در تظاهرات به دست افراد پلیس بود که به سوی تظاهرکنندگان نشانه گرفته بودند، بنابراین جنبشی را که مشهورترین تظاهرات در امریکا برگزار شده به عنوان ضد امریکایی توصیف کردن فقط احمقانه است.

به همین دلیل، حادثه‌ی ۱۱ سپتامبر ضربه‌ای بر جنبش ضد سرمایه‌داری می‌باشد، به ویژه در امریکای شمالی. تظاهراتی که برای IMF و گردهمایی عمومی سالانه‌ی بانک جهانی در واشنگتن در پایان سپتامبر ۲۰۰۱ زمان‌بندی شده بود، لغو شد.

همایش رهبران WTO، که در نوامبر همان سال در دوحه، مرکز شیخ‌نشین قطر، این پناهگاه «دولت دموکراتیک» برگزار شد، آغاز دور مذاکرات تجاری را که در سیاتل مسدود شده بود، ادامه داد. اعلام جنگ دولت بوش «علیه تروریسم» و محدودیت آزادی‌های مدنی، به ویژه در امریکا و بریتانیا، یک فضای به مراتب نامساعدتری را برای هر نوع اعتراض (به عنوان هشدار، FBI و سایر آژانس‌های قانونی امریکا، مفهوم مک کارتی‌مآبانه از «فعالیت‌های ضد امریکایی» را دوباره کشف کرده‌اند) به وجود آورد.

برخی از حامیان جنبش ضد سرمایه‌داری دلایلی را برای حمایت از جنگ در افغانستان یافتند، به عنوان مثال، آن‌چه را که ثابت شد توهمی بیش نیست یعنی بر این‌که با سرنگونی طالبان، افغانستان - و به ویژه زنان افغان - از قید قانون رهبران جنگی بی‌رحم طالبان^(۱۹) آزاد خواهد شد را مورد تامل قرار دادند. و - شاید هم در بلندمدت به طور بسیار جدی - قصابی ۱۱ سپتامبر دقیقاً کارگران یقه سفید و دستی که موفقیت بلندمدت جنبش ضد سرمایه‌داری به اعتبار حمایتشان عمیق خواهد شد، اتحاد تیمسترز - ترتل - همراه شدن نیروی کار متشکل و فعالین NGO - از بین خواهد برد، اتحادی که از ویژگی بسیار مهم سیاتل و برخی از اعتراضات بعدی بوده است (عمدتاً در کوئیک سیتی، جنوا، و بارسلون).

اما اثر این شکست نابودی جنبش نبود، بلکه در عوض مرکز ثقل آن را از امریکای شمالی به اروپا و امریکای لاتین منتقل ساخت. تظاهرات جنوا در جولای ۲۰۰۱ نخستین مرحله‌ی فرایند رادیکالی شدن را که از جامعه‌ی ایتالیا آغاز شده و بعد از ۲۰ سال رکود و بی‌تحریکی احیا گشت، مشخص ساخت. مجمع اجتماعی جنوا، که اعتراضات را سازمان داده بود، یک مدل سازمانی را برای جنبش ملی گسترده که در آن گرایش‌های گوناگون یاد گرفتند که چگونه به‌طور سازنده در کنار هم کار کنند به وجود آورد. این جنبش نسبت به جنگ در افغانستان از طریق مجموعه‌ای از تظاهرات گسترده و کنش نشان داد. در انگلستان، که هیئت نمایندگی اصلی را به تظاهرات جنوا اعزام کرده بود، مخالفت با «جنگ علیه تروریسم» و با حکومت ترور اسرائیلی بر نواحی اشغالی برای اولین بار جنبشی را به عرصه آورد که با جنبش‌های مشابه در قاره و امریکای شمالی قابل مقایسه بود: تظاهرات گسترده‌ی ضد جنگ را فعالین جوان هدایت می‌کردند - به روایتی مردم سیاتل و جنوا.

اما حتی این جنبش‌های ایتالیایی و انگلیسی تحت الشعاع اعتراض بزرگ «علیه اروپای سرمایه و جنگ»، خارج از گردهمایی اتحادیه اروپا در بارسلون، در تاریخ ۱۶ مارس ۲۰۰۲ قرار گرفتند. سازمان دهندگان و مقامات به یکسان دچار شگفتی شدند زمانی که نیم میلیون نفر، که عمدتاً از افراد محلی بودند در آنچه که فایننشال تایمز «تظاهرات صلح آمیز علیه سرمایه‌داری جهانی نامیده بود» حاضر شدند... «این تظاهرات تاکید می‌کرد که جنبش آن‌ها با حملات یازده سپتامبر علیه امریکا از بین نرفت و این که نباید تظاهراتشان با دست زدن به خشونت خدشه‌دار شود.^(۹۰) در ضمن، دومین مجمع اجتماعی جهان، که در آغاز فوریه ۲۰۰۲ در پورتو آلگره برگزار شد، سه یا چهار برابر مجمع قبلی بود. بین ۶۵۰۰۰ الی ۸۰/۰۰۰ فعال، که اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها از خود برزیل بودند، گرد آمدند تا در آنچه که هم‌ارز نوعی پارلمان جهانی جنبش ضد سرمایه‌داری بود شرکت کنند. WSF را حوادث دیگر در جنوب پر آوازه ساخت - شورش توده‌ای علیه نئولیبرالیسم که در دسامبر ۲۰۰۱ آرژانتین را تکان داد. دیگر نمی‌شد این جنبش را به عنوان تلاش شمال مرفع تخطئه کرد.

از برخی جهات، ۱۱ سپتامبر و «جنگ علیه تروریسم» - هر چند که تحولاتی مخوف و ناخوشایند بودند - منجر به تعمیق جنبش ضد سرمایه‌داری شد. آن‌ها فعالین را وادار ساختند با آن‌چه که کلود سرفاتی «جهانی‌سازی مسلح» می‌نامد مقابله کنند. - جهانی‌سازی مسلح فرایندی است که از طریق آن جهانی‌سازی سرمایه‌داری اختلافات و درگیری‌های موجود ژئوپلیتیکی و اجتماعی را تشدید می‌کند و در نتیجه اعمال قدرت نظامی، قبل از هر چیز به وسیله‌ی امریکا و متحدانش می‌طلبد.^(۹۱) فراخوان جنبش‌های اجتماعی که در پورتو آلگره II پذیرفته شد، آغاز جنگ جهانی مستمر برای تحکیم سلطه‌ی دولت امریکا و متحدانش را محکوم کرد... مخالفت با جنگ، اساس جنبش ماست. نشانه‌ی دیگر این وسعت نظر شرکت صدها فعال ضد سرمایه‌داری که در فعالیت‌های جنبش همبستگی بین‌المللی برای تشکیل سپرهای انسانی شرکت کرده بودند، بود. این جنبش در پی آن بود که در طول تجاوز وحشیانه‌ی نیروهای دفاع اسرائیل علیه مقامات فلسطینی در بهار ۲۰۰۲ مانع از دسترسی آن‌ها به کرانه‌ی غربی گردد. جورج مون بیوت می‌گوید:

ورود جنبش به کرانه‌ی غربی تحول سازمانی فعالین‌اش در نقاط دیگر است. سال‌ها این جنبش با سیاست‌های خارجی مخرب قدرتمندترین دولت‌های جهانی مبارزه می‌کرد، و شکست‌های مشابه مؤسسات چندملیتی برای جلوگیری از آن‌ها... در فلسطین، مثل سایر کشورها، این جنبش در پی آن است که خود را بین قدرت و آن‌هایی که قدرت بر آن‌ها اثر می‌گذارد قرار دهد.^(۹۲)

اگر جنبش ضد سرمایه‌داری هم ۱۱ سپتامبر را زنده نگه داشته است و هم «جنگ علیه تروریسم» آن را وادار کرده است که توجه‌اش را گسترده سازد، اما سؤالات بسیار مهمی باقی است که باید بدان پردازد. همان‌طور که قبلاً مشخص کرده‌ام، این سؤالات به ماهیت دشمن، استراتژی‌هایی که برای غلبه بر این دشمن لازم است، و جامعه‌ی بدیلی که در صورت پیروزی تحقق می‌یابد مربوط می‌شود. از بسیاری جهات علت مزیت جنبش ضد سرمایه‌داری ابهامی بوده است که تا این لحظه در پاسخ به مسائل وجود داشته است اما این دلیلی نمی‌شود که ابهام همچنان باقی بماند. هدف کتاب حاضر این است که مجموعه‌ای از پاسخ‌ها را به این

سؤالات ارائه نماید. اگر چه کتاب حاوی یک برنامه است (در فصل ۳)، اما بیشتر بحثی است جامع درباره‌ی آنچه که جنبش ضد سرمایه‌داری باید برایش مبارزه کند تا یک مانیفست سیاسی.

این کتاب تقریباً از مانیفست حزب کمونیست مارکس و انگلس الهام گرفته است. البته، مسئولیت احمقانه‌ای خواهد بود که بکوشیم چنین اثر کلاسیکی را تکمیل یا به روز کنیم. اما مانیفست درخشان‌ترین بیانی‌هی نقد مارکس از شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است - نقدی که جنبش ضد سرمایه‌داری هم از نظر تئوری و هم به لحاظ عملی آن را ادامه می‌دهد، اگر حتی بیشتر فعالین این جنبش از اطلاق «مارکسیست» امتناع نمایند. بنابر این مارکس در آنچه که به دنبال می‌آید مرجع معتبر و عمده‌ی ما است، و من هر از گاهی از شکل مانیفست کمک می‌گیرم.^(۹۳) طبیعتاً این کتاب ادعای قطعی بودن ندارد. جنبش ضد سرمایه‌داری انواع چشم اندازهای متفاوت سیاسی را در بر می‌گیرد و متعهد به وحدت در عین کثرت - یکی از مسلم‌ترین اصول سازمانی - که به‌طور وسیعی به کار می‌رود - می‌باشد. کتاب حاضر یک مانیفست ضد سرمایه‌داری است: مانیفست‌های بسیار دیگری می‌تواند وجود داشته باشد و باید وجود داشته باشد. دلایل من با استفاده از هدف این جنبش، یک موضوع را بیان می‌کند، و آن موضوعی است که بیشتر تحت نفوذ سنت انقلابی مارکسیستی است که احتمالاً بسیاری آن را امیدوارکننده خواهند یافت. من به همه‌ی آن‌ها چه به عنوان یک شرکت‌کننده در بحث درون جنبش و با امید متقاعد ساختن تعداد بیشتری پیشنهاد می‌کنم که دنیای دیگری واقعاً ممکن است.

فصل یکم

سرمایه‌داری علیه سیاره‌ی ما

موضوع چیست؟

«تردیدی نیست که سرمایه‌داری بهترین نظام برای تولید ثروت است و تجارت آزاد و بازارهای بدون مرز سرمایه رشد اقتصادی بی‌سابقه‌ای را برای بیشتر مردم دنیا، اگر نه همه، به همراه آورده است.»^(۱) این جملات نورینا هرتز^(۲)، که در سطور بعد خود را با جنبش ضد سرمایه‌داری مرتبط قلمداد می‌کند، تقریباً به گونه‌ای پارادوکسیکال نظریه‌ی نئولیبرالی را به طور خلاصه بیان می‌کند. ابتدا بیایید قسمت پایانی این جمله را مدّ نظر قرار دهیم. این بخش از جمله بیان می‌کند که، همان‌طور که توجیه‌گران بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول به کرات ادعا کرده‌اند، آزادسازی تجارت و سرمایه‌گذاری دودهی گذشته باعث رشد سریع اقتصادی شده است، مدافعان توافق واشنگتن استدلال خود را ادامه می‌دهند که، به یمن این رشد، فقر جهانی و نابرابری جهانی را می‌توان کاهش داد. در نتیجه، در دوره‌ای کوتاه پس از گردهمایی سازمان تجارت جهانی در دوحه، در نوامبر ۲۰۰۱ که دور تازه‌ی مذاکرات آغاز شد، بانک جهانی گزارشی را انتشار داد، در این گزارش پیش‌بینی شده بود که برچیدن کلیه‌ی موانع تجاری می‌تواند موجب ترقی درآمد جهانی تا ۲/۸۰۰ بیلیون دلار گردد و ۳۲۰ میلیون نفر را از فقر رهایی بخشد.^(۳) یک شکل عامیانه تر همین استدلال را کلر شورت^(۴)، وزیر امور خارجه‌ی انگلستان برای توسعه‌ی بین‌المللی ارائه کرده است؛ او زمانی که به نظاره‌کنندگان سیاتل تاخت، گفت که WTO یک «نهاد بین‌المللی ارزشمند است»

و این که «آن‌هایی که یقین‌های نوین‌کننده‌ای از WTO به عمل می‌آورند، نه به نفع تهیدستان و بی‌قدرت‌ان بلکه علیه آن‌ها عمل می‌کنند»^(۵).

می‌توان با نکته‌سنجی و به شیوه‌های گوناگونی به چنین ادعایی پاسخ گفت: به عنوان مثال می‌توان معادل قرار دادن توسعه‌ی انسانی را با رشد اقتصادی مورد انتقاد قرار داد.^(۶) همچنین می‌توان به گسترش به‌ظاهر بی‌وقفه‌ی نابرابری جهانی اشاره کرد که در روزهای اوج توافق واشنگتن اتفاق افتاده است. طبق پژوهش برانکو می‌هائیلیویچ^(۷) از بانک جهانی، در سال ۱۹۹۸ درآمد یک درصد از ثروتمندترین جمعیت جهان معادل درآمد ۵۷ درصد از تهیدست‌ترین افراد بود، در حالی که ضریب جینی^(۸) جهانی، (که درجه‌ی نابرابری را اندازه می‌گیرد) تا ۶۶ درصد افزایش یافته است.^(۹) اما حائز اهمیت است که مشاهده می‌کنیم استدلال نئولیبرالی را برحسب مفاهیم خودش نیز می‌توان مورد انتقاد قرار داد. مرکز مطالعاتی اقتصادی و سیاسی (CEPR) مقایسه‌ی دقیق میان دوره‌ی جهانی‌سازی (۱۹۸۰-۲۰۰۰) و دودهمی قبلی را (۸۰-۱۹۶۰) بر عهده گرفته است؛ در دو دهه‌ی قبلی برنامه‌های مدیریت تقاضای کینزی، ابتدا در امریکا تحت حکومت کیندی و جانسون به نقطه‌ی اوج می‌رسد و سپس در نتیجه‌ی بحران اقتصادی، میانه‌ی سال‌های ۱۹۷۰ دچار ازم‌گسیختگی می‌گردد. CEPR از چندین شاخص - رشد درآمد هر فرد، امید به زندگی، مرگ و میر نوزادان، کودکان و سالمندان، سواد، و تحصیلات - به منظور مقایسه‌ی عملکرد دو دوره استفاده کرد. این مؤسسه نتایج این مقایسه را به شرح زیر خلاصه کرد:

۲۰ سال گذشته از نظر رشد اقتصادی و تقریباً کلیه‌ی شاخص‌های دیگر، در مقایسه با دو دهه‌ی قبلی کاهش بسیار چشم‌گیری را نشان داده است. در مورد هر شاخص، کشورها را طبق سطح رشدی که در آغاز این دوره (۱۹۶۰ تا ۱۹۸۰) به دست آورده بودند به پنج گروه تقریباً برابر تقسیم می‌کنند:

● رشد: کاهش نرخ رشد اقتصادی تقریباً به‌طور رسمی و عمومی برای کلیه‌ی گروه‌ها یا کشورها اعلام شده بود. فقیرترین گروه از رشد سرانه‌ی سالانه ۱/۹ درصد در ۱۹۸۰-۱۹۶۰، تا کاهش ۵/۵ درصدی سالانه (۲۰۰-۱۹۸۰) تنزل کرده بود. در مورد گروه‌های متوسط (که تقریباً شامل کشورهای فقیر می‌شود)

کاهش بسیار شدید نرخ رشد سرانه‌ی سالانه از ۳/۶ درصد به دقیقاً کمتر از ۱ درصد وجود داشت.

طی یک دوره‌ی ۲۰ ساله، این موضوع اختلاف بین مضاعف شدن درآمد ملی و سرانه را در مقابل افزایش تقریباً ۲۱ درصدی آن نشان می‌دهد. گروه‌های دیگر کاهش چشم‌گیری را در نرخ رشد نشان می‌دادند.

● امید به زندگی: پیشرفت در امید به زندگی برای ۴ دسته از گروه پنجگانه، به استثنای بالاترین گروه (امید به زندگی سال‌های ۶۹-۷۶) کاهش یافته بود. بیشترین کاهش در مورد دومین گروه (امید به زندگی بین ۵۳ - ۴۴ سال) بوده است. رشد کاهنده در امید به زندگی و سایر نتایج مربوط به بهداشت را نمی‌توان با بیماری عفونی‌ایدز توضیح داد.

● مرگ و میر نوزادان و کودکان: پیشرفت کاهش مرگ و میر نوزادان در دوران جهانی‌سازی (۱۹۸۵-۱۹۹۸) به‌طور قابل ملاحظه‌ای کندتر از دو دهه‌ی قبلی شده بود. بیشترین کاهش برای کشورهای میانه که بدترین عملکرد را داشتند بوده است. پیشرفت در کاهش مرگ و میر نوزادان (زیر ۵ سال) نیز برای کشورهایی که در وسط گروه کشورهای بدترین عملکرد را داشتند قرار گرفته بودند، کندتر بود.

● تحصیلات و سوادآموزی: پیشرفت در تحصیلات نیز در دوره‌ی جهانی‌سازی کاهش یافت. نرخ رشد سوادآموزان دوران مقدماتی، راهنمایی و متوسطه (پس از راهنمایی) در مورد بیشتر گروه‌ها کندتر بوده است. استثنائاتی نیز وجود دارد، اما این استثنائات در میان گروه کشورهای بدترین عملکرد را داشته‌اند متمرکز می‌باشد. تقریباً به‌وسیله‌ی هر سنجه‌ی تحصیلی، از جمله نرخ سوادآموزی، گروه‌هایی که عملکرد متوسط و ضعیف‌تری داشتند از پیشرفت کمتری در دوره‌ی جهانی‌سازی به نسبت دو دهه‌ی قبل برخوردار بودند. نرخ رشد هزینه‌های عمومی برای تحصیلات، به عنوان بخشی از GDP، در بین کلیه‌ی گروه کشورها کُند بود.^(۱۰)

نرخ رشد سالانه برحسب منطقه در سال‌های ۱۹۶۱-۹۸

منطقه	۱۹۸۵-۹۸	۱۹۶۱-۸۰
OECD	۲/۳	۳/۸
آمریکای لاتین	۳/۲	۵/۱
صحرای افریقا	۲/۱	۴/۲
شرق و جنوب شرقی آسیا	۷/۵	۶/۸
جنوب آسیا	۵/۶	۳/۶

منبع: جی ویکز، «جهانی‌سازی، دروغ‌های جهانی، اسطوره‌ی اقتصاد جهانی در سال ۱۹۹۰ در آر، آل بریتون، مراحل توسعه سرمایه‌داری. (هوند میلز ۲۰۰۱)

این مقایسه‌ها از ایده‌ی توزیع قطره‌چکانی ثروت^(۱۱) حمایت نمی‌کند - یعنی از این نظر که رشد اقتصادی سریع‌تر ضرورتاً وضع فلاکت‌بار تهیدستان را بهبود می‌بخشد. در محدوده‌ای که بهبودی در طول آن‌چه که گزارش CEPR «دوره جهانی‌سازی» می‌نامد صورت گرفت، رشد اقتصادی کندتر از سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ بود. اما، نرخ رشد بازده سرانه واقعاً در دوره‌ای که جزمیت بازار آزاد نقطه‌ی مقابل راپیش‌بینی خواهد کرد، چون که آزادسازی بازارهای سرمایه و کالا (طبق نظریه‌های اقتصادی نئوکلاسیکی) بایستی باعث شتاب گرفتن رشد می‌شد - حتی چشم‌گیرتر - کاهش یافت. علاوه بر این، همان‌طور که نویسندگان نشان می‌دهند، به زحمت می‌توان گفت این مقایسه معایب دوره‌ی نئولیبرال را نشان می‌دهد، با توجه به این‌که دوره‌ی قبلی، سال‌های ۱۹۷۰، را در بر می‌گرفت که وجه مشخصه‌اش نخستین رکود پس از جنگ و شروع دومین رکود بود، سایر مطالعات همان تصویر را تایید می‌کنند، به عنوان مثال جدول بالا را در نظر بگیریم، که نرخ‌های رشد قبل و بعد از پیروزی نئولیبرالیسم را مقایسه می‌کند.

جان ویکس می‌نویسد:

گروه‌های کشورهای که برنامه‌های جهانی را به درجات زیادی ارائه دادند به نسبت دهه‌های قبلی کمتر دچار هراس بودند (OECD، امریکای لاتین و کشورهای صحرای افریقا)، گروه‌های کشورهای که بهترین عملکرد را از ۱۹۶۰ داشته‌اند، کشورهای جنوب و جنوب - شرقی آسیا، در سال‌های ۱۹۹۰ دچار

رکود شدیدی شدند، و گروه‌هایی که رشدشان در سال ۱۹۹۰ بدون رکود بهتر شد، جنوب آسیا، کشورهای بودند که کمتر برنامه‌های حذف نظارت دولت، آزادسازی تجارت و نظارت بر حساب‌های سرمایه را پذیرفتند. این قضیه که چنین برنامه‌هایی رشد را سریع‌تر می‌سازد تایید نشده است، یعنی، این رشد سریع افسانه‌ی جهانی‌سازی می‌باشد.^(۱۲)

در پشت چنین مطالعاتی، واقعیت بزرگتری پنهان می‌شود، این واقعیت که اقتصاد جهانی تا کنون به نرخ‌های رشدی که در طول دوران طلایی - که فرانسوی‌ها آن را دوران شکوهمند سی ساله می‌نامند - رونق پس از جنگ داشت، رسیده است. در این دوران تجارت و سرمایه‌گذاری به‌طور قابل ملاحظه‌ای منظم‌تر از دو دهه‌ی پیش بود. در نتیجه بر اساس معیار رشد اقتصادی، نئولیبرالیسم شکست خورده است. اما، از دیدگاه توافق واشنگتن مشکل نه به خاطر خصوصی‌سازی و حذف نظارت دولت بیش از اندازه بلکه به خاطر کم بودن این دو ایجاد شده است. به عنوان مثال در نتیجه‌ی تقاضاهای ثابت که اقتصادهای قاره اروپا و ژاپن، هر دو از اوایل سال‌های ۱۹۹۰ دچار رکود بودند، باید «اصلاحات» رادیکال بازار آزاد را بپذیرند، اصلاحاتی که به آن‌ها اجازه خواهد داد به مدل تقریباً انگلو - آمریکایی سرمایه‌داری اقتصاد آزاد نزدیک‌تر شوند و در نتیجه به رشد پویایی دست یابند که از قرار معلوم ویژگی ذاتی این مدل می‌باشد.

همین طرز فکر باعث شد که صندوق بین‌المللی پول از آرژانتین بخواهد نسبت به بحران اقتصادی واکنش نشان دهد، بحرانی که در نتیجه‌ی بحران مالی آسیای شرقی در سال‌های ۸ - ۱۹۹۷ با کاهش فزاینده و شدید بودجه، آرژانتین را رنج می‌داد. ژوزف اشتیگلتر می‌نویسد: تصور می‌شد که ریاضت مالی اعتماد را حفظ خواهد کرد. اما اعداد در برنامه‌ی صندوق بین‌المللی پول غیر واقعی بودند، هر اقتصاددانی پیش‌بینی کرده است که برنامه‌های رکودی موجب کاهش خواهد شد، و این که اهداف بودجه تحقق نخواهد یافت... در زمانی که اقتصاد وارد رکودی عمیق و بیکاری دورقمی می‌گردد به ندرت اعتماد حفظ می‌شود.^(۱۳) حتی پس از این که این برنامه‌ها فروپاشی مالی و شورش غیر عادی بیکاران و طبقه‌ی متوسط که رئیس‌جمهور فرناندو دلاروا را در اواخر دسامبر ۲۰۰۱ از قدرت به زیر کشید را

پیش‌بینی کرده بودند. صندوق بین‌المللی پول و خزانه‌داری امریکا کاهش بیشتر بودجه را از جانشین‌اش ادواردو دو هالد خواستار شد. فایننشال تایمز به‌طور صریح نوشت: آرژانتین دیگر نمی‌تواند نیازهای طبقه‌ی متوسط را برآورده سازد. اقتصاددانان نتیجه می‌گیرند که دستمزدهای واقعی برای آرژانتینی بایستی ۳۰ درصد کاهش یابد تا با کشورهای مشابه خود در سراسر جهان رقابت کند.^(۱۴)

برای افزایش تعداد جمعیت این شیوه‌ی دیوانه‌وار هدایت جهان است. آن‌ها نئولیبرالیسم را نه به عنوان درمان بلکه به عنوان بیماری در نظر می‌گیرند. اما مسائل تا چه حد ریشه‌ای است؟ از نظر گروهی - اشتیگلتر نمونه‌ی منحصر به فردی از این رویکرد است - مشکلات، نه از خود سرمایه‌داری، بلکه از مجموعه‌ی مشخصی از برنامه‌های انحرافی که دولت‌های غربی و مؤسسات مالی بین‌المللی دنبال می‌کنند ناشی می‌شود. سایرین با گفتن این‌که آن‌چه که اشتباه است مدل ترجیحی سرمایه‌داری است، نقد مشابه ولی نسبتاً اساسی‌تری را ارائه می‌کنند. اگر فقط برنامه‌هایی پذیرفته شدند بازگشت به یک سرمایه‌داری منظم‌تر و انسانی‌تر دوره‌ی پیش از جنگ را اجازه می‌داد، در نتیجه بدترین بیماری‌هایی که نوع بشر را رنجور می‌ساخت می‌توانست به تدریج نشان داده شود.^(۱۵) هدف اصلی و کلی این کتاب، مخالفت با چنین استدلالی است. این خود سرمایه‌داری و منطق حاکم بر آن - منطق استثمار و انباشت رقابتی - است که معضل است. نئولیبرالیسم، با کنار نهادن بسیاری از مؤسسات و روش‌هایی که سرمایه‌داری را (حداقل در شمال ثروتمند و مرفه) قابل تحمل می‌ساخت، نقائص ساختاری‌اش را عیان‌تر ساخته است، اما این نقائص همیشه وجود داشته‌اند، و به اعتقاد من تنها از طریق واژگونی‌اش می‌توان آن‌ها را کنار نهاد.

در ادامه‌ی این فصل، به تدریج نظریاتم را در حمایت از این نتیجه‌گیری بسط می‌دهم (اگرچه کامل کردن اظهارم کل کتاب را در برخواهد گرفت). در وهله‌ی اول بر کارکردهای سرمایه‌داری به عنوان یک نظام اقتصادی متمرکز می‌شوم. این نوع تحلیل اقتصادی برای گسترش مورد ضد سرمایه‌داری، اساسی است. در وهله‌ی اول، سرمایه‌داری، قبل از هر چیز، یک نظام اقتصادی است - آن‌چه که مارکس شیوه‌ی تولید نامید. مدافعان سرمایه‌داری سرسختانه مدعی‌اند که

سرمایه‌داری قبل از هر چیز به دلیل توانش در ایجاد رشد اقتصادی بر سایر نظام‌ها برتری دارد. ثانیاً مسائل اقتصادی به این معنی که فرصت‌های افراد برای رسیدن به رفاه و توسعه توانمندی‌هایی که برای اهمیت‌شان توجیهی دارند، تا حد زیادی به دسترسی افراد به منابع تولید بستگی دارد. اما ادعا علیه سرمایه‌داری صرفاً ادعایی اقتصادی نیست. معلوم است که یکی از قدرتمندترین نیروهای محرک در پشت جنبش ضد سرمایه‌داری شورش علیه فرایند کالاسازی است که از زمان تحکیم سلطه‌ی نئولیبرال تسریع یافته است.

«دنیا برای فروش نیست» - یکی از شعارهای اصلی این جنبش است. این شعار مخالفت با کل فروشی، خصوصی‌سازیِ دارایی‌های عمومی و خدمات را بیان می‌کند، این حراج مانند سرطان در اقصی نقاط عالم شیوع یافته است، و اتحاد مؤسساتی مانند توافق واشنگتن، سیاستمدارانی که خارج از اعتقاد و مصلحت‌اندیشی از نئولیبرالیسم استقبال می‌کنند و بانک‌های سرمایه‌گذاری، شرکت‌های چندملیتی، شرکت‌های محلی، که از تعطیلی بخش دولتی منتفع می‌شوند، آن را پیش می‌رانند.^(۱۶) اما این مخالفت چیزی بیش از این اعتقاد است که خصوصی‌سازی نتایج اجتماعی و اقتصادی منفی دارد، تجربیاتی مثل حراج راه آهن بریتانیا به حد کافی آن را توجیه کرده است. با دانستن این که ضد سرمایه‌داری انزجاری اخلاقی علیه تحقیری است که ناشی از تقلیل هرچیز تا حد کالایی که خرید و فروش می‌شود می‌باشد. این مطلب در هیچ حوزه به اندازه‌ی حوزه‌ی فرهنگی صادق نیست. زمانی که تئودور آدورنو، و ماکس هورکهایمر عبارت توصیفی «صنعت فرهنگی» را ابداع کردند، آن را به عنوان مفهومی کنایی و انتقادی به کار بردند. از نظر آن‌ها هیچ چیز بی‌پایه‌تر و متناقض‌تر از تقلیل فرایند خلاقیت تا حد صنعتی که همان منطق عقلانی‌سازی بر آن مانند سایر امور حاکم بود، به نظر نمی‌رسید.^(۱۷) اما در بریتانیای امروز، حداقل در اروپا دولت پیشرو در ائتلاف نئولیبرالی - وزرای کابینه بدون هیچ مفهوم پارادوکس یا ناآرامی، به صنایع فرهنگی اشاره می‌کنند، و فایننشال تایمز، یک ضمیمه‌ی منظم دارد که «تجارت خلاق» نامیده می‌شود. نتایج تابعیت مستقیم محصول فرهنگی از امتیازات انباشت سودآور را می‌توان روزانه در تلویزیون شاهد بود، جایی که شهوت، حرص،

شهرت، و شیوه‌ی زندگی در چرخه‌ی تقویت‌کننده‌ی متقابلِ ابتدالی هولناک درمی‌آمیزند. این پدیده فقط مورد علاقه‌ی جهان اول نیست. از نظر رهبر زاپاتیستا، مارکوس، به عنوان مثال، نئولیبرالیسم «یک جنگ سراسری» را آغاز می‌کند که اهداف اصلی‌اش «تخریب تاریخ و فرهنگ» است.^(۱۸) یک محرک در پس جنبش ضد سرمایه‌داری، میل به رهایی، ایجاد فضایی آزاد از ضرورت‌های بازار است.

حماقت‌های مالی

اما این فضا تا چه حد باید وسیع باشد؟ برای شروع به پاسخ این سؤال باید به تدریج بررسی کنیم که مشکلات سرمایه‌داری تا چه حد عمیق است. از نظر بسیاری، این مشکلات در درجه‌ی اول ناشی از قدرت بازارهای مالی است که در چند دهه‌ی اخیر این بازارها به دست آورده‌اند. در نتیجه والدن بلو^(۱۹)، کمال مال هوترا^(۲۰)، نیکولا بولاد^(۲۱) و مارکو مزارا^(۲۲) می‌نویسند: «جهانی‌سازی مالی بدین معنی بود که تحولات آن به طور فزاینده‌ای به عنوان موتور نظام سرمایه‌داری جهانی عمل می‌کند».^(۲۳) شناخت همه‌جانبه‌ی این موضوع، به‌ویژه از زمان مشکلات مالی آسیا و روسیه ۱۹۹۷-۸، که سلطه‌ی بازارهای مالی بی‌ثباتی اقتصاد جهانی را تا حد زیادی افزایش داده است، یکی از انگیزه‌های اصلی جنبش‌های خودجوش به رهبری اتک در فرانسه و شعبه‌هایش در سایر کشورها بود. آن‌ها خواستار اعمال مالیات توبین بر معاملات ارزی بین‌المللی شدند.^(۲۴)

در پس سلطه‌ی مصرانه‌ی سرمایه‌داری مالی، تعدادی پدیده‌ی متمایز ولی مرتبط وجود دارد:

- در ابتدای امر، سلطه‌ی مطلق بازارهای به هم مرتبط مالی قرار دارد: معاملات بین‌المللی روزانه‌ی ارزی از ۸۰۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۲، به ۱۲۰۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۵، و تقریباً ۱۶۰۰ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۸ رسید.^(۲۵)
- این ارقام حیرت‌آور، این واقعیت را منعکس می‌سازند که سرمایه بیش‌تر از دوران نظام برتون وودز پس از جنگ جهانی دوم در مقیاس بین‌المللی حرکت می‌کند،
- دولت‌های ملی در برابر بازار اوراق بین‌المللی، بازاری که دیون‌شان خرید

و فروش می‌شود بسیار آسیب‌پذیر شده‌اند: همان‌طور که جان گراهل^(۲۶) می‌گوید، «بازار جهانی‌شده‌ی اوراق، ششمین داموکلس است که بر فراز «سر» سیاست‌گذاران بومی آویخته است، حتی در قدرتمندترین دولت‌ها، همان‌طور که دولت کلینتون در سال ۱۹۹۳ بدان پی‌برد.^(۲۷)

● تأثیر فزاینده‌ی بازارهای سهام بر تصمیمات سرمایه‌گذاری: این موضوع را می‌توان به طرق گوناگونی مشاهده کرد، که از «اوراق بهادار سازی^(۲۸)» - تبدیل هر چیز ممکن به دارایی مالی که بتوان خرید، فروخت و مورد معامله قرار داد - امپراطوری تجارت انرژی شرکت انرون^(۲۹)، در میان بسیاری از امور، پیش‌خرید هوا را توسعه داد - گرفته تا اعمال فشار بر مدیران شرکت که اولویت درجه‌ی اول را «مقدار سهام» قرار دهند - قیمت‌های بالاتر دارایی، حداقل، چشم‌انداز سودها را که به‌طور چشم‌گیری بهبود یافته‌اند، منعکس می‌سازد، تحولی که آن‌چه را که گراهل «موازنه‌ی نوین نیروها میان مالکان و مدیران، که بیشتر به نفع مالکان است»، می‌نامد، ایجاد نموده است.^(۳۰)

● رشد سریع معاملات مشتقات که بیش از پیش بغرنج می‌شوند، در افزایش اندوخته‌های احتیاطی که خاص این نوع دارایی‌ها است، و فعالیت‌های آن‌هایی که می‌تواند نتایج بالقوه زیادی برای اقتصاد جهانی دربر داشته باشد انعکاس یافت، همان‌طور که فروپاشی چشم‌گیر مدیریت بلندمدت سرمایه‌ی صندوق احتیاطی در اوج وحشت مالی جهانی به دنبال معضلات آسیا و روسیه در پاییز ۱۹۹۸ این موضوع را نشان داد؛

● رونق امریکا در اواخر سال‌های ۱۹۹۰، که افزایش واقعی ستانده و بهره‌وری را (گرچه بر سر این موضوع که آیا نرخ رشد بهره‌وری افزایش یافته و میزان افزایش آن اختلاف نظر شدیدی وجود دارد) با توسعه‌ی حباب سفته‌بازی بزرگ که مرکز آن وال استریت می‌باشد درآمیخت: هوچی‌گری و واقعیت اقتصادی به‌طور ناامیدانه‌ای در این اعتقاد سرخوشانه - و سریعاً باطل شده - عجین شده بود که «اقتصاد نوین» رهایی اقتصاد امریکا را از محدودیت‌های چرخه‌ی تجاری نشان داد، در بر داشت.^(۳۱)

غالباً بازارهای مالی رابه عنوان پدیده‌ای مستقل و نسبتاً طبیعی معرفی می‌کنند:

بدین ترتیب، برنامه‌های خبری تلویزیون، در کنار اخبار مربوط به آب و هوا گزارشی از قیمت‌های همان روز سهام ارائه می‌کند. مارکس سرمایه‌داری را به عنوان «دنیای مسحور شده، باژگونه، شلم شوربا» توصیف می‌کند «که موسیو سرمایه و مادام زمین که در آن واحد شخصیت‌ها و اعیان اجتماعی هستند، در آن تردد می‌کنند.»^(۳۲) نشان دادن بازارهای سرمایه به عنوان یک شیء - پدیده‌ای طبیعی - یک عامل کاهش مقاومت در برابر نتایج منفی آن‌هاست. اما، البته، بازارهای مالی نوعی روابط اجتماعی هستند، نه اشیاء. علاوه بر این، رشد قدرتشان، تا حدی نتیجه‌ی مبارزات سیاسی و ایدئولوژیکی است.^(۳۳) بنابر این دو مرحله‌ی برجسته در آزادی سرمایه‌داری مالی در بریتانیا، لغو کنترل‌های ارزی در سال ۱۹۷۹ و آزادسازی مرکز تجاری لندن (بیگ بنگ) در سال ۱۹۸۶ بود، این هر دو را دولت تاجر به عنوان بخشی از پروژه‌اش برای بازسازی اقتصاد بریتانیا در راستای نئولیبرالی معرفی کرد.

از نظر وزنه‌ی نسبی اقتصادی، بخش مالی بریتانیا در میان کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری یک استثناء بود، اما در صحنه‌ی جهانی ایالات متحده در تسریع رشد بازارهای مالی نقش اصلی را ایفاء کرد. پینر گوان استدلال کرده است که امریکا به فروپاشی بریتون وودز با ارتقاء نظام موسوم به دلار وال استریت به جای آن، پاسخ داد. نقش دلار، که از استاندارد ارز طلای قبلی در سال ۱۹۷۱ رهایی یافته بود، در رسوخ به نظام پولی بین‌المللی، اهرم فشار سیاسی و اقتصادی نیرومندی را در اختیار امریکا قرار داد، در حالی که ارز شناور جهانی تازه مشوق معاملات مالی بین‌المللی بود که بانک‌های سرمایه‌گذاری امریکایی، به ویژه در این حوزه از جایگاه خوبی برای توسعه برخوردارند. در ضمن، اتحاد بین وال استریت، خزانه‌ی امریکا و مؤسسات مالی بین‌المللی برنامه‌های توافق واشنگتن را ترویج می‌کردند، که اقتصادهای ملی را به روی سرمایه‌گذاری خارجی می‌گشود و آن‌ها را در برابر نوسانات بازارهای مالی آسیب‌پذیرتر می‌ساخت، و در نتیجه به این اتحاد وابسته‌تر می‌شدند.^(۳۴)

این جریان ما را به آن‌چه که به یکی از ویژگی‌های همیشگی دوره‌ی نئولیبرال بدل می‌گردد، - بحران مالی «بازارهای نوظهور» - نزدیک می‌نماید. در میان

بارزترین قربانیان این پدیده مکزیکو (۵-۱۹۹۴)، آسیای شرقی (۸-۱۹۹۷)، روسیه (۱۹۹۸)، و آرژانتین (۱-۲۰۰۱) بوده‌اند. یکی از مطالبات اصلی که دولت‌ها را وادار می‌سازد به تعدیل ساختاری تن در دهند، این است که حساب‌های سرمایه‌ی خود را آزاد سازند - یعنی به حرکت آزاد سرمایه در طول مرزهایشان اجازه دهند.^(۳۵) کشورهایی که مقدر بود به وسیله‌ی بازارهای مالی از آینده‌ای امیدوار برخوردار باشند، از جریان ورودی بسیار زیاد سرمایه بهره‌مند شدند. در واقع این نوع نفع نامطمئن است، چون که (مانند مورد آسیای شرقی) سرریز شدن سرمایه‌ی خارجی، سرمایه‌گذاری بیش از حد، توسعه‌ی ظرفیت مازاد در مقیاس وسیع و کاهش سودآوری را موجب شد. زمانی که سرمایه‌گذاران خارجی این نشانه را ردگیری می‌کنند، نتیجه‌ی کار سرسام‌آور است و فرار سرمایه به اندازه‌ی ورود سرمایه‌ی قبلی سریع و در مقیاس وسیعی صورت گرفته بود. پیش‌بینی می‌شود که اثر آن فرورفتن اقتصاد در رکودی عمیق باشد، اگر چه نتایج آن می‌تواند دارای ابعاد بزرگتری باشد. طبق یک برآورد، بحران آسیا و نتایج آن، ستانده‌ی جهانی را به ارزش ۲ تریلیون دلار در سال ۲۰۰۰-۱۹۹۸ کاهش داد که به معنای ۶ درصد تولید ناخالص داخلی دنیا بود.^(۳۶)

مدافعان توافق واشنگتن می‌خواهند این بحران‌ها را به عنوان نتایج نواقص فرهنگی و نهادی این جوامع بحران‌زده معرفی کنند. مورد کلاسیک این کوشش را اتهامات غرب به «سرمایه‌داری خویشاوندسالار»^(۳۷) پس از بحران شرق آسیا ارائه می‌نماید، انگار روابط فسادآمیز بین سیاستمداران، بوروکرات‌ها، و مدیران شرکت‌ها در ید اختیار ژاپن یا کره می‌باشد. سقوط انرون در زمستان ۲۰۰۱، - یکی از شرکت‌های مهم وال استریت، ارزش بازار سهام آن در عرض یک سال از ۷۰ میلیارد دلار تقریباً به صفر کاهش یافت و پس اندازهای کارکنان خود را محو کرد و میلیون‌ها کارگر دیگر را که مستمری‌شان به انرون وابسته بود تهدید کرد - شبکه‌ای از شیان‌دان را که از ادارات مرکزی شرکت‌ها، از جمله بانک حسابرسی، صنعت بیمه تا واشنگتن گسترش می‌یافت، افشا کرد. معلوم شد از ۲۴۸ عضو کنگره، حدود ۲۱۲ نفر در کمیته‌هایی کار می‌کنند که در خصوص رسوایی تفحص می‌کند، از انرون یا از آرتور آندرسون^(۳۸)، حساب‌رسان رسوا شده‌اش،

پول گرفته‌اند.^(۳۹) رسوایی‌های اصلی دیگر بلافاصله در مورد شرکت‌های خوش آوازه‌ای مثل ورلدکام^(۴۰) ادامه یافت.

همین سرمایه‌داری سوداگر شمالی که مسئول کلاه‌برداری‌های شرکت انرون و ورلدکام بوده است، نقش اصلی را در ایجاد بحران‌های مالی شدید بازارهای نوظهور ایفا کرده است. آنچه که جفری ویلیام^(۴۱) در مورد فرار سرمایه از آسیای شرقی در سال ۱۹۹۷ می‌نویسد در مورد تمامی بحران‌های دوره‌ی نئولیبرال صادق است:

واکنش زنجیره‌ای را سوداگران ارز و مدیران سرمایه‌های مشترک سرمایه‌ی پرتفوی به جریان انداختند، آن‌ها تحت شرایط رقابت شدید فعالیت می‌کردند، این رقابت باعث شد که آن‌ها به گونه‌ای رفتار کنند که به‌طور عینی غیر عقلانی و برای کل نظام مخرب بود، به‌ویژه برای کشورهای که درگیر شده بودند، اما از نظر ذهنی به ظاهر هر نوع امید به بقای فرد هم عقلانی و هم ضروری بود.^(۴۲)

«عملیات نجات»ی که صندوق بین‌المللی پول و گروه ۷ پس از وقوع بحران شدید بازار انجام دادند، به‌طور مشخص غرامت سوداگران مالی را به خاطر نتایج قمارهایشان جبران می‌کرد و در نتیجه آن‌چه را که بانکداران محافظه‌کار مایلند به عنوان «هزارد اخلاقی»^(۴۳) منتفی بدانند، با تشویق سرمایه‌گذاران به پذیرش فعالیت‌های تجاری به مراتب خطرپذیرتر در آینده ایجاد کرد. از آن مهم‌تر، شرایطی که طبق آن به دولت‌های این کشورهای آسیب‌دیده وام‌های تازه اعطاء شد، از آن‌ها می‌خواست که دوزهای بیشتری از نئولیبرالیسم بگیرند. اثر این جریان هم کمک به سرمایه‌گذاران خارجی بود که سودآورترین دارایی‌ها را دست‌چین کنند، غالباً به یمن کساد به ثمن بخش، و هم اقتصاد مربوطه را در برابر فراز و فرودهای بازارهای مالی آسیب‌پذیرتر سازند. بنابر این، همان‌طور که قبلاً دیده‌ایم، این بیماری به عنوان درمان بیمارانی که ایجاد کرده است ارائه می‌شود.

این الگو تردید فزاینده در مورد جزم‌گرایی نئولیبرالی که طبق آن بازارهای مالی اشتباه نمی‌کنند را حمایت می‌کند. عاری از اشتباه بودن بازارهای مالی، به هر حال چیزی است که فرضیه‌ی کارایی بازار بیان می‌کند. جرج گیسون^(۴۴) سال‌ها پیش در سال ۱۸۸۳ آن را چنین خلاصه کرد: «وقتی سهام در بازار آزاد برای

همگان معلوم می‌شود، ارزشی را که به‌دست می‌آورد ممکن است به‌عنوان قضاوت بهترین اذهان علاقمند به آن‌ها در نظر گرفت.^(۴۵) این «فرضیه» ردیه‌ای مؤثر بر این ادعا که اقتصاد نئولیبرالی علمی بی‌طرف است ارائه می‌دهد. این امر دکتر پانگلاس طرفدار ولتر^(۴۶) را به یاد می‌آورد، که هرگز از بیان این نکته، فاجعه هر چه باشد، که همه چیز در این بهترین دنیای ممکن به‌نحو احسن است، خسته نمی‌شد. سایر اقتصاددانان نسبتاً مهم مایل نیستند همان‌قدر خوش‌بین باشند. در نتیجه اشتیگلتز، در اثری تخصصی که جایزه‌ی نوبل ۲۰۰۱ اقتصاد را برای وی به ارمغان آورد، نشان داده است که، زمانی که وعده‌های نظریه‌ی تعادل عمومی با کنار گذاشتن این فرضیه که فعالین اقتصادی کاملاً آگاه و بازارهای مالی خود تصحیح‌کننده نیستند، نسبتاً تغییر یافت: به‌ویژه، تقارن اطلاعات بین وام‌گیرندگان و وام‌دهندگان ممکن است بانک‌ها را به تنظیم نرخ‌های بهره در سطحی که معامله‌کنندگان را جذب و دادن اعتبار به شرکت‌های خوش‌حساب را دفع‌کند، وادار سازد. او و آندرو وایس^(۴۷) نتیجه می‌گیرند: نتیجه‌ی معمول نظریه‌پردازی اقتصادی: این که قیمت‌ها بازارها را شفاف می‌سازد، یک مدل خاص است و یک نظریه‌ی عمومی در مورد بازارها به حساب نمی‌آید، بیکاری و نسبت اعتبار و هم‌خیال نیست.^(۴۸)

سایه‌ی بزرگ مینارد کینز از پس این استدلال‌ات سر بر می‌آورد. کتاب نظریه‌ی عمومی اشتغال بهره و پول (۱۹۳۶) وی، نقدی گزنده از عقلایی نبودن بازارهای مالی را دربر دارد، از جمله مقایسه‌ی مشهور با کازینو.^(۴۹) روی دیگر این نقد این است که سرمایه‌داری اساساً نظامی سالم است: مشروط به این که دولت برای تنظیم بازارهای مالی دخالت کند و فراز و فرودهای چرخه‌ی اقتصادی را هموار نماید، در نتیجه سرمایه‌داری بهترین نظام تولید است. در دوره‌ی کنیزی - تقریباً بین سال‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۷۰ - نقش دولت عمدتاً به شکل مدیریت تقاضای مؤثر به منظور تحکیم اشتغال کامل و بازتوزیع خفیف مالیات که از نظر تاریخی در تأمین مالی سطح بالای مخارج رفاهی، به این وظیفه‌ی ثبات‌سازی کمک می‌کرد، درآمد (اگرچه، در واقع، این هزینه‌های بسیار بالای تسلیحاتی بود که عمدتاً باعث و بانی رشد اقتصادی بلندمدت شد؛ رشدی که سرمایه‌داری غربی پس از جنگ جهانی

دوم از آن بهره‌مند بود.)^(۵۰)

در هر صورت به نظر می‌رسد مدیریت تقاضای ملی، در دوره‌ی جهانی‌سازی کمتر عملی باشد، اما یکی از نکات عمده‌ی جنبش ضد جهانی‌سازی جور شدن با سایر شیوه‌های تنظیم بازارهای مالی بوده است. در اصل جیمز توپین مالیاتی را برای معاملات ارزی خارجی ارائه کرد که هم «چوب لای چرخ بازارهای بی‌نهایت کارای مالی ما می‌گذاشت» و هم «برای اقتصادهای ملی و دولت‌های ملی بخش‌های مستقل کوتاه مدتی را حفظ می‌کرد که آن‌ها پیش از آن‌که قابلیت تبدیل ارز این قدر ساده شود، از آن بهره‌مند بودند.»^(۵۱) برای جنبش‌هایی مانند اتک مالیات توپین این امتیاز را دارد که صرفاً مالیه‌ی جهانی را کند نمی‌سازد بلکه منابعی را که می‌توان برای تامین مالی توسعه‌ی جهان سوم مورد استفاده قرارداد تولید می‌کند: براساس یک برآورد، وضع مالیات بر هر ۲۵/۰ درصد معامله‌ی ارز خارجی درآمدی نزدیک به ۳۰۰ بیلیون دلار در سال ۱۹۹۵ ایجاد کرده است.^(۵۲)

در نتیجه، با در نظر گرفتن خود مالیات، این مالیات شیوه‌ای برای اصلاح سرمایه‌داری است - و به‌ویژه شیوه‌ای برای نوسازی سرمایه‌داری‌های ملی. این نوع مالیات تلویحاً آن‌چه را که می‌توان نقد نسبتاً سطحی از سرمایه‌داری نامید بیان می‌کند، نقدی که معضل را در آن‌چه که توپین بازارهای «بی‌لنگر» مالی می‌نامد قرار می‌دهد به جای آن‌که در سطح خود نظام مطرح کند.^(۵۳) حتی زمانی که طرفداری مانند هایکی پاتومیکی با حرارت تصدیق می‌کند که مالیات توپین «معضل کوتاه‌مدت‌گرایی» مالی را به عنوان یک کل یا «حاکمیت اعتبار و سرمایه‌گذاری را در اقتصاد سیاسی جهانی»^(۵۴) نشان نمی‌دهد. این موضوع آخر، به‌ویژه، مسئله‌ی ماهیت خود نظام و آن‌چه را که نیاز داریم، نه کینز یا توپین بلکه مارکس را مطرح می‌کند.

ماشین حرکت جاودانه

مارکس ادعا می‌کند که سرمایه‌داری دو ویژگی اساسی دارد: استثمار نیروی کار مزدبگیر و انباشت رقابتی سرمایه. این دو ویژگی به‌نوبه‌ی خود با دو رابطه‌ی

ذاتی سرمایه‌داری مربوط می‌شوند - به ترتیب، رابطه‌ی بین سرمایه و کار و رابطه‌ی میان خود سرمایه‌ها. هر دو نوع رابطه مبتنی بر تضاد هستند: رابطه‌ی «عمودی» بین سرمایه و نیروی کار ناشی از تضادی آشتی‌ناپذیر است که ضرورتاً بین استثمارکننده و استثمارشونده وجود دارد، در حالی که روابط «افقی» در میان سرمایه‌ها شامل مبارزه‌ی رقابتی در میان استثمارگران بر سر بازتوزیع سودهایی است که آن‌ها مشترکاً از طبقه‌ی کارگر به دست می‌آورند. بنابراین «سرمایه» به طور انفرادی، هم به کلیت روابطی که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری را ایجاد می‌کند و هم به طبقه‌ی سرمایه‌دار به عنوان جمع اطلاق می‌شود، بایستی از تکثر «سرمایه‌ها» متمایز شود، یعنی از واحدهای مستقل نظام که برای استثمار و انباشت مبارزه می‌کنند. (۵۵)

برخورد با سرمایه‌داری به عنوان نظام اجتماعی که بر استثمار بنیاد نهاده شده است به تعدادی کارکرد خدمت می‌کند که پنج کارکرد را بیان می‌کنیم:

۱- مارکس تاکید می‌کند تضاد آشتی‌ناپذیر طبقاتی ویژگی فرعی یا اتفاقی سرمایه‌داری نیست، بلکه ماهیت اصلی سرمایه‌داری را مشخص می‌سازد: سرمایه با نیروی کار مزدبگیری که استخدام کرده است تضاد اساسی دارد، این نیرو متشکل از افرادی است که تحت شرایط اقتصادی‌شان مجبورند نیروی کار خود را بفروشند و تحت نظارت، بدون توجه به این که در بخش صنعت یا خدمات به عنوان کارگران یقه آبی یا سفید کار می‌کنند، کار کنند.

۲- بیان این امر، همان‌طور که مارکس در نظریه‌ی ارزش اضافی‌اش می‌گوید، سودی که سرمایه به دنبال آن است، از نیروی کارگرانی که در استخدام هستند به دست می‌آید، بایستی تاکید کرد که سرمایه‌داری بر بی‌عدالتی عمیقی استوار است: آن‌ها که کار واقعی تولید کالا و خدمات را انجام می‌دهند مجبورند برای حمایت از سرمایه‌دارانی کار کنند که ادعایشان در مورد محصولات تولید، صرفاً به خاطر نظارتشان بر منابع مولد است. (۵۶)

۳- نظریه‌ی ارزش اضافی مارکس به گونه‌ی تاریخی سرمایه‌داری را با توجه به شیوه‌های تولید متکی به طبقه‌ی پیشین قرار می‌دهد: در حالی که، در این نظام‌های اجتماعی، استثمار به طبقه‌ی تولیدکنندگان غیر آزاد (اعم از بردگان یا نوعی

دهقانان وابسته) وابسته بود، تحت شرایط سرمایه‌داری کارگران بدین معنا آزادند که از نظر قانونی از آن‌ها خواسته نمی‌شود که در خدمت استثمارکنندگان‌شان قرار بگیرند، در عوض، این فقدان استقلال اقتصادی است که آن‌ها را وادار می‌سازد تحت شرایطی نابرابر که به استثمارشان می‌انجامد برای سرمایه‌داران کار کنند.

۴- این ساختار استثمار تلویحاً نشان می‌دهد که کارگران منبع خلاقیت تحت شرایط سرمایه‌داری هستند: خلاقیت سرمایه‌داری در بهترین حالت دست دوم است، و عبارت است از توانایی استفاده از امتیاز نوآوری دیگران و استفاده‌ی بهتر از نیروی کار و رقبايشان - که این جوهر منطقی نظریه‌های کارآفرینی است. (۵۷)

۵- نظریه‌ی استثمار سرمایه‌داری محدودیت‌های نظام را بدین‌گونه نشان می‌دهد که سرمایه‌داران به عنوان یک طبقه فقط می‌توانند سود کل خود را با کاهش دستمزدهای واقعی یا افزایش بهره‌وری طبقه‌ی کارگر افزایش دهند: این رابطه‌ی وابستگی بدین معنی است که کارگران را صرفاً استثمار نمی‌کنند، آن‌ها قدرتمند نیز هستند.

اما نظریه‌ی مارکس در باب سرمایه‌داری تا زمانی که به رابطه‌ی عمودی بین سرمایه و نیروی کار محدود می‌شود ناقص است. رابطه‌ی افقی بین سرمایه‌ها به دو دلیل مهم است: نخست، مارکس می‌گوید که مبارزه‌ی رقابتی سرمایه‌ها نشان می‌دهد چرا استثمار و انباشت، ویژگی‌های همیشگی سرمایه‌داری به عنوان یک نظام اقتصادی هستند. سرمایه‌داری برای هر سرمایه‌ی جداگانه که برای کاهش هزینه‌های تولیدش به منظور حفظ و حتی افزایش سهم بازار تحت فشار دائم است به اندازه‌ی کافی رقابتی می‌باشد.

یک سرمایه‌دار خیراندیش که دستمزد کارگرانش را با توجه به ارزش ایجاد شده می‌پردازد، به‌زودی خود را ورشکسته خواهد یافت. برای این‌که سرمایه‌گذاری‌ها به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم، از محل سود تامین مالی می‌شوند، از طریق همین سرمایه‌گذاری‌ها سرمایه‌های جداگانه گسترش می‌یابد و یا ظرفیت تولیدی‌شان بهبود حاصل می‌کند. همین فرایند افزایش بهره‌وری و ظرفیت به‌وسیله‌ی سرمایه‌گذاری مجدد سودها است که مارکس (به پیروی از آدام اسمیت)

انباشت سرمایه نامید. انباشت سرمایه فرایند رقابتی است برای این‌که انگیزه برای انباشت را از بیرون استنتاج می‌کنند؛ فشار رقبایشان سرمایه‌ها را وادار می‌سازد شیوه‌های تولیدشان را بهبود بخشند. مارکس نظریه‌ای ساختاری در مورد انباشت سرمایه ارائه می‌کند: انگیزه‌ی انباشت به وسیله‌ی روان‌شناسی فردی یا فرایندهای فرهنگی که ماکس وبر در اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری کشف کرده بود توضیح داده نمی‌شود، بلکه ساختار اضطراب و انگیزه‌ها که سرمایه‌داران خود را در بازار در معرض آن‌ها می‌یابند این انگیزه را مشخص می‌سازد (اگرچه - در اصل به هر صورت، نوع تبیین‌های فرهنگی که وبر مطرح کرد می‌تواند به تفسیر موفقیت متفاوت گروه‌های ویژه‌ای در پاسخ به انضباط بازار کمک کند).

ثانیاً، در نظر گرفتن سرمایه‌داری به عنوان نظام انباشت رقابتی به تبیین مسیر آن کمک می‌کند. زمانی سرمایه‌داری را با پویایی و بی‌ثباتی مشخص می‌ساختند. هر دو ویژگی را از مبارزه‌ی رقابتی در میان سرمایه‌داران به دست می‌آوردند. سرمایه‌گذاری برای رشد، بهره‌وری قدرت‌های تولیدی نوع بشر را گسترش می‌دهد. مارکس در مانیفست کمونیست و گروندریسه سرمایه‌داری را به خاطر توسعه‌ی نیروهای مولد مورد تحسین قرار می‌دهد، حتی زمانی که روابط تولید سرمایه‌داری را از - اشکال ویژه‌ی تاریخی نظارت بر منابع مولده که این شیوه‌ی تولید ایجاد می‌کند - رشد بهره‌وری و ستانده‌ای که این روابط در چهارچوب اجتماعی ارائه می‌کنند متمایز می‌سازد. اما ماهیت این روابط تولیدی نیز بدین معنی است که توسعه‌ی نیروهای مولد، سرمایه‌داری را به طور ذاتی مسئول بحران می‌سازد.^(۵۸) ما قبلاً با مکانیسم بنیادینی که در کارایی بازارهای مالی مؤثر بود مواجه شده‌ایم، جایی که آن‌چه غالباً از نظر فردی عقلانی است نتایجی را به بار می‌آورد که غالباً به لحاظ جمعی ناخوشایند است.

سرمایه‌های فردی با هدف کسب درآمد بالاتر برای شیوه‌های بهبود تولید سرمایه‌گذاری می‌کنند. شخص نوآور می‌تواند عموماً امیدوار باشد که (حداقل در کوتاه مدت) موفق می‌شود برای این‌که با پایین آوردن هزینه‌های تولیدش زیر متوسط هزینه‌های آن بخش، می‌تواند با کاهش قیمت محصولات خود و فروش بیشتر آن‌ها رقایش را از میدان به در کند، یا اگر قیمت‌ها را بدون تغییر بگذارد، از

هر واحد فروش رفته سود بیشتری به دست می‌آورد. سرمایه‌ی نوآور از هر طریق در موضعی قرار دارد که سایر رقبا را در بخش مربوطه تحت فشار فزاینده قرار می‌دهد. بنابر این آن‌ها به دنبال متناسب ساختن نوآوری‌اش هستند. تا این‌جا همان‌طور که در انجام آن موفق بوده‌اند، هزینه‌ی متوسط تولید در آن بخش کاهش خواهد یافت. از آن‌جا که امتیاز فرد نوآور، از تفاوت بین هزینه‌های فردی و متوسط هزینه‌ی بخشی به دست می‌آید، و این تفاوت در حال حاضر از بین رفته است، سود اضافی او نیز چنین خواهد بود (آن‌چه که مارکس «سود فوق‌العاده» و اقتصاددانان جدیدتر «اجاره فن‌آوری» می‌نامند). بهره‌وری بهبودیافته عموماً به افزایش کارخانه و تجهیزات که هر کارگری باید انجام دهد بستگی دارد: بدین ترتیب نوآوری به قیمت سرمایه‌گذاری بیشتر در کارخانه و وسایل به‌ازای هر کارگر پیروز خواهد شد (یا، همان‌طور که مارکس تقریباً بهبود یافته مطرح کرد، ترکیب ارگانیک سرمایه افزایش می‌یابد). اما نیروی کار منبع سود است. بنابر این - مگر آن‌که نرخ استثمار (سود هر کارگر) افزایش یابد - مقدار زیادتری سرمایه برای به دست آوردن همان مقدار سود از نیروی کار لازم است. به عبارتی دیگر، نرخ سود - نسبت بین سود و سرمایه‌گذاری کل - کاهش می‌یابد. بدین ترتیب رفتار سودجویانه‌ی سرمایه‌های منفرد، زمانی که ابتداءات به کار بسته شده از طریق رفتارش تعمیم داده شده است، موجب کاهش کل نرخ سود شده است.

با تعمیم این مکانیسم به اقتصاد به عنوان یک کل، مکانیسم مزبور مسئول آن‌چه که مارکس گرایش نرخ عمومی سود به کاهش می‌نامید، می‌باشد. این جریان فقط یک گرایش است، برای این‌که به شرایط معینی بستگی دارد که بیشتر آن‌چه را که مارکس برشمرد (و نه همه‌ی آن‌ها) به دست آورد، این‌که بهره‌وری با حفظ نیروی کار به جای سرمایه افزایش می‌یابد، این‌که نرخ استثمار به اندازه‌ی کافی افزایش نمی‌یابد تا اثرات افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه را خنثی کند (نسبت بین سرمایه‌گذاری در وسایل تولید و سرمایه‌گذاری در نیروی کار)، یا این‌که وسایل تولید از دولت سر نوآوری پیش‌برنده‌ی بهره‌وری ارزانتر نمی‌شوند، بار دیگر مانع از کاهش نرخ سود می‌گردند (چون که ارزش سرمایه‌گذاری در کارخانه و تجهیزات برای هر کارگر احتمالاً کاهش می‌یابد، حتی اگر مقدار فیزیکی که اجرا

می‌کند افزایش یافته باشد). اما به نظر می‌رسد مارکس تصور کرده باشد که مهمترین «اثرات خنثی‌کننده» را بحران‌های اقتصادی ایجاد می‌کنند. یک کاهش به اندازه‌ی کافی برجسته در نرخ سود باعث می‌شود سرمایه‌داران سرمایه‌گذاری را متوقف سازند و بدین وسیله اقتصاد را به سمت رکود بکشانند. ویژگی اصلی رکود این است که سرمایه‌ها یا دچار ورشکستگی می‌گردند یا تولید و اشتغال کاهش شدید می‌یابد. افزایش حاصل از این وضعیت در نرخ بیکاری، قدرت چانه‌زنی کارگران را کاهش می‌دهد و کسانی را که هنوز دارای شغل هستند در موقعیتی قرار می‌دهد که تحت فشار دستمزدهای پایین‌تر، ساعات کار طولانی‌تر و شرایط بسیار بد را بپذیرند. این وضع اثر افزایش نرخ استثمار را به همراه دارد. در همین زمان، سرمایه‌های قوی‌تر می‌توانند موجودی شرکت‌های ورشکسته را به قیمت ارزان بخرند و باقی‌مانده‌ی نیروی کار را با شرایط مطلوب‌تر جذب کنند. ارزش در نتیجه، سرمایه‌گذاری موجود کاهش می‌یابد. همراه با این دو فرایند، - افزایش نرخ استثمار و از بین رفتن سرمایه - مقدار سود مربوط به سرمایه را افزایش می‌دهد. به عبارتی دیگر، نرخ سود افزایش می‌یابد. زمانی که سودآوری به اندازه‌ی کافی برای برانگیختن بهبود در سرمایه‌گذاری افزایش می‌یابد، رشد اقتصادی دوباره شروع خواهد شد، تا این که کاهش چشم‌گیر بعدی نرخ عمومی سود چرخش تنزلی دیگری را در این چرخه‌ی لعنت‌بار موجب گردد.

نظریه‌ی گرایش تنزلی نرخ سود مارکس اهمیت خاص دارد، برای این که زمانی که اتفاق می‌افتد در اواخر سال‌های ۱۹۶۰، اقتصادهای اصلی سرمایه‌داری بحران شدیدی را در سودآوری تجربه کردند. این بحران با وجودی که اتفاق افتاده بود، گذار اقتصاد جهانی را به دوران رشد آهسته که رکودهای جهانی که تا زمان ما ادامه می‌یابد و آن را مشخص می‌سازد تعیین می‌شود.^(۵۹) برداشت شخص مارکس از مکانیسم‌هایی که موجب این بحران‌های سودآور هستند تا حد زیادی بحث‌برانگیز هستند. منصفانه است که اذعان نمایم بیشتر اقتصاددانانی که از تعلیم سنتی برخوردار بودند، آن برداشت را رد کرده‌اند، هر چند که به نظر می‌رسد که دلایلشان برای چنین کاری بیشتر به خاطر عدم درک این رویکرد متمایز نسبت به سرمایه‌داری بود تا نارسایی‌های خاص استدلالی که مسائل پیچیده‌ی زیادی را

برانگیخت.^(۶۰) در کتاب حاضر جای طرح این مسائل نیست، حتی اگر راغب به چنین کاری باشم.

مناسب‌تر، تصویر عمومی است که مارکس از سرمایه‌داری به عنوان نظامی ارائه می‌دهد که در آن فرایند انباشت رقابت سرمایه‌های فردی را ترغیب می‌نماید به اقداماتی دست زنند که اثر بلندمدت آن تقلیل آسیب‌پذیری نظام به عنوان یک کل می‌باشد، در حالی که ممکن است این سرمایه‌ها در کوتاه‌مدت نرخ سودشان را افزایش دهند. سودجویی فردی از نظر جهانی نتایج مخربی به بار می‌آورد. در ادامه‌ی این بخش و بخش بعدی، دو جنبه‌ی فعلی این پارادوکس را وافی تابانم، یک جنبه‌ی اقتصادی که محدودتر است و دیگری گسترده‌تر.

در وهله‌ی اول، یکی از نیروهای اصلی بحران‌زا در اقتصاد جهان معاصر گرایش قطعی به مازاد سرمایه‌گذاری است. به عنوان مثال، این گرایش، ویژگی اصلی بحران آسیای جنوبی در اواخر سال‌های ۱۹۹۰ بود. رقابت برای بازارهای صادرات که تنزل ارزش پول چین وین ژاپن در میانه‌ی این دهه آن را تشدید کرد - شرکت‌ها را تشویق کرد ظرفیت‌شان را سریع‌تر از سرعت رشد سودشان گسترش دهند. حاصل این کار مازاد - سرمایه‌گذاری بسیار زیاد و مازاد ظرفیت بود. در آغاز و شروع بحران‌های زنجیره‌ای مالی که در سال ۱۹۹۷ تمام شرق و جنوب شرقی آسیا را فرا گرفته بود، فایننشال تایمز گزارش کرد:

با نرخ رشد میانگین سالانه بالای ۲۰ درصد در این دهه، سرمایه‌گذاری حدوداً سه برابر سرعت رشد تولید داخل ناخالص ملی افزایش یافت، این امر نشان می‌دهد که آسیا از یک مورد جدی مازاد سرمایه رنج می‌برد. امروزه... ظرفیتی که استفاده می‌شود در کشورهایی مانند چین (زیر ۶۰ درصد)، کره جنوبی (زیر ۷۰ درصد) و تایوان (۷۲ درصد)، در سطوح بسیار پایین اداره می‌شود.^(۶۱)

جریان رو به داخل سرمایه‌ی سوداگر این فرایند گسترش را تغذیه می‌کند، و زمانی که نتایج مازاد سرمایه روشن شد، با بیرون کشیدن این سرمایه‌ها، آسیا را به کساد عمیقی می‌کشاند. دقیقاً همان تعامل بازارهای مالی سفته‌بازی و رقابت میان شرکت‌های صنعتی را می‌توان در جریان ظهور و سقوط «اقتصاد نوین» آمریکا در طول دوران رونق بزرگ آمریکا در سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۹۲، مؤثر دانست.^(۶۲)

بهبتر شدن وضع سودآوری به نسبت وضع نامطلوبی که در سال‌های ۱۹۸۰ رسیده بود رونق را امکان‌پذیر ساخت. این بهبود، در عوض، به علت تجدید ساختار اقتصادی در مقیاسی وسیع بود که سرمایه‌های ناکارآمد، کنترل دستمزدهای واقعی که به لحاظ تاریخی بی‌سابقه بودند، و از بین رفتن ارزش دلار که به سایر ارزهای اصلی وابسته بود به عنوان نتیجه‌ی پلازا آکورد ۱۹۸۵ حذف کرد. اما، در اواخر سال‌های ۱۹۹۰، این اثرات تمام شده بودند.

در اواسط این دهه دولت کلینتون برنامه‌ی دلاری شدیدی را آغاز کرد (که تا حدی به کمک رهایی اقتصاد ژاپن از رکودی که از اوایل سال‌های ۱۹۹۰ آن را دنبال کرده بود طرح‌ریزی شد). نرخ درآمد در صنایع دستی در اواخر ۱۹۷۷ شروع به کاهش کرد، و کاهش مدام در بیکاری باعث افزایش آهسته‌ی دستمزد واقعی شد. آنچه که رونق را به مدت بیش از سه سال حفظ کرد واکنش فدرال رزرو به وحشتی بود که بازارهای مالی جهان را پس از فروپاشی روسیه در آگوست ۱۹۹۸ فراگرفته بود و به نظر می‌رسید حاکی از واکنش زنجیره‌ای بحران‌های شدید در «بازارهای نوظهور» باشد، که به سوی مراکز سرمایه‌داری جهانی گسترش خواهد یافت. فدرال رزرو، تحت ریاست آلن گرینزپان، نرخ‌های بهره را کاهش داد و گام‌های دیگری (به عنوان مثال، سازمان دادن نجات مدیریت بلندمدت سرمایه‌ی ذخایر حاشیه‌ای) برای حفظ اعتمادِ طرح‌ریزی برداشت.

این برنامه که رابرت برنر «کینزگرایی بازار بورس» می‌نامد (دلیلی است بر این که دولت - ملت همچنان در دوره‌ی جهانی‌سازی نقش ایفا می‌کند) به خوبی موفق بود.^(۶۳) بازارهای مالی امریکا تا مارس ۲۰۰۰ به رشد بسیار زیاد خود ادامه دادند، تا حدی این رشد ناشی از جریان رو به داخل سرمایه‌ای بود که به دنبال اهمیت ایالات متحده بود. افزایش ارزش سرمایه‌گذاری‌های بازار بورس، شرکت‌های امریکایی و بخش خانگی مرفه امریکا را تشویق کرد پس‌اندازهای خود را کاهش دهند و به مقدار زیادی وام بگیرند، این کار عدم توازن مالی شدیدی را ایجاد کرد - به ویژه سطح بی‌سابقه‌ی بدهی بخش خصوصی و عدم توازن بی‌سابقه‌ی کمبود پرداخت‌ها را موجب شد.^(۶۴) همین وضعیت شرکت‌ها را تشویق کرد با این انتظار سرمایه‌گذاری‌های خود را گسترش دهند که رشد

سودهایشان ادامه خواهد یافت تا برای توجیه تصمیماتشان کافی باشد. معلوم شد که چنین انتظاراتی اشتباه است: سودهای پیش از مالیات به عنوان سهم درآمد ملی امریکا از بیش از ۱۲ درصد در سال ۱۹۹۷ به ۸ درصد در سه سال بعد کاهش یافت. (۶۵)

در نتیجه، بخش‌های اصلی امریکا و در واقع اقتصاد جهانی با مسائل فزاینده‌ی سرمایه‌گذاری بیش از حد و مازاد ظرفیت مواجه شدند. در بسیاری از موارد عواملی که بر شرایط بد صنایع مؤثر بودند با «اقتصاد جهانی» شناخته شدند که عمدتاً فن‌آوری، رسانه‌ها، و ارتباطات تلفنی بودند. این واقعیت بود که فروپاشی قیمت‌های سهام این بخش را در بهار ۲۰۰۰ تعیین کرد. تقریباً دو سال بعد فایننشال تایمز گزارش کرد:

طبق گزارش نظارت فن‌آوری اطلاعات اروپا، سرمایه‌گذاری در روابط مخابرات بین سال‌های ۱۹۹۷ و ۲۰۰۰ در امریکا ۲۰ درصد و در اروپای غربی ۵۰ درصد افزایش یافت.

به نظر می‌رسد بخش زیادی از سرمایه‌گذاری از بین رفته باشد، یک برآورد نشان می‌دهد که در صنعت ارتباط مخابراتی فقط، طی ۴ سال گذشته، حدود ۱۰۰۰ میلیارد دلار (۶۹۰ میلیارد پوند)، در اصل، دور ریخته شده بود، به عنوان مثال در کشیدن کابل‌های فیبر - اپتیک که ممکن است هرگز استفاده نشود.

در فن‌آوری اطلاعات، عموماً، مرده‌ریگ مازاد سرمایه‌گذاری در همه جا وجود دارد. اسکات مک نیلی، مدیرکل سان میکروسیستم گفته است او مجبور است علیه محصولات خود رقابت کند، و به عنوان موجودی انبار، ۱۰ درصد زیر قیمت بفروشند. (۶۶)

مانند مورد «اقتصاد حبابی» اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ ژاپن، این شیب منفی سرمایه‌گذاری‌های بد که از دوران رونق به جای مانده است ممکن است کاهش چشم‌گیر نرخ بهره را برای برنامه‌ی فدرال به منظور تحریک ادامه‌ی رشد سریع دشوار سازد. اما در این مقطع جالب‌تر از هر نوع دورنمای توسعه‌ی اقتصاد جهانی، پویایی است که به وسیله‌ی تحول رونق امریکا در سال‌های ۱۹۹۰ آشکار شد. همان منطقی که در آنجا کارایی داشت در بحران آسیا نیز وجود داشت:

معاملات مالی - که به وسیله‌ی دولت انجام می‌گرفت - سرمایه‌های رقیب را تشویق می‌کرد ظرفیت تولیدی خود را سریع‌تر از رشد سودآوری که برای توجیه این سرمایه‌گذاری‌ها لازم بود افزایش دهند. همین فرایند کنترل نشده‌ی انباشت است که رقابت و سفته‌بازی آن را پیش می‌برد، و عامل فروغلتیدن دو یا سه منطقه از بزرگ‌ترین مناطق سرمایه‌داری پیشرفته در کسادِ دهه‌ی گذشته می‌باشد. از این دیدگاه، نقش بازارهای مالی کمتر به عنوان منبع مستقل ثبات و بیشتر به عنوان بعدی از مجموعه فرایند به هم وابسته می‌باشد که اقتصادهای سرمایه‌داری را به سوی بحران هدایت می‌کند. تحلیل خود مارکس، از آن‌چه که «نظام اعتباری» می‌نامید، به نظر می‌رسد در این جا متضاد باشد: توسعه‌ی پول اعتباری و در دسترس بودن آن از طریق بانک‌ها و بازارهای مالی، ثبات و پایداری فرایند انباشت را بیشتر از سایر اشکالی که امکان‌پذیر است ممکن می‌سازد، اما این اثر آغاز تضادهای تعیین‌کننده‌ی اقتصادی را به تعویق - و غالباً تشدید می‌کند - می‌اندازد.^(۶۷) بازارهای مالی، تحت حمایت فدرال رزرو - به تداوم رونق امریکا کمک کردند اما این رونق صرفاً حاصل سفته‌بازی نبود، به بهبود واقعی - هر چند محدود - سودآوری بستگی داشت، و زمانی که نرخ سود شروع به کاهش کرد، فروپاشی رونق حتماً اتفاق می‌افتاد اما زمانش معلوم نبود.

انباشت و فاجعه

اما همین منطقی انباشت رقابتی در جاهای دیگر کارایی داشت. به مراتب مهمترین این حوزه‌ها به محیط طبیعی مربوط می‌شود که کل زندگی بدان وابسته است. جان مک نیل در تاریخ محیطی قرن بیستم خود دو استراتژی تطوری را متمایز می‌سازد: سازگار شدن با تغییر شرایط، به عنوان مثال، برخی از انواع موش‌ها آن را دنبال می‌کنند، و «سازگاری برتر با شرایط موجود، که کوسه‌ها نشان می‌دهند، آن‌ها به سایر موجودات دریایی که می‌توانند صید کرده و بخورند تکیه می‌کنند. مک نیل ادامه می‌دهد:

در قرن بیستم، جوامع اغلب استراتژی کوسه را در میان یک اکولوژی جهانی به مراتب پایدارتر دنبال کردند که برای خرگوش‌ها مناسب‌تر بود. ما با انرژی

سازگار شدن با شرایط ناپایدار را پذیرفتیم. شاید یک چهارم ما به شیوه‌هایی زندگی می‌کنیم که کاملاً براساس جو با ثبات، انرژی ارزان، آب، رشد سریع جمعیت و اقتصاد قرار دارد. بیشتر افراد به‌طور معقول دوست دارند این‌گونه زندگی کنند. نهادها و ایدئولوژی‌های ما نیز امروزه با همین وعده‌ها پای می‌گیرد. این وعده‌ها چندان کم‌مایه نیستند، بلکه موقتی‌اند. نزدیک ۱۰۰۰۰ سال است که اوضاع جوی اندکی عوض شده است، از زمان بازگشت آخرین عصر یخبندان. امروزه این وضع به سرعت تغییر می‌کند. انرژی ارزان قیمت، ویژگی عصر سوخت فسیلی است؛ تقریباً از سال ۱۸۷۰. آب ارزان، برای کسانی که از آن بهره می‌برند، به استثنای چند مورد مطلوب، به قرن ۱۹ مربوط می‌شود. رشد سریع جمعیت از اواسط قرن نوزدهم و رشد سریع اقتصادی از حدود سال ۱۸۷۰. در نظر گرفتن این شرایط به عنوان امری با ثبات و به‌هنگار، و وابسته بودن به تداوم آن، قمار جالبی است.^(۶۸)

این شرایط وابستگی متقابل دارند: رشد جمعیت فقط زمانی می‌تواند پایدار گردد که محصول کشاورزی - برخلاف پیش‌بینی مالتوس - به اندازه‌ی کافی رشد کند که تکافوی دهان‌های اضافی را بنماید، همان‌طور که تاکنون آن را اداره کرده‌اند.^(۶۹) اما این شرایط ضرورتاً به‌طور متقابل با هم سازگار نیستند: آشکارترین مورد را انتخاب می‌کنیم: بالا رفتن دمای زمین در نتیجه‌ی استمرار گازهای گلخانه‌ای که نتیجه‌ی اقدامات بشر است به عنوان مثال، سوزاندن سوخت فسیلی و جنگل‌زدایی که به افزایش مقدار دی‌اکسید کربن در اتمسفر منجر می‌شود - احتمالاً نتایج حادی برای زندگی انسان‌ها و سایر موجودات در قرن بیست و یکم به بار آورده است. برای تبیین علل این تغییرات، مک نیل بین «خوشه‌ها» - ترکیبات فن آوری یکنواخت، ساختاری و ابتداعات اجتماعی تمایز قایل می‌شود: خوشه‌های صنعتی اولیه، حول و حوش کارگاه‌های نساجی که با نیروی آب کار می‌کردند احداث شد، بعد کارخانه‌ها و موتورهای بخار. بعد از اواسط قرن بیستم خوشه‌ی مسلط به عنوان زغال، فلز، آهن و راه آهن پدیدار شد. صنایع سنگین مهندسی در شهرهایی بادودکش متمرکز شد، به افتخار کاک تن^(۷۰) (ذغال شهر) چارلز دیکنز آن را «خوشه کاک تن» نامید، ... خوشه‌ی بعدی در سال‌های ۱۹۲۰

و ۱۹۳۰ ایجاد شد و از سال‌های ۱۹۴۰ (فقط به کمک جنگ جهانی دوم) تا ۱۹۹۰ تفوق داشت. خطوط سرهم‌بندی، نفت، برق، اتومبیل‌ها و هواپیما، مواد شیمیایی، پلاستیک، و منجمدکننده - همه به وسیله‌ی شرکت‌های بزرگ سازمان داده شدند. می‌خواهم به افتخار دترویت (مرکز جهانی کارخانه‌ی نقلیه) را خوشه موتن^(۷۱) لقب دهم. خوشه‌ی کاک‌تن و موتن هر کدام ظهور شرکت‌های بزرگ در امریکای شمالی، اروپا و ژاپن را موجب شدند و باعث کارایی نسبی و درآمد در مقیاس وسیعی شدند که این شرکت‌ها از آن بهره‌مند بودند، و در عوض به پیشرفت هر خوشه با نظام‌های فن‌آوری و ساختارهای تجاری که دوجانبه توسعه یافته‌اند، کمک کردند.^(۷۲)

مک نیل می‌گوید: ممکن است یک خوشه‌ی جدید در سال‌های ۱۹۹۰ ظاهر شده باشد، و احتمالاً در فن‌آوری مهندسی ژنتیک و فن‌آوری اطلاعات متمرکز شده باشد.^(۷۳) اگر چه این امر ممکن است، ولی ظاهراً غیرقابل انکار است که این روایت خوشه‌های جامعه - فن‌آوری راه‌دیگری برای بیان قصه‌ی سرمایه‌داری در گذار موفقیت‌آمیزش از انقلاب صنعتی به دوران معاصر جهانی‌سازی نئولیبرالی است. شخص مک نیل ترجیح می‌دهد نقش توضیح بیشتری برای ایده‌ها، قائل شود، زمانی که به عنوان مثال، می‌گوید: فاجعه‌های محیطی که دمار از روزگار شوروی درآوردند علل ایدئولوژیک داشتند: جان مارکسیسم این اعتقاد است که طبیعت برای مهار شدن توسط نیروی کار وجود دارد.^(۷۴) نگرش به مراتب متنوع‌تری را که بنیان‌گذاران مارکسیسم بیان کرده بودند در نقل قول زیر از انگلس بیان شده است. انگلس پس از آن که استدلال می‌کند انسان از طریق نیروی کار خود بر محیطش حکم می‌راند، ادامه می‌دهد:

ولی بیایید از پیروزی‌های خود بر طبیعت خود بیاییم. طبیعت به ازای هر کدام از این پیروزی‌ها انتقامش را از ما باز می‌ستاند، حقیقت دارد که هر پیروزی در وهله‌ی اول نتایج مورد انتظار ما را به همراه دارد، اما در وهله‌ی دوم و سوم موضوع کاملاً فرق می‌کند، اثرات پیش‌بینی نشده فقط اثر اولی را از بین می‌برند. مردمانی که در بین‌النهرین، یونان، آسیای صغیر و مناطق دیگر برای به‌دست آوردن زمین قابل کشت جنگل را ویران کردند، هرگز تصور نمی‌کردند با از میان

بردن جنگل‌ها، مراکز جمع‌آوری و ذخیره‌ی رطوبت، بنیاد وضعیت ناب‌ه‌سامان فعلی آن کشورها را پی می‌ریزند. زمانی‌که ایتالیایی‌های آلپ از جنگل‌های صنوبر واقع در شیب جنوبی، که به‌دقت در شیب‌های شمالی نیز پرورش داده شده‌اند، استفاده می‌کردند، گمان نمی‌کردند که با چنین کاری ریشه‌های صنعت لبنیات آن منطقه را قطع می‌کنند، همچنین چندان توجه نکردند که بدین وسیله چشمه‌های کوهستانی را برای زمان زیادی از سال از بین می‌برند، و در طول فصول باران‌خیز، به‌راه افتادن سیلاب‌های بیشتری را در جلگه ممکن می‌سازند. آن‌هایی که سبب زمینی را در اروپا توزیع کردند نمی‌دانستند که با این لوله‌های نشاسته‌ای، در همان زمان بیماری سل غدد را نیز شیوع می‌دهند.

بدین ترتیب، در هر مرحله به‌یاد می‌آوریم که به هیچ‌وجه حکومت بر طبیعت مانند حکومت بر یک کشور خارجی نیست، مانند کسی که خاراج از طبیعت می‌ایستد - بلکه با تمام وجود خود، به طبیعت تعلق داریم و در دل آن زندگی می‌کنیم، و این‌که تمام برتری ما بر آن، درواقع عبارت است از امتیازی که نسبت به سایر موجودات داریم، یعنی قادریم قوانین‌اش را یاد بگیریم و به‌درستی به کار بندیم. (۷۵)

انگلس در این جملات به دقت دیالکتیک نتایج غیر عمدی را که در فرایند تخریب محیط مؤثرند به عنوان مثال، گرمایش جهانی - و امروزه آشکار می‌شوند را مشخص می‌سازد. نگرش خود مارکس به جهانی طبیعی به همین شکل پیچیده بود: در کنار مفهوم انسان‌سالاری بر طبیعت می‌توان درون‌مایه‌های دیگری را یافت به عنوان مثال، سر و کله زدن مدام با جایگاه انسان در جهان مادی و علاقه‌ی فزاینده در صدمه به محیط که ناشی از روش‌های کشاورزی در جامعه‌ی سرمایه‌داری بود. (۷۶) چه چیزی حاکمان شوروی را تشویق می‌کرد از این گنجینه‌ی متنوع و شاید هم مبهم، آن جنبه‌های مارکسیسم کلاسیک را برگزینند که ظاهراً چنین می‌نمود از این نظر جانبداری می‌کند که طبیعت چیزی است که باید فتح گردد یا کنترل شود؟ پاسخ بیشتر به قدرت و منافع مربوط می‌شود تا ایدئولوژی که آن را به عنوان نیرویی مستقل در نظر می‌گیرد. هر چقدر نظام استالینیستی از گذشته فاصله می‌گرفت، این موضوع بیشتر معلوم می‌شد که این نظام

گرایش‌های مربوط به در نظر گرفتن طبیعت رابه عنوان منبع پایان‌ناپذیر مواد خام و منابع انرژی که هر دو کاک‌تن و موتن پیش گفته بودند بازتولید می‌کرد - در شکل افراطی که نتیجه‌ی تشدید تضادهای درونی و فشار رقابت ژئوپولیتیکی بود.^(۷۷)

وضعیت فعلی در هر صورت وضعیتی است که اشکال اصلی تخریب محیطی ناشی از منطق انباشت سرمایه است. از یک سو، خوشه‌ی موتن، از قدیمی بودن بسیار دور است. کاملاً برعکس کارخانه‌های بزرگ سوخت فسیلی - شرکت‌هایی که نفت، گاز، زغال، ماشین و احداث جاده را در سطح جهان در ید اختیار خود دارند - مجموعه‌ی بسیار قدرتمندی از منافع اقتصادی را نشان می‌دهند. مخالفت شدید با اهداف ضعیف برای کاهش انتشار اثر گلخانه‌ای که در پروتکل ۱۹۹۷ کیوتو مورد توافق قرار گرفت، شرکت‌های امریکایی سوخت فسیل به‌طور موفقیت‌آمیزی از کاندیدای ریاست جمهوری، جرج بوش، حمایت کردند - کسی که اولین اقدام عمده‌اش پس از ورود به کاخ سفید کنار گذاشتن این پروتکل بود. تفحص کنگره در مورد افتضاحات شرکت انرون، افشاء کرد که چگونه این شرکت به عنوان مثال، با تعطیل کردن کارخانه‌ها و قدرت صادرات، و در نتیجه با ایجاد کمبودهای ساختگی که قیمت‌ها و سود را افزایش داد صنعت انرژی آزادشده‌ی کالیفرنیا را دست‌کاری کرد. شرکت انرون و سایر معامله‌گران انرژی نیز درگیر رسوایی‌هایی مانند فروش تلفنی چندمنظوره شدند که گردش مالی‌شان را افزایش می‌داد و قیمت‌ها را بالا می‌برد. دولت بوش از این بحران انرژی در کالیفرنیا بهره‌برداری کرد و خواستار کاهش نظارت‌های محیطی بر حفاری نفتی در نورث وست پاسیفیک شد. از طرف دیگر، شرکت‌های چندملیتی بسیار زیادی به سرکردگی پنج شرکت «بسیار بزرگ» - آسترازنکا، دوپونت، مرن سانتو، نوارتیس و اونتیس - برای پیش بردن معرفی ارگانسیم‌های ژنتیکی تعدیل یافته در مقیاس وسیع، از آخرین فن‌آوری‌ها بهره می‌برند، این ارگانسیم‌ها نتایج پیش‌بینی نشده و احتمالاً مخرب به همراه دارند، از جمله شیوع آلرژی‌های غذایی، افزایش معضل جدی مقاومت انواع در برابر آنتی‌بیوتیک‌ها، و توسعه‌ی ویروس‌های جدید. شرکت‌های بیوتکنولوژی به‌طور شرم‌آوری به دنبال به دست گرفتن کل زنجیره‌ی غذایی هستند که توسعه‌ی فن‌آوری‌های ترمیناتور، به اعتبار بذرهای تعدیل یافته از

نظر ژنتیکی گیاهان بی‌ثمری تولید می‌کنند، بدین ترتیب کشاورزان همیشه به عرضه‌ی این بذرها وابسته‌اند.^(۷۸)

در هر حال سرمایه‌داری رابه عنوان منبع تهدیدات فعلی نسبت به محیط در نظر گرفتن، بدین معنی نیست که طبیعت رابه عنوان ساختی اجتماعی، نتیجه‌ی دست کاری بشر بدانیم. مایک دیویس، در شاهکار خود به نام یهودکشی دوران ویکتوریایی متأخر^(۷۹)، به طرز مفهومی تعامل ENSO را -نوسان فعلی در دمای حاره‌ای در اقیانوس و الگوهای رطوبت و خشکی که باعث می‌شوند - با یکپارچگی فزاینده‌ی اقتصاد جهانی لیبرالی اواخر قرن نوزدهم بازسازی کرد. او نشان می‌دهد چگونه در ترکیب با فرمایش مکانیسم‌های سنتی برای هماهنگی با قحطی تحت نفوذ قدرت‌های استعماری غرب و متابعت فزاینده کشاورزی دهقانی از آهنگ بازار جهانی، خشکسالی ال نینو باعث پیدایی فجایع انسانی در آسیا و امریکای لاتین گشت، فقط در هندوستان بین ۱۲ الی ۳۰ میلیون نفر در نتیجه‌ی خشکسالی‌های ۱۸۷۶-۹ و ۱۸۹۶-۱۹۰۲ جان باختند. در همان زمان «قحطی‌های بزرگ دوره‌ی ویکتوریا به زور به خانواده‌ها و تسریع‌کنندگان نیروهای مسلم سیاسی - اقتصادی در وهله‌ی اول وقوع خود را تضمین کرد: فقر گسترده‌ی ناشی از قحطی تمدن‌های بزرگ آسیایی به ایجاد نابرابری‌های جهانی از نظر درآمد و ثروت بین جهان اول و سوم کمک کرد، این نابرابری امروزه امری بدیهی است ولی دو قرن پیش چندان آشکار نبود. دیویس می‌نویسد: که از دیدگاه اکولوژی سیاسی، شکنندگی کشاورزگرایان منطقه در برابر تحولات شدید آب و هوایی به وسیله‌ی بازسازی دائمی پیوندهای بخش خانگی و روستایی به سیستم‌های تولید منطقه‌ای، بازارهای جهانی کالا و دولت استعماری (یا وابسته) تشدید شد، ENSO مجموعه‌ای از فرایندهای طبیعی مستقل است که وجودش بسیار قدیمی‌تر است و احتمالاً وجود سرمایه‌داری را حفظ خواهد کرد: تنها در یک شرایط ویژه‌ی اجتماعی و تاریخی بود که - مشروط به القای جوامع دهقانی به بازار جهانی سرمایه‌داری، اثر مخرب قدرت‌های امپراطوری، و سلطه‌ی ایدئولوژی لیبرالی - این فرایندها چنین نتایج شومی به بار آوردند.^(۸۰)

دخالت انسان در جهان مادی، ذاتاً مسئول دیالکتیک نتایج ناخواسته است که

انگلس نشان داد.^(۸۱) او تصور کرد که انسان به کمک علوم طبیعی قادر خواهد بود این نتایج را وقتی خسارت بار بودن‌شان اثبات شود، التیام بخشد. اما سلطه‌ی روابط تولید بورژوازی این فرایند را تا حد زیادی متوقف کرد، بورژوازی به خدمت گرفتن دانش علمی را برای قابل استفاده ساختن جهان مادی به‌طور کامل (از جمله ویژگی‌های انتزاعی مانند ژن) را مورد حمایت قرار داد. منطق انباشت رقابتی در نتیجه نه تنها باعث بحران‌های عمیق شد، بلکه عامل اصلی فرایند فزاینده و خطرناک تخریب محیطی نیز می‌باشد. سرمایه که برای به‌دست آوردن حاشیه‌ای امن نسبت به رقبای، به دام مبارزه‌ی رقابتی گرفتار شده است به‌طور یکجا به جانب نتیجه‌ای پیش می‌رود که فاجعه‌ای سیاره‌ای را نشان می‌دهد. سوزان جرج این منطق را به‌طور مؤثری یادآوری می‌کند:

تصور این که شرکت‌های فراملی و کشورهای ثروتمند حداقل زمانی که نهایتاً درمی‌یابند زندگی سیاره‌ای را که باید همه ما بر روی آن زندگی کنیم از بین می‌برند رفتار خود را تغییر دهند، نیز واهی است. از نظر من حتی اگر بخواهند نمی‌توانند، حتی به خاطر آینده‌ی کودکان‌شان. سرمایه‌داری مانند آن دو چرخه‌ی مشهوری است که باید همیشه جلو برود یا سرنگون شود و شرکت‌ها با هم رقابت می‌کنند تا بدانند چه کسی پیش از برخورد با دیوار می‌تواند سریعتر ترمز کند.^(۸۲)

شمشیر لویاتان

این استدلال تا کنون ادامه یافته است، گویی که سرمایه‌داری را می‌توان به‌مثابه‌ی یک نظام اقتصادی در نظر گرفت، حتی اگر نتایج و پیامدهای آن، همان‌طور که تا کنون مشاهده کرده‌ایم، بسیار وسیع‌تر بوده باشد. اما از ۱۱ سپتامبر این موضوع کاملاً روشن شده است که چنین چشم‌اندازهایی ابداً کافی نیست، بلکه نظام فعلی هم ژئوپولیتیک را دربر می‌گیرد و هم اقتصاد را، و این که فرایند رقابتی که چنین نتایج مخربی به‌بار می‌آورد صرفاً به مبارزه‌ی اقتصادی بر سر بازارها مربوط نمی‌شود بلکه رقابت‌های نظامی و سیاسی دولت‌ها را نیز دربر می‌گیرد. این دیدگاه، که به‌وسیله‌ی ایدئولوژی‌های راه سوم مثل آنتونی گیدنز و اولریخ بک^(۸۳) مطرح شد که جهانی‌سازی، دولت‌های لیبرال دموکرات را به «دولت بدون

دشمن» تبدیل می‌کند امروزه در پرتواعلامیه‌ی جرج دبلیو بوش در مورد یک وضعیت جنگ جهانی در ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۱ کاملاً مضحک به نظر می‌رسد: امریکایی‌ها نباید منتظر یک جنگ باشند، بلکه باید منتظر جنگ طولانی متفاوت از جنگ‌هایی که تاکنون دیده‌ایم باشند... هر ملتی، در هر منطقه، امروزه باید تصمیم بگیرد. یا همراه ما هستید یا در کنار تروریست‌ها.^(۸۴)

یکی از طرفداران پر و پاقرص تر جهانی‌سازی، مقاله‌نویس نیویورک تایمز، توماس فریدمن، زمانی که در قطعه‌ای که بسیار مورد استفاده قرار گرفته مطالبی را بیان کرد، ثابت کرد واقع‌گراتر از بک و گیدنز می‌باشد:

دست نامرئی بازار هرگز بدون مشت نامرئی کارایی نخواهد داشت. بازارها فقط زمانی که حق مالکیت تأمین شود و بتوان تقویت کرد، کارایی دارند و توسعه می‌یابند، این امر، به نوبه‌ی خود، چهارچوب سیاسی‌یی را می‌طلبد که به وسیله‌ی قدرت نظامی حفظ و حمایت شود... درواقع، مک دونالد نمی‌تواند بدون مک دانیل داگلاس (طراح هواپیمای F-15 نیروی هوایی آمریکا) رونق بیابد و آن مشت پنهانی که دنیا را برای توسعه فن‌آوری‌های دره‌ی سیلیکون،^(۸۵) ایمن می‌سازد، ارتش آمریکا، نیروی هوایی آمریکا و قوای دریایی آمریکا نام دارد.^(۸۶)

این اواخر این مشت را به قدرت پنهان داشته‌اند. واکنش سریع نیروی نظامی آمریکا برای از میان برداشتن حکومت طالبان در افغانستان در اکتبر - نوامبر ۲۰۰۱، جهان را با این نمایش برتری آمریکا متعجب ساخت (اگر چه جنگ‌های بعدی نشان داد که طالبان و متحدین القاعده، از بین نرفته‌اند بلکه از شهرها عقب‌نشینی کرده و جنگ‌هایی چریکی را در کوهستان‌های افغانستان و پاکستان آغاز کرده‌اند). فایننشال تایمز حساب کرد که ۳۷۹ بلیون دلار هزینه‌ی برنامه‌ریزی شده‌ی دفاعی آمریکا در سال ۲۰۰۳ «بیش از کل بودجه‌های نظامی ۱۴ کشور پرهزینه از جمله ژاپن، اروپای غربی، روسیه و چین» می‌باشد.^(۸۷) پل کندی، مورخ، در اواخر سال ۱۹۸۰ کتاب پرفروشی را نوشت و پیش‌بینی کرد «ایالات متحده امروزه دست به خطر می‌زند، که برای مورخین ظهور و سقوط قدرت‌های بزرگ امری آشنا است؛ آن‌چه را که می‌توان تقریباً «توان بیش از حد امپراطوری» نامید. چون که وظایف استراتژیک آمریکا بر توانمندی‌های

اقتصادی‌اش پیشی می‌گیرد.^(۸۸)

پس از سقوط کابل، کندی به سختی توانست جلوی ترس‌اش را از برتری نظامی امریکا بگیرد. او پس از یک توصیف تقریباً جانبدارانه از مهم‌ترین و یگانه‌ترین ابزار قدرت پنتاگون - گروه‌های جنگی ۱۲ ساله، هریک با «توان مرگ و تخریب در بیشتر جهان، نوشت: بزرگترین درس [از جنگ افغان] - درسی که برای ارتش روسیه و چین مبهوت‌کننده، هشداردهنده به هند و برآشوبنده‌ی حامیان برنامه‌ی دفاعی اروپای مشترک می‌باشد این است که از نظر نظامی فقط یک بازیگر در صحنه وجود دارد که تکلیف را روشن می‌کند.^(۸۹)

اما این قدرت برای منافع چه کسی اعمال می‌شود؟ قطعه‌ای که از فریدمن نقل شد تقریباً حلقه‌ای از مارکسیسم عامیانه را برگرد خود دارد، علاوه بر این، تلویحاً بدین معنی است که ارتش امریکا می‌تواند به حفظ و تحکیم روابط مالکیت سرمایه‌داری بدون توجه به این که در کجا قرار گرفته‌اند، یا بدون توجه به ملیت سرمایه‌دارانی که از آن بهره می‌برند، خدمت کند. به هر حال چنین رویکردی را مایکل هارت و تونی نگری در یکی از متون مهم و اثرگذار جنبش ضد سرمایه‌داری، به نام امپراطوری، ارائه کرده‌اند. از نظر هارت و نگری امپراطوری جایگزین امپریالیسم شده است، شکل جدیدی از سلطه‌ی سرمایه‌داری که «هیچ مرکز قدرت منطقه‌ای را ایجاد نمی‌کند و بر مرزها و موانع ثابت تکیه ندارد... در این فضای سیال امپراطوری جایی برای قدرت وجود ندارد، او همه جا حاضر است و در عین حال جایی نیست.^(۹۰) نتیجه آن که طبق نظر نگری:

دیگر ممکن نیست در مورد «امپریالیسم امریکا» حرف بزنیم. کاملاً ساده است گروه‌ها و نخبگانی وجود دارند که کلیدهای استثمار و در نتیجه کلید ماشین جنگ را در اختیار دارند که می‌کوشند خود را در سطح جهانی تحمیل نمایند. طبیعتاً، این فرایند بسیار متضاد است و ضرورتاً تاکنون مدت زمان طولانی طول خواهد کشید. برای یک لحظه، قبل از همه، رهبران امریکای شمالی هستند که این سلطه را عملی می‌سازند. بلافاصله بعد از آن‌ها، اروپایی‌ها، روس‌ها و چینی‌ها قرار دارند: آن‌ها برای حمایت از امریکایی‌ها یا تضعیف‌شان آن‌جا حاضرند یا حتی آماده‌اند رهبری را تغییر دهند. اما این تغییر تصنعی است چون که در اصل آن‌چه که هنوز و

همیشه کارایی دارد سرمایه است؛ سرمایه‌ی جمعی.^(۹۱)

هرچند که این مطالب به زبان مارکسیستی بیان شده است اما تحلیل هارت و نگری شباهت چشم‌گیری با نظریه‌های رایج‌تر جهانی‌سازی سیاسی دارد. طبق چنین نظریه‌هایی، دوران پس از جنگ سرد شاهد ظهور اشکال «دولت جهانی» بوده است که از منافع ملی، حتی منافع قوی‌ترین دولت‌ها فراتر رفته‌اند.^(۹۲) درک فعلی از قدرت امریکا در واقع به نظر می‌رسد که بین انجماد و ترس بیان شده با وجود «یک‌جانبه‌گرایی»^(۹۳) امریکا در نوسان است، به‌ویژه از زمانی که بوش پسر وارد کاخ سفید شده و این اعتقاد که این قدرت به‌طور فزاینده‌ای به عامل ساختار غیر شخصی بدل می‌شود، خواه این که این ساختار به عنوان اشکال ظهور «دموکراسی جهانی» یا به عنوان سلطه‌ی جهانی «سرمایه‌ی جمعی» مفهوم‌بندی شود.

دشواری بزرگ نظریه‌پردازان دولت جهانی این است که توزیع جهانی قدرت سیاسی و نظامی تا حد زیادی نادعادلانه است و ارتباط نزدیکی نیز با توزیع کاملاً ناعادلانه‌ی قدرت اقتصادی دارد. در واقع، ایدئولوژی‌های نئولیبرالی بیش از پیش تمایل دارند به صراحت ضرورت دفاع یک‌جانبه از قدرت غربی را در ارتباط با سایر نقاط جهان، به عبارتی دیگر، امپریالیسم تصدیق کنند. یکی از واضح‌ترین اظهارات این دیدگاه را رابرت کوپر، مقام وزارت خارجه نزدیک به بلر بیان کرده است:

کلیه‌ی شرایط برای امپریالیسم مهیا است، اما عرضه و تقاضای امپریالیسم، هر دو، از بین رفته است و همچنان ضعیف به قوی نیاز دارد و قوی همچنان نیازمند جهانی منظم است. جهانی که در آن کارایی بر ثبات و آزادی صادرات حاکم است، و به روی سرمایه‌گذاری و رشد گشوده است - تمام این اوضاع تا حد زیادی مطلوب به نظر می‌رسد.

بنابر این آنچه که مورد نیاز است، نوع تازه‌ای از امپریالیسم است، نوعی از امپریالیسم که برای جهان حقوق بشر و ارزش‌های قابل قبول جهانی باشد، می‌توانیم پیشاپیش رئوس کلی آن را تشخیص دهیم: نوعی امپریالیسم که نظم و سازمان را به همراه می‌آورد، اما امروزه بر اصل داوطلبانه تکیه می‌کند.^(۹۴)

حاکمان امپریالیست و نظریه‌پردازان‌شان همیشه ادعا کرده‌اند که به زیردستان خود «نظم و سازمان» ارائه می‌دهند، آن‌ها درنده‌خویی و توحش می‌آفرینند و آن را صلح نام می‌نهند: مورخ بزرگ رمی، تاسیتوس،^(۹۵) این جواب دندان‌شکن را به وسیله‌ی قربانیان امپراطوری در دهان رهبر کالدونیایی^(۹۶) اولین قرن، کالگاکوس^(۹۷) قرار داد.^(۹۸) چالمرز جانسون^(۹۹)، استاد مسلم امریکایی در مورد آسیای مدرن در کتاب خود به نام انفجار به تازگی سخنانی تند علیه امپراطوری امریکا بر زبان آورد. جانسون - که از این پس چهره‌ای محکم در جریان اصلی دانشگاهی و سیاسی است - نقدی تحقیرآمیز را در مورد سیاست خارجی امریکا گسترش داد. او «جهانی‌سازی» را به عنوان اصطلاح مبهم برای آن‌چه که در قرن بیستم صرفاً امپریالیسم نامیده می‌شد، رد کرد، و بحران شرق آسیا را با قاطعیت سرچشمه گرفته از واشنگتن دانست: بحران اقتصادی در پایان این قرن از پروژه‌ی امریکا برای رسیدن و دست‌یازی به اقتصاد کشورهای اقماری وابسته‌اش در آسیای شرقی ناشی می‌شود. هدف امریکا حذف آن‌ها به عنوان رقبای و تحکیم سلطه و برتری امریکا به عنوان قدرت برتر جهانی بود.^(۱۰۰)

جانسون با بسط تحلیلی جامع از «انفجار» نتایج برنامه‌ریزی نشده‌ی برنامه‌هایی که از دید مردم امریکا نهان نگه داشته شدند به پیش‌بینی ۱۱ سپتامبر نزدیک می‌شود:

طبق تعریف تروریسم به منظور متوجه ساختن اذهان به گناهان فرد معصوم به او ضربه می‌زند. معصومیت قرن بیست و یکم در حال از بین بردن فجایع پیش‌بینی نشده‌ی انفجار ماجراجویان امپریالیست دهه‌ی فعلی است. اگر چه احتمالاً ممکن است بیشتر امریکایی‌ها از آن‌چه اتفاق افتاد و همچنان به نام آن‌ها اتفاق می‌افتد تا حد زیادی بی‌خبر باشند باید هزینه‌ی گزافی - به صورت انفرادی و جمعی - را بابت تلاش مستمر کشورشان برای سلطه بر صحنه‌ی جهانی بپردازند.^(۱۰۱)

تحلیل جانسون از ریشه‌های امپراطوری امریکا با تحلیل فریدمن بسیار متفاوت است. در حالی که نظر فریدمن با دیدگاه نگری و هارت در مورد قدرت نظامی امریکا به مثابه‌ی ابزار سرمایه‌ی جهانی نزدیک است، جانسون اقتصاد را تا حد سیاست تقلیل می‌دهد: مارکس و انگلس در مورد ماهیت امپریالیسم اشتباه

می‌کردند، این تضادهای سرمایه‌داری نیست که به امپریالیسم می‌انجامد، بلکه امپریالیسم است که برخی از مهم‌ترین تضادهای سرمایه‌داری را می‌پروراند. زمانی که این تضادها به اندازه‌ی کافی رشد کردند، همان‌طور که باید، بحران‌های مخرب اقتصادی را ایجاد می‌کنند.^(۱۰۲) ولی هر دو این مواضع افراطی و نادرست است. نظریه‌ی مارکسیستی امپریالیسم قادر است برداشتی غیر تقلیل‌گرایانه از این‌که چگونه منطق انباشت رقابتی را - که در بخش‌های اول این فصل مورد تحلیل قرار گرفت - می‌توان تعمیم داد تا تنش‌های ژئوپولیتیکی و قدرت نظامی را در برگیرد ارائه کند.^(۱۰۳) این نظریه در آغاز قرن بیستم به منظور مفهوم ساختن اقتصاد جهانی که به وسیله‌ی سرمایه‌داری صنعتی یک شکل شده است تدوین شده بود.^(۱۰۴) این نظریه شامل سه قضیه می‌شود:

۱- این یک شکل‌سازی بر پایه‌ای بسیار ناموزون به دست آمده بود (آن‌چه که تروتسکی «توسعه‌ی ناموزون و مرکب نامید»)، که شامل سلطه‌ی نظامی و اقتصادی جهان به وسیله‌ی مشتی از قدرت‌های سرمایه‌داری غرب می‌شد.

۲- توسعه‌ی سرمایه‌داری صنعتی در چهارچوب این دولت‌ها فرایند تحول ساختاری را موجب گردید: از یک سو، قدرت اقتصادی به‌طور فزاینده‌ای با ظهور شرکت‌های بزرگ و گرایش پول و سرمایه‌ی مولد به یکی شدن در آن‌چه که رودلف هیلفردینگ «سرمایه مالی» می‌نامید متمرکز شد، از طرف دیگر این شرکت‌های بزرگ گرایش داشتند با دولت‌های ملی خود در قالب «تراست‌های سرمایه‌داری دولتی» ادغام شوند، همان‌طور که نیکلای بوخارین آن را مطرح کرد. ۳- در نتیجه اشکال رقابت تغییر یافت. رقابت‌های اقتصادی از برخوردهای نظامی و منطقه‌ای جدا شد: مبارزات سیاسی - اقتصادی در میان قدرت‌های اصلی امپریالیستی نیروی محرکه‌ی دو جنگ جهانی بود.

چگونه این سه ویژگی یک قرن پس از نخستین تدوین‌شان حفظ می‌شوند؟ هیچ کدام را بدون تعدیل و اصلاح نمی‌توان پذیرفت، اما آن‌ها مقدار زیادی از حقیقت را بیان می‌کنند. اجازه بدهید به ترتیب آن‌ها را مورد بررسی قرار دهیم.

۱- ما همچنان در جهانی از نابرابری‌های شدید جهانی زندگی می‌کنیم. سال‌ها پیش امپراطوری‌های استعماری ناپدید شدند، اما عواقب سقوط آن‌ها ناپدید شدن

شکاف اقتصادی وسیع آن‌چه که امروزه شمال و جنوب می‌نامیم نبوده است. (۱۰۵) استعمار رسمی، ویژگی جهانی بود که میان گروه زیادی از بلوک‌های ملی رقیب - امپراطوری که عمدتاً در قاره‌ی اروپا آسیا وجود داشتند - تقسیم شده بود. شکست نهایی اروپای کهن در طول جنگ دوم جهانی به ظهور تقسیم‌نویین ژئوپولیتیکی، بین دو ابرقدرت، امپراطوری جهانی ایالات متحد و سلطه‌ی محدودتر اروپایی - آسیایی اتحاد شوروی منجر شد. امپراطوری‌های اروپایی ثابت کردند که در این محیط تازه ناپایدار هستند، اما مستعمره‌های رها شده عمدتاً خود را همچنان غریبه‌های دنیایی یافتند که تحت سلطه‌ی بلوک سرمایه‌داری غرب و اتحاد شوروی بود. جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از سال ۱۹۴۵ تا حد زیادی در خود بلوک OECD، همراه با تعداد زیادی از پیشرفته‌ترین اقتصادهای «بازارهای نوظهور» که از سال‌های ۱۹۷۰ به‌طور نامنظم به این حلقه‌ی طلایی ملحق شده بودند متمرکز شده است. بیشتر جهان - به عنوان مثال، بخش عمده‌ی صحرای آفریقا - تحت سلطه‌ی آن‌چه که مایکل مان «امپریالیسم منزوی‌ساز» نامیده است قرار دارد، حتی ارزش استثمار ندارد:

جالب آن‌که بیشتر فقیرترین کشورهای جهان به سرمایه‌داری فراملی نپیوسته‌اند، اما به وسیله‌ی سرمایه‌داری که آن‌ها را برای سرمایه‌گذاری و تجارت مخاطره‌آمیز می‌داند «منزوی» شده‌اند. این امری رایج و مرسوم است که چنین تقسیم اقتصادی را به عنوان تقسیم بین «شمال» و «جنوب» بدانیم، اگر چه برای تقسیم‌بندی، بسیار ابتدایی است و صرفاً جغرافیایی می‌باشد، بیشتر روسیه، چین و جمهوری‌های آسیای مرکزی شوروی سابق را به عنوان «جنوب» طبقه‌بندی می‌کنند در حالی که استرالیا و نیوزلند را «شمال» می‌دانند. (۱۰۶)

از طرف دیگر، در جریان قرن بیستم فرایند انباشت به سوی کشورهای جهان سوم، البته تا حدی ناموزون، گسترش یافت. نظریه پردازان وابستگی سال ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ (مثلاً آندره گوندر فرانک، سمیر امین، و ایمانوئل والرشتاین) زمانی که استدلال می‌کردند که سلطه‌ی جهانی سرمایه‌داری صرفاً به معنای «توسعه‌ی توسعه نیافتگی» در کشورهای اقماری بود، دچار اشتباه بودند. ترکیبات مختلف دخالت دولت و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به برخی از دولت‌ها اجازه داد که به صادر

کنندگان کالاهای صنعتی در دوره‌ی پس از جنگ بدل شوند. ولی این فرایند گه‌گاهی منجر می‌شد که تمام جوامع به جنگ اول ملحق شوند: در میان نمونه‌های اصلی این اتفاق، اسپانیا، یونان، پرتغال، ایرلند جنوبی و کره جنوبی، که اکثراً تا پیش از آن‌که در سال‌های ۱۹۶۰ صنعتی شدن سریع را آغاز کنند، جوامعی روستایی بودند. به دفعات زیاد، کانون‌های توسعه‌ی سرمایه‌داری اغلب تا حد زیادی به اقتصاد جهانی وابسته بودند، با گروه‌های فقیر شهر و روستا به یکسان همزیستی داشتند: الگوی امریکای لاتین، آسیای جنوبی، و چین همین است. (۱۰۷)

و زمانی که کره‌ی جنوبی در اواخر سال‌های ۱۹۹۰ پی‌برد، که حتی پیشرفته‌ترین اقتصادهای «بازارهای نوظهور» در معرض فرایند تصمیم‌گیری تحت سیطره‌ی امریکا و سایر دولت‌های سرمایه‌داری اصلی قرار دارند: در واقع، برنامه‌های نئولیبرالی تعدیل ساختاری که از طریق IMF و بانک جهانی در سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ ترویج می‌شد، به‌ویژه آن ویژگی‌های اقتصادهای «بازار نوظهور» را (مثلاً، سطح نسبتاً بالای دخالت دولت) که در مرحله‌ی اول صنعتی شدن آن‌ها را ممکن می‌ساخت، آماج قرار داد.

۲- ساختار قدرت سرمایه‌داری در اقتصادهای پیشرفته هم تغییر و هم تداوم را تجربه کرد. کشورهای سرمایه‌داری‌ها که در سطح ملی سازمان یافته بودند، و در طول نیمه‌ی نخست قرن بیستم غالب بودند، بدون تردید زمانی که اقتصاد جهانی فرایند مهم ادغام را تجربه کرده است، درهم شکسته شدند. اما این فرایند تا حد زیادی ناموزون است: جهانی‌سازی اقتصادی از طریق ادغام بازارهای مالی بیش از آن‌چه که در سطح تجارت یا سرمایه‌گذاری انجام شده بود، جلو رفته است. شرکت‌های چند ملیتی، که تا حد زیادی بر اساس کشورهای OECD قرار دارند، به عنوان قدرتمندترین فعالان اقتصاد پدیدار شده‌اند، اما ادعاهای افراطی‌تر که سرمایه‌داری جهانی آزادی دولت - ملت را درهم شکسته است تا حد زیادی نادرست می‌باشند. بهره‌گرفتن از آن‌چه که مهمترین مثال مخالف به نظر می‌رسید، انتقال محدود اقتدار به اتحادیه‌ی اروپا، یک محمل متمایز و گاهی اوقات حداقل تا حدی پروژه‌های ملی متناقض، عمدتاً پروژه‌های فرانسه و آلمان بوده است، و برای دادن اهرم فشار جمعی به اروپایی‌ها در برابر ایالات متحده طرح‌ریزی شده

است: این موفق‌ترین برنامه در حوزه‌ی تجارت بوده است، جایی که کوشش‌های گروه‌های فشار منافع تجاری حس زنده‌ای از اهمیت اقتصادی با ثبات دولت نشان می‌دهد. (۱۰۸)

تنها و مهم‌ترین تحول در ساختار امپریالیسم در نیمه‌ی دوم قرن بیستم تفکیک جزئی رقابت اقتصادی و نظامی بود. پیش از سال ۱۹۴۵، تضاد اقتصادی و ژئوپلیتیکی گرایش داشت به‌طور دوجانبه تقویت شود. در آغاز این قرن، انگلستان با دو رقیب در ارتباط با برتری صنعتی و دریایی‌اش مواجه شد، یعنی ایالات متحده و آلمان. انگلیس به ناچار از سرب‌بی‌میلی با یکی برای شکست دادن آن دیگری متحد شد، و به هر حال نقش رهبری‌کننده‌اش را از دست داد. منافع اقتصادی و سیاسی نیز در مورد هر دو رقیب درهم آمیخت: در هر دو جنگ جهانی، امپریالیسم آلمان به دنبال استفاده از توان نظامی‌اش برای ایجاد منطقه‌ای در اروپای مرکزی و شرقی بود که در آن بار دیگر از امتیاز دسترسی به بازار، منابع و نیروی کار برخوردار شود، امریکا از جنگ دوم برای اطمینان از این که حاصل آن اقتصاد جهانی آزاد خواهد بود که در آن سرمایه و کالاهای امریکایی بتوانند آزادانه جریان یابند استفاده کرد. پس از ۱۹۴۵ الگوهای رقابت فرق کرد: اتحاد شوروی رقیب ژئوپولیتیک و ایدئولوژیک امریکا بود، ولی در کل، تهدیدی اقتصادی به حساب نمی‌آمد. جنگ سرد هم به واشنگتن انگیزه و ابزار متحد ساختن سایر دولت‌های بزرگ سرمایه‌داری - اروپای غربی و ژاپن - را به سرکردگی سیاسی و نظامی امریکا داد. دوران طولانی رونق پس از جنگ شاهد ظهور آلمان و ژاپن به عنوان رقبای جدی اقتصاد امریکا بود، اما این تضاد تا حد زیادی به دلیل وابستگی توکیو و بن به سپر نظامی امریکایی نسبتاً از نظر سیاسی آرام باقی ماند.

واژگونی بلوک شوروی در سال ۱۹۸۹-۹۱ تغییر متنوع دیگری را در این الگو پدید آورد؛ اگر چه در این تغییر روابط معینی حفظ شدند. البته، آن چه را که می‌توان امپریالیسم ابر قدرت نامید - تقسیم جهان بین دو بلوک ژئوپلیتیک و ایدئولوژیک - ناپدید شد. اما تفکیک جزئی رقابت سیاسی و اقتصادی بر جای ماند: رقبای اصلی ژئوپلیتیکی امریکا - از همه مشخص‌تر روسیه و چین - رقبای

اقتصادی برجسته‌ای نبودند، در همان حال، کسری موازنه‌ی پرداخت‌های دائمی امریکا به تضمین این موضوع کمک می‌کرد که دعوای بر سر تجارت بین‌الملل در میان چهار قدرت اقتصادی اصلی (امریکا، اتحادیه اروپا، ژاپن و کانادا) ثابت ماند و به‌طور متناوب تشدید شد. ارزش دارد که سه ویژگی مهم این موقعیت را برشماریم. نخست، همان‌طور که قبلاً دیده‌ایم، رهبری نظامی امریکا بر سایر قدرت‌هایش از اندازه رشد کرد، تا حدی به دلیل انفجار سایر ابرقدرت‌ها (اگر چه همیشه ضعیف‌تر)، و تا حدی به دلیل یک بخش کوچک و پیچیدگی فن‌آورانه‌ی اقتصاد امریکا. ثانیاً دولت‌های امریکا یکی پس از دیگری تلاش زیادی به خرج دادند تا تضمین کنند هم امریکا در صدر مجموعه‌های اقتصادی و ژئوپلیتیکی باقی بماند، و هم این‌که دولت سرمایه‌دار مطرح دیگری به یک رقیب سیاسی بدل نشود. یک مورد راهی بود که دولت کلینتون در جنگ‌های سال‌های ۱۹۹۰ بالکان برای تحکیم نقش امریکا به عنوان نیروی رهبری‌کننده‌ی سیاسی اقتصادی - نظامی در قاره‌ی اروپا استفاده کرد، و در ایجاد آرامش در بوسنی و گسترش ناتو در اروپای مرکزی و شرقی دخالت نمود.^(۱۰۹) ثالثاً، پیش‌بینی گرایش‌های فعلی نشان می‌دهد که دو گروه ممکن است به زودی در چین تلاقی کنند. رشد سریع اقتصادی می‌تواند آن‌چه را که پیش از این یک قدرت منطقه‌ای بود به رقیب چالشگر استراتژیکی بدل سازد. در نتیجه تزلزل نخبگان امریکایی نسبت به چین را به همراه دارد که از نظر آن‌ها پویایی اقتصادی آن کشور از زمان الحاق دوباره‌اش به بازار جهانی به‌طور دائم برتری سرمایه‌داری بازار را بر سایر نظام‌های اجتماعی تایید می‌کند و خطر بلندمدت‌تری را به وجود می‌آورد.

صحنه‌ی ژئوپولیتیکی به وجود آمده را ساموئل هانتینگتون به خوبی به عنوان «آمیخته‌ی عجیب» نظامی چندگانه با یک ابرقدرت و چندین قدرت اصلی مشخص ساخته است. فروکش کردن موضوعات مهم بین‌المللی اقدام یک ابرقدرت یگانه را، اما همیشه با ترکیبی از سایر دولت‌های عمده، ایجاب می‌کند؛ اما یک ابرقدرت یگانه، می‌تواند با ترکیب سایر دولت‌ها موضوعات اصلی را و تو کند.^(۱۱۰) این وضعیت به توضیح برخی از ویژگی‌های ژئوپولیتیک معاصر کمک می‌کند. همان‌طور که نظریه پردازان دولت جهانی به درستی استدلال کرده‌اند،

دوران پس از جنگ سرد با هماهنگی برنامه‌ای در میان دولت‌های اصلی سرمایه‌داری مشخص شده است، و در مجموعه‌ای از سرنام‌های چندوجهی - UN، IMF، WTO، NATO، EU، G8، G7 و تغییر ایدئولوژیکی از سلطه حاکمیت ملی، که به عنوان مثال به وسیله‌ی حق دولت‌های غربی به «مداخله انسان‌گرایه» در هر کجا که متناسب بیایند، بیان می‌شود. فرایند نهادی شدن هماهنگ برنامه، یک کارکرد سه گانه دارد: به امریکا اجازه می‌دهد که سایر قدرت‌های بزرگ غربی را در پشت انگیزه‌های خود گرد آورد، حوزه‌ای را ارائه کند که در آن اختلافات میان دولت‌های اصلی سرمایه‌داری را بتوان توضیح داد و به مصالحه دست یافت، و وسیله‌ای را ارائه کرد که با آن این کشورها می‌توانند به شکل جمعی خواسته و اراده‌ی خود را بر بخش وسیعی که از توصیه‌های آن‌ها به طور مؤثر کنار رفته‌اند، تحمیل نماید. روی هم رفته این مقدار، از برخورد درون - دولت فراتر نمی‌رود، بلکه در جای دیگری به کار می‌رود.

ماهیت ترکیبی ساختار ژئوپولیتیکی فعلی همچنین به تبیین تضاد میان یک‌جانبه‌گرایی و چندجانبه‌گرایی در سیاست خارجی امریکا کمک می‌کند. تصنعی خواهد بود که این موضوع را با دولت بوش پسر، حتی اگر مشاور امنیت ملی اش، کاندولیزا رایس که پیش‌بینی کرده بود که این موضوع از زمینه‌ی محکم منافع ملی نشأت می‌گیرد نه از منافع جامعه‌ی موهوم بین‌المللی^(۱۱۱)، مرتبط بدانیم. چنین اظهار نظرانی بدون تردید تغییری را در گفتار، در مقایسه با دولت کلینتون، نشان می‌داد، اما این وزیر امور خارجه‌ی کلینتون، مادلن آلبرایت، بود که با نهایت تکبر به دفاع از استفاده از موشک‌های کروز علیه عراق در فوریه ۱۹۹۸ برخاست: اگر مجبور به استفاده از زور باشیم، به خاطر امریکایی بودن مان است، ما ملتی برجسته هستیم، ما در اوج قرار داریم، و در آینده چیز بیشتری مشاهده می‌کنیم.^(۱۱۲) هانتینگتون به بمباران عراق به عنوان یکی از اقدامات در لیست بلندبالای اقدامات یک‌جانبه که امریکا در زمان کلینتون انجام می‌داد اشاره می‌کند. او می‌نویسد: «عمل در دنیایی که گویی یک قطبی بود، امریکابیش از پیش در جهان تنها ماند... در حالی که دولت ایالات متحده به طور منظم کشورهای گوناگونی را به عنوان «دولت‌های شریر» متهم می‌نماید، که از نظر بسیاری از

کشورها خود به یک ابرقدرت شریر» بدل می‌شود. (۱۱۳)

تضاد میان یک جانبه‌گرایی و چندجانبه‌گرایی تضادی ساختاری است. امریکا برای دست‌یابی به اهدافش به سایر دولت‌ها وابسته است و درواقع گاهی اوقات، منافع مشترکی با آن‌ها دارد، ولی این صرفاً ابزار «سرمایه جمعی» (آن‌گونه که هارت و نگری می‌گویند) نیست، برای این‌که هر دو منافع متضاد خود را دارند و توانی بیشتر از سایر دولت‌ها که دنبالش کنند. این مطلب در مورد اقتصاد صدق می‌کند، مقطعی که امریکا باید با مجموعه اصلی ذینفعان سرمایه‌دار مثل Eu و ژاپن سروکار داشته باشد، اما از نظر ژئوپولیتیکی نیز موضوع درست است. از بسیاری جهات جایگاه امریکا با وضعیت بریتانیای یک قرن پیش قابل مقایسه است. زمین‌های وسیع اروپا، آسیا، ساحل گسترده‌ی قاره‌ای جایی است که انبوه منابع مواد جهانی در آن متمرکز شده است. امتیاز عمده‌ی نظامی‌اش نیروی دریایی است و برتری نیروی هوایی است که در نقش گروه‌های جنگ متحرک منعکس می‌شود و کِندی‌بیش از حد تمجید می‌کند، و شبکه‌ی جهانی پایگاه‌های آن را حفظ می‌کند. نیروهای نسبتاً اندک حرفه‌ای زمینی و دریایی آن‌قدر ارزشمند هستند که خطر صدمات بالا داشته باشد. (و هنوز از نظر سیاسی در هر حالت بسیار حساس هستند تقریباً یک نسل بعد از سقوط سایگون)، همان‌طور که برژینفسکی (مشاور امنیت ملی در دولت کارتر) با قدرت استدلال کرده است، سلطه‌ی امریکا بر زمین‌های گسترده‌ی اروپا، آسیا، عمدتاً به ایجاد پیمان‌های بلندمدت و کوتاه‌مدت بستگی دارد و حفظ رقبا در حالت جدایی و انزوا. (۱۱۴) اما اعتماد بیش از حد امریکا و این درک که مصالحه‌های لازم برای ایجاد ائتلاف برای منافع امریکا بیش از اندازه گران است که گاهی اوقات به حرکت‌های یک جانبه‌گرایانه‌ی خشن از جانب واشنگتن منجر می‌شود. بدین ترتیب پنتاگون از محدودیت‌های اعمال شده به‌وسیله‌ی فرایند ملال‌آور تصمیم‌گیری ناتو در طول جنگ سال ۱۹۹۹ بالکان اختیار از کف داده بود.

واکنش دولت بوش نسبت به ۱۱ سپتامبر تمام این تنش‌ها را نشان می‌دهد. (۱۱۵) هدف نظامی فوری حمله و از بین بردن طالبان و القاعده در پناهگاه افغانی‌شان به دو هدف بزرگتر خدمت کرد: حذف تهدید فیزیکی به امریکای قاره‌ای، و به جهان

نشان داد (از جمله رقبای ژئوپولیتیک مثل روسیه و چین) که هر گونه حمله به قدرت امریکا و منافع‌اش قیمت‌گزافی دارد. دنبال کردن این اهداف ایجاد ائتلاف وسیعی را ضروری ساخت - تا حدی به یمن ضرورت به دست آوردن دسترسی فیزیکی به افغانستان از طریق همکاری با پاکستان، طرفدار طالبان، و روسیه، که همچنان قدرت مسلط در آسیای مرکزی می‌باشد. اما گروهی که در دولت بوش که می‌خواستند با دست زدن به ائتلاف از اولویت‌های جنگ جهانی که از واشنگتن هدایت می‌شد متابعت نمایند، به سرعت پیروز شدند. ناتو، که برای اولین بار در تاریخش به ماده ۵ پیمان آتلانتیک شمالی متوسل شده بود که حملات به امریکا را حمله به کلیه‌ی دولت‌های عضو اعلام می‌کرد، مورد بی‌اعتنایی قرار گرفت. پیشنهاد کمک نظامی حتی از جانب متحدان نسبتاً نزدیک غربی بدون هیچ ملاحظه‌ای رد شده بود: جنگ در افغانستان بایستی به وسیله‌ی ارتش امریکا پیروز می‌شد. به عنوان حق دوباره‌ی قدرت امریکا در جریان جنگ، پایگاه‌های امریکا در سراسر آسیای مرکزی پراکنده شدند. دسترسی بیشتر امریکا به این منطقه با حفظ انرژی زیاد، همان‌طور که بسیاری از نظریه‌پردازان توطئه استدلال کرده‌اند، هدف نهایی حمله به افغانستان نبود، بلکه مطمئناً سود زیادی همراه داشت.

اما، از همه مهمتر گسترش زیاد اهداف جنگی بود که جرج دبلیو بوش در گزارش سالانه‌اش در تاریخ ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ بیان کرد. او دوباره اطمینان داد که «جنگ ما علیه ترور هم‌اکنون شروع می‌شود» و اعلام کرد که، علاوه بر حمله‌ی مستقیم به شبکه‌های تروریستی، «هدف دوم ما ممانعت از حکومت‌هایی است که از ترور، از تهدید امریکا یا دوستان و متحدین ما با سلاح کشتار جمعی حمایت می‌کنند، و از ایران، عراق، کره شمالی به عنوان «محور شرارت» نام برد. (۱۱۶)

معاون وزیر خارجه، جان بولتون، بعدها این شبکه را گسترش داد و لیبی، سوریه و کوبا را به عنوان «دولت‌های حامی تروریسم که به دنبال سلاح کشتار جمعی هستند یا توان بالقوه‌ی آن را دارند نام برد. این گسترش «دکترین بوش» چشم‌انداز وضعیت دائمی جنگ جهانی را زنده کرد. طبق نظر نیکلاس لمان^(۱۱۷) «همه‌ی نشانه‌ها گواه بر این است که بوش تصمیم دارد از ۱۱ سپتامبر به عنوان فرصتی برای آغاز سیاست خارجی تازه و تجاوزگرانه‌ی امریکا استفاده کند، که تغییر

گسترده‌ای را در جهت‌گیری نشان می‌دهد به جای آن‌که جنگ خاصی علیه تروریسم باشد. او منشاء و خاستگاه‌های این سیاست را در سند استراتژی که معاون رئیس جمهور، دیک چنی، طرح کرده بود ردیابی می‌کند، زمانی که چنی مشاور دفاعی در دولت بوش پدر بود، یعنی در اوایل سال ۱۹۹۰ نکته‌ی اصلی که به وسیله‌ی یکی از مشاوران چنی خلاصه شده بود بدین شرح است: این منافع حیاتی امریکا خواهد بود که آماده‌ی استفاده از زور، در صورت ضرورت، به منظور «مانعت از ظهور رقیب جهانی دیگری در آینده‌ی نامعلوم»^(۱۱۸) باشد.

به عبارتی دیگر، نیروهای رهبری‌کننده در درون دولت بوش از فرصتی که ۱۱ سپتامبر ایجاد کرده بود برای استفاده از برتری نظامی زیادشان استفاده کرده‌اند تا جایگاه امریکا را به عنوان قدرت مسلط جهانی تثبیت نمایند. احتمالاً اقدام نظامی علیه امریکا و محتملاً علیه سایر کشورهایی که «به دولت‌های نافرمان» محکوم شده‌اند مورد استفاده قرار خواهد گرفت، بیشتر به خاطر نافرمانی آن کشورها تا به خاطر مجازاتشان بابت نقض حقوق بشر یا حقوق بین‌المللی (سایر دولت‌هایی که متحدان نزدیک امریکاهستند مثل اسرائیل و پاکستان اجازه دارند بدون مجازاتی به جنایاتی مشابه دست بزنند). ایجاد نمونه‌ای از چند کشور مطرود برای سایر قدرت‌ها علامتی را ارسال خواهد کرد. در ضمن، نیروهای امریکا در سراسر جهان پخش شدند. در اوایل سال ۲۰۰۲ گاردین گزارش کرد:

امروزه، تقریباً شش ماه بعد از حملات به نیویورک و واشنگتن، امریکا شبکه‌ای از پایگاه‌های مقدمی را مستقر می‌سازد که از خاور میانه تا کل منطقه‌ی آسیا، از دریای سرخ تا اقیانوس اطلس گسترش می‌یابد.

نیروهای امریکا در بزرگترین صف‌آرایی نظامی کشورها نقش فعالی از زمان دومین جنگ جهانی داشته‌اند. نیروی زمینی، ملوانان، و نیروهای هوایی امروزه در کشورهایی که تا پیش از این هرگز حضور نداشتند، مستقر شده‌اند. هدف ایجاد پلاتفرم‌هایی است که از آن‌جا حملات به هر گروهی که طبق برداشت جرج بوش خطری برای امریکا محسوب می‌شود را آغاز کنند.^(۱۱۹)

کاربردهای وحشتناک واقعی برنامه‌ی استراتژیک دولت بوش زمانی که جزئیات بررسیِ مواضع هسته‌ای به سرعت پس از سخنرانی «محور شرارت» اش

پخش شد، افشا گردید. این سند روسیه، چین، کره شمالی، عراق، ایران، سوریه و لیبی را به عنوان رقبای هسته‌ای بالقوه برشمرد. و تکمیل توانمندی‌های هسته‌ای و متعارف را به عنوان مثال، افزودن کلاهک‌های هسته‌ای به سلاح «بانکر بوستر» که برای کشتن رهبران دشمن مثل صدام حسین طرح ریزی شده بود را ارائه کرد. (۱۲۰)

چنین برنامه‌های استرنج لویائی صرفاً کار عجیب دولت فعلی نبود. در فوریه سال ۱۹۹۷ فرماندهی فضایی، هدف «سلطه‌ی کامل و تمام عیار» خود را اعلام کرد - یعنی برتری نظامی امریکا در زمین، دریا، هوا و فضا - و توضیح داد، اگر چه احتمال ندارد که رقبای هم‌تراز جهانی‌اش با آن مخالفت کنند، ولی ایالات متحده ادامه خواهد داد تا به‌طور منطقه‌ای مورد مخالفت قرار گیرد. جهانی‌سازی اقتصاد جهانی نیز استمرار خواهد یافت، همراه با شکاف بین «داراها» و «ندارها». این سند جنبه‌هایی را که در آن «برتری فضایی به عنوان یک عنصر اصلی موفقیت در میدان نبرد و جنگ آینده پدید می‌آید» به‌طور خلاصه طرح می‌کند. (۱۲۱)

این هم‌نشینی تقریباً کامل جنگ با فن‌آوری بالا و گرایش‌های اجتماعی - اقتصادی موضوعی بنیادی را در ارتباط با جهان معاصر روشن می‌سازد. پاسخ دولت بوش به ۱۱ سپتامبر - اعلام وضع جنگی دائم که صریحاً علیه رقبای بالقوه و واقعی جهت‌گیری شده است - نگرانی‌هایی که حتی در رده‌ی بالای نیرومندترین قدرت تاریخ وجود دارد را نشان می‌دهد. در عین حال امریکا نگهبان عمومی نظام سرمایه‌داری و شریک بی‌رحم در رقابت اقتصاد جهانی و ژئوپولیتیک می‌باشد، حاکمانش از جانب شورشیان کوچکی مثل عراق که تا حدی به‌مثابه‌ی استعاره‌ای برای رقبای بالقوه‌ی به‌مراتب جدی‌تری نظیر چین به‌کار می‌رود، تهدید می‌شوند. آن‌ها همچنین از ندارها می‌ترسند که در نتیجه‌ی برنامه‌های نتولیبرالی تعدادشان افزایش می‌یابد. این نگرانی‌ها منطق سرمایه‌دار، نظامی که، همان‌طور که کوشیده‌ام نشان دهم، بر استثمار استوار است و فرایندهای کورِ انباشت رقابتی آن را به جلو می‌راند، منعکس می‌سازد. امروزه مشاهده می‌کنیم که این فرایند، رقبای ژئوپولیتیک را در میان دولت‌ها در برمی‌گیرد، و این که حق قدرت نظامی نیز در همان منطق وجود دارد. بدین ترتیب سرمایه‌داری امپریالیسم نیز هست: سرمایه‌داری در برابر رقبای خارجی و رقبای داخلی تا بن دندان مسلح

می‌شود. تسلیحاتش رشد می‌کند، و در واقع احتمال این‌که امریکا یا برخی از قدرت‌های دیگر از سلاح اتمی در سال‌های بعد استفاده خواهند کرد افزایش یافته است.^(۱۲۲) بنابر این تعمیم تحلیل ما به نظام‌های دولتی، به زحمت دوباره اطمینان بخش است، جهان به مکان وحشتناک‌تری بدل می‌شود، و منبع آن، مثل سایر مسائل، سرمایه‌داری است. شاید در شرایط نسبتاً کوتاه مدت ژئوپولیتیکی و بلندمدت تر اقتصادی، سرمایه‌داری سیاره زمین را نیز تهدید کند. در این مورد چه کاری از دست ما ساخته است؟

خلاصه

- نئولیبرالیسم حتی در حفظ نرخ‌های رشد اقتصادی که جهان در دوران رونق بلندمدت سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ از آن بهره می‌برد شکست خورده است، چه رسد به کاهش فقر و بی‌عدالتی،
- اگرچه بازارهای مالی آشکارترین شواهد غیر عقلانی بودن و ضد انسانی بودن سرمایه‌داری لیبرال را ارائه کرده‌اند، آن‌ها بیشتر عارضه‌اند تا منبع اصلی مشکلات،
- سرمایه‌داری در راستای طرح کلی که مارکس پیشگام آن بود بهتر درک می‌شود، یعنی به عنوان نظامی که بر استثمار کار - دستمزدی استوار است و انباشت رقابتی سرمایه آن را به پیش می‌برد،
- فرایند انباشت رقابتی مسئول گرایش مستمر سرمایه‌داری به بحران ناشی از مازاد - سرمایه‌گذاری و سودآوری است: معاملات مالی این گرایش را رشد می‌دهد اما علت اولیه‌ی آن نیست،
- مبارزه‌ی رقابتی در میان شرکت‌های چندملیتی که بر اقتصاد جهانی معاصر حاکم هستند نیز نیروی محرک اصلی در پشت این فرایند تخریب محیطی می‌باشد که حیات نوع بشر را در کنار حیات بسیاری از انواع تهدید می‌کند،
- رقابت سرمایه‌داری نه تنها شکل رقابت اقتصادی بین شرکت‌ها را به خود می‌گیرد، بلکه در قالب منازعات ژئوپولیتیکی در میان دولت‌ها نیز می‌باشد: تلاش‌های فعلی امپریالیسم امریکا برای محق جلوه دادن برتری‌اش بر سایر

قدرت‌های بزرگ، جهان را در معرض خطر دوران تازه‌ای از جنگ به همراه عواقب غیرقابل محاسبه‌اش قرار می‌دهد.

● مسائل اساسی که نوع بشر با آن مواجه است - فقر، بی‌عدالتی اجتماعی، بی‌ثباتی اقتصادی، تخریب محیط، و جنگ - یک منبع یکسان دارند، نظام سرمایه‌داری: در نتیجه حل این معضلات باید راه حل رادیکال باشد.

پی‌نوشت‌ها

- 1- Equ ality
- 2- Against the Third way
- 3- Negative moment of Critiqu e
- 4- Daniel Bensaid
- 5- Mike Gonzalez
- 6- Chris Bambr y
- 7- Chris Harman
- 8-Chris Nineham
- 9- Helen Gray
- 10- David Held
- 11- Rachel Ker
- 12- Pam Thomas
- 13- Sam Ashman
- 14- Fu ku yama

۱۵- اف، فوکویاما، پایان تاریخ و آخرین انسان (نیویورک، ۱۹۹۲). برای بحث انتقادی در مورد نظریه‌ی فوکویاما و مشاجره‌ای که دامن زد نگاه کنید به. آ. کالینیکوس: نظریه‌ها و روایت‌ها (کمبریج، ۱۹۹۵)، فصل ۱

- 16- Postcolonial

۱۷- برای نقد جدید از این نوع استدلال نگاه کنید به اس ژیزاک، آیا کسی می‌گفت توتالیتاریناسیم (لندن، ۲۰۰۱).

- 18- John Williamson

۱۹- نگاه کنید به آر. رود و جی، کاونانو «مرگ توافق جهانی»، در دلیوبلو، مالیه جهانی (لندن، ۲۰۰۰) صفحه ۸۴

۲۰- اس. جرج: «تاریخ مختصر نئولیبرالیسم»، همان، صفحه ۲۷

۲۱- در کتاب دلیوبلو به نام پیروزی سیاه: ایالات متحده و فقر جهانی (چاپ دوم، لندن ۱۹۹۹)

این روایت در درجه‌ی اول از دیدگاه جهان سوم مطرح می‌شود.
۲۲- به‌ویژه نگاه کنید به پی‌گوان «قمار جهانی» (لندن ۱۹۹۹).

23- Bill Clinton

24- Franklin Roozvelt

25- Lyndon Johnson

۲۶- جی آر مک‌آرنور: فروش «تجارت آزاد» (برکلی و لس‌آنجلس، ۲۰۰۰)

۲۷- علیه راه سوم، آ. کالینیکوس. (کمبریج، ۲۰۰۱).

28- Jean Marie Le Pen

29- Lionel Jospin

30- Daniel Bell

31- Perry Anderson

۳۲- آغازی دیگر. پری آندرسون، نیولفت. اندرسون (II) ۱، ۲۰۰۰ صفحه ۱۷. نگاه کنید به نقد
سنجیده‌گیلبرت اشکار، «بدبینی تاریخی پری» سوسیالیسم بین‌المللی، (۲) ص ۸۸ (۲۰۰۰)
۳۳- مقایسه کنید با ام ولف، «در دفاع از سرمایه‌داری جهانی» فانیشتال تایمز، ۸ دسامبر ۱۹۹۹ و
اف رولو. ۳ دسامبر ۱۹۹۹.

34- Millau

35- Melbou rne

36- Carlo Giu liani

۳۷- جی، هاردینگ، حمایت از اعتصاب کودکان جهانی‌سازی، فاینشنال تایمز، ۱۱ سپتامبر
۲۰۰۱. برای یک بررسی همدلانه‌تر نگاه کنید به عنوان مثال به آ. استار. نامگذاری دشمن:
جنبش‌های ضد شرکتی در برابر جهانی‌سازی (لندن، ۲۰۰۰) و بی‌چام و جی چارلتون: ضد
سرمایه‌داری: راهنمای جنبش * (لندن، ۲۰۰۱)، دانیل بن سعید یک بررسی جالبی را در بین‌الملل
گرایی نوین که بعد در Encyclopedia universalis آمده است. * ترجمه‌ی این کتاب تحت همین
عنوان به‌وسیله این قلم از سوی انتشارات آزاد مهر و نشر قطره منتشر شده است. *

38- Mark Ru pert

۳۹- ام رپرت، ایدئولوژی‌های جهانی‌سازی (لندن، ۲۰۰۰)، صفحه ۱۵ و ۷۰.

۴۰- مدارک روز اول «در تی، هان دن» زاپاتیستا ریدر (نیویورک، ۲۰۰۲) صفحه ۲۱۶.

۴۱- فرمانده مارکوس، چهارمین جنگ جهانی شروع شده است. همان صفحه ۲۷۳.

42- Ken Saro - Wiwa

43- Ogoni

44- Shell

۴۵- جی، لوید، اخلاق اعتراض (لندن، ۲۰۰۱) صفحه ۹-۳۸.

۴۶- آ. پتیفر، «بردگی اقتصادی دیون و زایش یک جنبش نوین» نیولفت (I) ۲۳۰ (۱۹۹۸)

47- George Soros

48- Joseph Stiglitz

49- Pau Ikru gan

50- Jeffrey Sachs

۵۱- نگاه کنید به پی بوند «اصلاحات آن‌ها و اصلاحات ما، در بلو، مالی‌های جهانی، و آر وید، «روروی‌های نهایی در بانک جهانی»، نیولفت ریو، (II) ۲ (۲۰۰۱). دیدگاهی لیبرالی در مورد این بحث‌ها در آثار زیر ارائه شده است: آر. گین پین، چالش سرمایه‌داری جهانی (پرینستون، ۲۰۰۰) و اچ. جیمز «پایان جهانی‌سازی» (کمبریج ام. آ، ۲۰۰۱)، اخیراً اشتیگلتز نقد خود از صندوق بین‌المللی پول به‌ویژه در کتابش به نام جهانی‌سازی و مخالفان توسعه داده است، (لندن، ۲۰۰۲). *

52- Plu ralleft

۵۳- جی، ولف ریز، «مبارزات طبقاتی در فرانسه» سوسیالیسم بین‌الملل، (۲) ص ۸۲ ۱۹۹۹.

54- Midnel Albert

55- Walden Bello

56- Su sanGeorge

57- Toni Negri

58- Naomi Klein

59- Michel Hardt

60- Loc Boltansky

61- Eve Chapiello

۶۲- ال. بولتانسکی وئی. چاپیلو، Le Nouvel esprit de capitalisme (پاریس، ۱۹۹۹) به‌ویژه، بخش III

63- Jean Bu drillard

۶۴- جی، بودریلار توهم پایان (کمبریج، ۱۹۹۴)، ص ۸۱

65- Gu yDebord

۶۶- گی. دُ بور. جامعه نمایش** (دیترو، ۱۹۷۰) ص ۱ و ۲

** این کتاب را انتشارات آگه به ترجمه‌ی آقای بهروز صفدری منتشر ساخته است.

۶۷- بولتانسکی و چاپیلو، ۳۹۰ Le Nouvel esprit de capitalisme ص ۵۴۸. بولتانسکی و چاپیلو بوردیو را با نقد اعتبار مرتبط می‌سازند اگر چه تصدیق می‌کنند این مفهوم همچنان در اندیشه‌اش نقش ایفا می‌کرد. نگاه کنید همان ۵۰-۵۴۹ و ۷۶۹، n

۶۸- به‌عنوان مثال نگاه کنید به جی بودریلار، «نمودسازی» (نیویورک، ۱۹۸۳): تحلیل موقعیت گرایانه به‌طور صریح در صفحه ۵۴ رد شده است.

69- Richard Rorety

۷۰- آر. رورتی. Achieving our country (کمبریج ا. آ. ۱۹۹۸ ص ۱۰۷-۷۳.

۷۱- نگاه کنید به ویژه به اس. ژیزاک The thiclish subject (لندن ۱۹۹۹).

- ۷۲- نگاه کنید ان-کلاین No logo (لندن، ۲۰۰۰). صفحه ۱۲۲ و ۱۲۴
- ۷۳- ان. کلاین: «فراخوانی کمون» نیولفت رویو، (II) شماره ۹ (۲۰۰۱) صفحه ۸۷
- ۷۴- اس جورج متنی برای نخستین مجمع اجتماعی جهان پورتو آلگره، ۱۵ ژانویه ۲۰۰۱
- ۷۵- در سخنرانی در دومین مجمع اجتماعی جهانی، پورتو آلگره، ۱ فوریه ۲۰۰۲
- ۷۶- آر. فالک، «ایجاد حق شهروندی جهانی»، در جی. برشر. «نگرش‌های جهانی» (بوستون، ۱۹۹۳)، صفحه ۳۹

77- Giovanini Arrighi

78- Terence Hopkins

79- Immanu elWallerstein

۸۰- جی، آری جی جنبش‌های ضد-سیستمی (لندن، ۱۹۸۹).

81- Agnoletto

82- Democrazia Proletaria

۸- سخنرانی در دومین مجمع اجتماعی جهان، پورتو آلگره، دوم فوریه ۲۰۰۲، تحول این نوع فعالیت‌گرایی یکی از درونمایه‌های اصلی کتاب ایتالیا و مخالفانش به قلم پاول گینزبورگ می‌باشد (لندن، ۲۰۰۲)، اگر چه او نتوانست رادیکال شدن فعلی را پیش‌بینی کند.

84- Gerald McIntee

۸۵- ام کوپر، «جنگ خیابانی در سیاتل»، نلت، ۲۰ دسامبر ۱۹۹۹ (چاپ آن لاین)

۸۶- پورتو آلگره دوم: فراخوان جنبش‌های اجتماعی، ۴ فوریه ۲۰۰۲ www.resist.org

۸۷- فایننشال تایمز، ۶ اکتبر ۲۰۰۱. نتیجه این مجموعه (در صورتی که فقط دو بخش در روزنامه چاپ شد، اگر چه کل متن به طور آن لاین www.specinls.ft.com/countercap موجود است) یک تصویر مشابه را نشان می‌دهد. جی. هاردینگ، هیاو علیه سرمایه‌داری ادامه دارد. همان، ۱۰ اکتبر ۲۰۰۱

۸۸- لوید، اخلاق اعتراض

۸۹- طارق علی نقد قاطعی از چنین توهماتی را در تضاد بنیادگراها ارائه می‌کند.

۹۰- فایننشال تایمز، ۱۸ مارس ۲۰۰۲

۹۱- سی سرفا، Le Mondialisation arnee (پاریس، ۲۰۰۱) ارائه می‌دهد.

۹۲- جی مون بیوت، «از بانک جهانی تا کرانه غربی» گاردین، و آوریل ۲۰۰۲

۹۳- من همچنین به تحلیل پیشگامانه کریس هارمن تحت عنوان «ضد سرمایه‌داری: نظریه و عمل» سوسیالیسم بین‌المللی، (۲) شماره ۸۸ سال ۲۰۰۰ م‌دیونم.

۱- ان هرترز، اشغال خاموش (لندن، ۲۰۰۱)، صفحه ۱۰.

2- Noreena Hertz

۳- فایننشال تایمز، ۱ نوامبر ۲۰۰۱.

4- Clare Short

۵- ایندپندنت ۳۰ نوامبر ۱۹۹۹.

۶- به عنوان مثال نگاه کنید به، آ.سن، توسعه به مثابه‌ی آزادی* (اکسفورد، ۱۹۹۹).

* این کتاب به همین عنوان از سوی انتشارات نی منتشر شده است.

7- Branko Mihallovich

8- Gini efficient

۹- گاردین، ۱۸ ژانویه ۲۰۰۲، برای بحث بیشتر نگاه کنید به آ.کالینیکوس، برابری (کمبریج، ۲۰۰۰).

۱۰- ام. وایزبرت کارت امتیازات جهانی‌سازی ۲۰۰۰-۱۹۸۰: بیست سال پیشرفت ۱۸ آگوست

۲۰۰۱، www.cepr.net، صفحه ۱-۲

11- trickle - down

۱۲- جی ویکز، جهانی شدن، جهانی، دروغ‌های جهانی» افسانه اقتصاد جهانی در سال‌های ۱۹۹۰، در آر آلبریتون، مراحل توسعه سرمایه‌داری (هوند میلز، ۲۰۰۱)، صفحه ۳-۲۷۹ حتی ویلیام ایسترلی از بانک جهانی تایید کرده است که «پازل مهم» که علیرغم برنامه‌نویس‌های، برنامه‌اصلاحات، که می‌بایست رشد متوسط سرانه در سال ۱۹۶۰-۷۹ در کشورهای پیشرفته شتاب می‌بخشیدند از ۲/۵ به صفر در سال ۱۹۸۰-۹۹ کاهش می‌داد: دهه‌های شکست: رکود در کشورهای در حال توسعه علیرغم برنامه‌اصلاحات: ژورنال رشد اقتصادی شماره ۶ (۲۰۰۱) صفحه ۱۵۴.

۱۳- جی، اشتیگلتر، درس‌هایی از فروپاشی آرژانتین، سنگ‌ریزه لای چرخ، ۱۱۳ ۱۶ ژانویه ۲۰۰۲.

www.attac.org

۱۴- فایننشال تایمز ۲ ژانویه ۲۰۰۲.

۱۵- این نگرش در مورد مبارزه تاریخی -- جهانی بین انواع متفاوت سرمایه‌داری به‌طور مؤثر در کتاب ام. آلبرت به نام سرمایه‌داری علیه سرمایه‌داری (لندن، ۱۹۹۳) مورد بحث قرار گرفته است.

۱۶- برای یک تصویر زنده از این ائتلاف که در انگلستان برقرار است نگاه کنید به کتاب جرج-مون بیوت، دولت کپتیو، (لندن، ۲۰۰۰).

۱۷- نظریه‌پردازان رادیکال دیگری مانند والتر بنجامین، گیلز دبلوتز، پیره شری و ریموند ویلیامز شاید کمتر از آلدنوو هورکهایمر به مفهوم رمانتیک هنرمند به مثابه‌ی یک فرد خلاق، وابسته‌اند و هیچ تردیدی در مورد درک هنر و ادبیات به عنوان فرایندهای تولید ندارند، اما محل تردید است که آن‌ها در ذهن چیزی شبیه به برادر بزرگ یا چه کسی می‌خواهد یک میلیونر باشد داشته باشند؟

۱۸- فرمانده مارکوس، جنگ جهانی چهارم شروع شده است، در تی هایدن، Zapatista Reader (نیویورک، ۲۰۰۲) صفحه ۲۷۵.

19- Walden Bello

20- Kamal Malhotra

21- Nicola Bu Ilard

22- Marco Mezzara

۲۳- دبلو. بلو: «یادداشت‌هایی درباره‌ی تفوق و تنظیم سرمایه سوداگرانه». در بلو.. مالیه جهانی (لندن، ۲۰۰۰)، صفحه ۴. بحث جالبی در مورد اهمیت سرمایه‌داری مالی در کتاب ژ. دومنیل به نام مرحله نوین سرمایه‌داری (۲۰۰۱).

۲۴- هایکی پاتوماکی بحث سیستماتیک ویژه‌ای را در این مورد در دموکرائیزه کردن جهانی‌سازی ارائه کرده است (London, ۲۰۰۱)

۲۵- جی. گراهل. «مالیه جهانی شده» نیولفت ریو، (II) شماره ۸ (۲۰۰۱)، صفحه ۳۱

26- John Grahl

۲۷- همان صفحه ۳۴ درگیری دولت کلینتون با بازار اوراق در کتاب علیه راه سوم، آ. کالنییکوس مورد بحث قرار گرفته است (کمبریج، ۲۰۰۱) صفحه ۲۳-ع

28- Securitization

29. Enron

۳۰- گراهل، «مالیه جهانی شده» صفحه ۴۰-۱.

۳۱- سی. هارمان «فراسوی رونق» سوسیالیسم بین‌الملل، (۲) شماره ۹۰ (۲۰۰۱) و آر برنر «رونق و حباب» (لندن ۲۰۰۲).

۳۲- ک. مارکس، کاپیتال، III (هارموندز ورث ۱۹۸۱)، صفحه ۹۷۹

۳۳- من هم می‌گویم «تا حدی» چون که بخش‌های مالی قدرت را نیز به‌عنوان نتیجه فروپاشی نظام برتون وودز به دست می‌آورند، فرایندی که دلایل اقتصادی مستقل خود را داشت (سقوط رقابت‌پذیری آمریکا در برابر ژاپن و آلمان غربی)، اما دلیلی که در آن بازارهای مالی به خودی خود نقشی را، از طریق، به عنوان مثال، معامله علیه یا برای ارزهای مختلف (به نوبت دلار و پوند استرلینگ و ین و مارک) ایفا کردند. برای یک بررسی کلی نگاه کنید به اف. بلوک، منشاء بی‌نظمی اقتصاد بین‌الملل. (برکلی و لس آنجلس، ۱۹۷۷).

۳۴- پی. گوان، قمار جهانی (لندن، ۱۹۹۹).

۳۵- اس. داسوداران «تبدیل‌پذیری حساب سرمایه»، در بلو، مالیه جهانی.

۳۶- پاتومیک، جهانی سازی دموکراتیک، صفحه ۳۱

37- Crony Capitalism

38- Arthor Anderso

۳۹- آر. بلاک برن: فروپاشی انرون و بحران مستمری، نیولفت رویو، (II) شماره ۱۴، (۲۰۰۲)، صفحه ۲۹. همچنین نگاه کنید به دبلیو. گریدر، جنایت در دادگاه، ملت ۴ فوریه ۲۰۰۲.

40- World Com

41- Jeffrey Winters

۴۲- به نقل در بلو «یادداشت‌هایی در باره تفوق و تنظیم سرمایه سفته‌بازی صفحه ۱۶.

43- moral hazard

44- George Gibson

۴۵- به نقل در آر. جی شیلر. Irrational Exuberance (پرینستون، ۲۰۰۱) صفحه ۱۷۲

46- Dr Ponglass.

47- Andrew Weiss

۴۸- جی نی اشتیگلتر و آ. وایس «سه‌میه‌بندی اعتباری در بازارها با اطلاعات کامل» صفحه

American Economic Review, ۷۱ (۱۹۸۱)، ۴۰۹. علاوه بر این، نظریه‌پردازان «بازار کارا» می‌گویند که اطلاعات بدون هزینه شرایط کافی برای قیمت‌ها است که به‌طور کامل همه اطلاعات را مشخص می‌سازد... آن‌ها اطلاع ندارند که این موضوع شرط ضروری نیز می‌باشد. اما این نوعی است، چون قیمت‌ها فقط زمانی مهم هستند که اطلاعات هزینه‌بر باشد. اس. جی گراوسمن، و جی ئی اشتیگلنز، اطلاعات و نظام‌های قیمت رقابتی، همان، ۶۶ (۱۹۷۶)، پی صفحه ۲۴۸. همچنین نگاه کنید، (۱۹۸۴). *Inter alia* گرین والد. «اطلاعات ناقص در بازار سرمایه و تورم‌های اقتصاد کلان، همان، صفحه ۷۴

۴۹- جی. ام کینز، نظریه‌ی عمومی بهره اشتغال و پول (لندن، ۱۹۷۰)، فصل ۲.

۵۰- ام کیندرومن، سرمایه‌داری غربی از زمان جنگ (هارموندزورث، ۱۹۷۰)، و سی هارمان، تبیین برای (لندن، ۱۹۸۴). فصل ۳

۵۱- جی توبین (۱۹۷۸) «طرحی برای اصلاحات پولی» تجدید چاپ به‌عنوان پسگفتار در دموکراتیزه کردن جهانی‌سازی صفحه ۲۴۰ و ۲۳۴.

۵۲- دی. فلیکس و آر سو. «درباره درآمد بالقوه و مرحله‌بندی در مالیات توبین، در کتاب مالیات توبین، ام. حق. (نیویورک، ۱۹۹۶) صفحه ۲۳۶. سایرین از نرخ پایین‌تر جانبداری کرده‌اند: به‌عنوان مثال پاتومیکین نرخ ۰/۰۵ یا ۰/۱ درصد را ارائه می‌دهد (جهانی‌سازی دموکراتیک) صفحه ۱۴۱. شخص توبین علاقه چندانی به مالیاتش به‌عنوان مکانیسم باز توزیع نداشت. به‌عنوان مثال نگاه کنید به صحبتی با الحق مالیات توبین، صفحه XVI

۵۳- توبین «طرح» صفحه ۲۳۹

۵۴- پاتومیکی، دموکراتیزه کردن جهانی‌سازی. صفحه ۲۲۰.

۵۵- بابت تقابل عمودی / افقی مدیون رابرت برنر هستند: نگاه کنید به اقتصاد بحران جهانی» نیولفت ریو ۲۳. (I) صفحه ۲۲۹ (۱۹۹۸) صفحه تفسیر من در مورد سرمایه مارکس ابتدا در کتاب آیا آینده‌ای برای مارکسیسم وجود دارد؟ (لندن، ۱۹۸۲) منتشر شد آمده است. رویکردهای خوب در کتاب آر، روسو دولفسکی بنام آفرینش سرمایه مارکس (لندن، ۱۹۷۷)، جی ویکس، سرمایه و استثمار (لندن، ۱۹۸۱) و ژ. بید. با سرمایه چه باید کرد؟

۵۶- برای بحث بیشتر در این مورد نگاه کنید به کالینیکوس، برابری، فصل ۳

۵۷- انگلی بودن سرمایه در ارتباط با خلاقیت «توده» یکی از دورنمایه‌های کتاب امپراطوری به قلم ام هارت و آنگری می‌باشد. (کمبریج، MA ۲۰۰۰).

۵۸- نگاه کنید به ویژه به مارکس، سرمایه، جلد سوم، بخش ۳. نیروها و روابط تولیدی و سایر مفاهیم اصلی ماتریالیسم تاریخی در کتاب خوانش سرمایه به قلم ل. آلتسر و نی بالی بار مورد بحث قرار گرفته است، جی آکوهن نظریه‌ی کارل مارکس در باب تاریخ (آکسفورد، ۱۹۷۸) و آ. کالینیکوس، ساختن تاریخ (کمبریج، ۱۹۷۸).

۵۹- برای برخی از آراء مارکسیستی مخالف نگاه کنید به تبیین تاریخ، هارمان، سرمایه‌داری از جنگ جهانی دوم به قلم پی آرمسترانگ (پاریس، لندن، ۱۹۸۴)، ژ دومنیل و دی. لوی (پویایی سرمایه‌داری ۱۹۹۶)، و برنر، اقتصاد بحران جهانی».

- ۶۰- برای بررسی این بحث نگاه کنید به اس، کولنبرگ، نرخ کاهنده سود (نیویورک ۱۹۹۴).
- ۶۱- فایننشال تایمز، ۱۷ ژوئن ۱۹۹۷.
- ۶۲- رابرت برنر تحلیل دقیقی از این فرایند را در کتاب رونق و حباب ارائه می‌نماید. زمینه اصلی این تحلیل نظریه‌ی غیر ارتدوکسی مارکسیستی در مورد بحران است، نخست در «اقتصاد بحران جهانی» توسعه داده شد، یک تحلیل وسیع در یک مجموعه‌ای در باب ماتریالیسم تاریخی، ۴ و ۵ (۱۹۹۹)
- ۶۳- برنر، رونق و حباب، فصل ۷.
- ۶۴- وین گودلی اقتصاددان مخالف انگلیسی این فرایند را در مجموعه‌ای از مقالات از اواخر سال‌های ۱۹۹۰ برجسته می‌کند- برای آخرین مقاله نگاه کنید به آیا انفجار شروع می‌شود...؟ جولای ۲۰۰۱، www.levy.org
- ۶۵- فایننشال تایمز، ۳ آگوست ۲۰۰۱.
- ۶۶- همان، ۲۳ ژانویه ۲۰۰۲.
- ۶۷- برای یک بررسی انتقادی نظریه‌ی مارکسیستی درباره پول و اعتبار نگاه کنید به ام اتیو، و سی لاپ ویتساس، اقتصاد سیاسی پول و مالیه (لندن ۱۹۹۹).
- ۶۸- جی. آر. مک نیل، امور نوین زیر خورشید (لندن، ۲۰۰۰). صفحه XX و XXI
- ۶۹- سن: توسعه به مثابه‌ی آزادی، فصل ۹

70- Coketown

71- motown clu ster

- ۷۲- امور نوین زیر آفتاب، صفحه ۷-۲۹۶
- ۷۳- همان
- ۷۴- همان صفحه ۳۳۲.
- ۷۵- فردریک انگلس، دیالکتیک طبیعت (مسکو، ۱۹۷۲) صفحه ۱۷۹، ۱۸۰ رابطه انگلس با طبیعت حداقل برای یک سوسیالیست در Sui generis بود، صفحه قبل او مشاهدات رفتار روباه را که در زمان شکار به دست آمده نقل می‌کند.
- ۷۶- برای سه رویکرد جدید و عالی نگاه کنید به پی بورکت، مارکس و طبیعت (نیورک، ۱۹۹۹)، جی بلامی فامستر، اکولوژی مارکس (نیویورک، ۲۰۰۰) و جای هافز اکولوژی و ماتریالیسم تاریخی (کمبریج، ۲۰۰۰).
- ۷۷- برای تفسیرهای مارکسیستی از استالینیسیم، در میان طیف وسیع آثار، نگاه کنید به؛ ال. دی تروتسکی، انقلاب خیانت شده (نیویورک ۱۹۷۰)، تی کلیف، سرمایه‌داری دولتی در روسیه (با تجدیدنظر، لندن ۱۹۸۸)، آ. کالینیکوس انتقام تاریخ (کمبریج ۱۹۹۱).
- ۷۸- پی مک گار، چرا سبزها سرخ هستند. «سوسیالیسم بین الملل» (۲)، ۸۸ (۲۰۰۰)

79- Late Victorian Holocau st

- ۸۰- ام. دیویس، «یهودکشان دوران ویکتوریایی متأخر» (لندن ۲۰۰۱): نقل قول‌ها از صفحه ۱۵ و ۲۸۸. دیویس همچنین تعامل مخرب بین فرایندهای طبیعی و مدل سرمایه‌داری توسعه را در

اکولوژی ترس بیان می‌کند (نیویورک، ۱۹۹۸).

۸۱- به عنوان مثال نگاه کنید به اوج و سقوط تمدن ایستر آیلند، که در آغاز فصل تاریخ سبز جهان (هارموندز ورث، ۱۹۹۳) کلیو پونتینگ بیان می‌کند.

۸۲- اس. جرج *Que faire a present?*، متنی برای نخستین مجمع اجتماعی جهان، پورتو آلگره، ۱۵ ژانویه ۲۰۰۱.

83- Ulrich Back

۸۴- جرج. دبلیو بوش «خطاب به گردهمایی مشترک کنگره و مردم آمریکا» ۲۰ سپتامبر ۲۰۰۱، راه www.whitehouse.gov. نگاه کنید به آگیدنز، سوم (کمبریج، ۱۹۹۸). صفحه ۷۰۸.

85- Silicon Valley

۸۶- تی. ال. فریدمن *The Lexus and Olive tree* (لندن، ۲۰۰۰)، صفحه ۴۶۴.

۸۷- فایننشال تایمز، ۱۸ فوریه ۲۰۰۲.

۸۸- پی‌کندی، ظهور و سقوط قدرتهای بزرگ (لندن، ۱۹۸۹)، صفحه ۶۶۵. برای یک نقد جدید نگاه کنید به جی. اس. نی *Bound to lead* (نیویورک، ۱۹۹۱).

۸۹- ایدم، «عقاب بر زمین نشست»، فایننشال تایمز، ۲ فوریه ۲۰۰۲.

۹۰- هارت ونگری، امپراطور، صفحه (۲)، XXI، ۱۹۰، برای نقد امپراطور نگاه کنید به کالینیکوس، «بررسی تونی نگری» *سوسیالیسم بین‌الملل*، ۹۲ (۲۰۰۱).

۹۱- تی. نگری، *Ruptures dans L'empire, puissance de lexode* ۲۷ اکتبر ۲۰۰۱، مصاحبه با مالتیتیود، multitudes.infos@samizdat.net ۷

۹۲- به عنوان مثال نگاه کنید به دی. هلد، آ. مک‌گرو، تحولات جهانی (کمبریج، ۱۹۹۹) و نقد کالینیکوس، علیه راه سوم، فصل ۳

93- Unilaferalism

۹۴- آرکوپر [۲۰۰۲] *نظم دوباره جهان* www.fpc.org.uk و www.observer.co.uk

95- Tacitu s

96- Caledonian

97- Calgacu s

۹۸- تاسیتوس، آگریکلا، ۳۰

99- Chalmers Johnson

۱۰۰- سی، جانسون: انفجار: هزینه‌ها و عواقب امپراطوری آمریکا (نیویورک، ۲۰۰۰)، صفحه ۲۰۵ و ۲۱۳.

۱۰۱- همان، صفحه ۸ و ۳۳

۱۰۲- همان صفحه ۲۲۴

۱۰۳- نگاه کنید به مارکسیسم و امپریالیسم نوین (لندن، ۱۹۸۴). آ. کالینیکوس، آ. کالینیکوس ادواری سازی سرمایه‌داری و تحلیل امپریالیسم، در آلبرتون، مراحل تحول سرمایه‌داری، و همان، «مارکسیسم و دولت جهانی»، دی. هلد و آمک‌گرو جهانی سازی حاکمیت (کمبریج، ۲۰۰۲).

- ۱۰۴- برای یک بررسی تاریخی از این فرایند نگاه کنید به نی. جی‌ها بسباوم «عصر سرمایه ۱۸۴۸-۱۹۷۵ (لندن، ۱۹۷۵)، عصر امپراطوری ۱۸۱۵-۱۹۱۴ (لندن، ۱۹۸۷).
- ۱۰۵- به عنوان مثال نگاه کنید، جی آریگی «نابرابری‌های درآمد جهانی و آینده سوسیالیسم» نیولفت رویو، (I) ۱۸۹ (۱۹۹۱).
- ۱۰۶- ام، مان، «جهانی‌سازی و ۱۱ سپتامبر» نیولفت رویو، (II) ۱۲ (۲۰۰۱) صفحه ۵۴
- ۱۰۷- سه دیدگاه انتقادی مارکسیستی در مورد توسعه جهان سوم: آربرنر «خاستگاه‌های تحول سرمایه‌داری، نیولفت، (I) ۱۰۴ (۱۹۷۷)، ان هاریس، پایان جهان سوم (لندن، ۱۹۸۶). سی، هارمان، سرمایه‌داری به کجا می‌رود بین‌الملل سوسیالیسم (۲) ۶۰ (۱۹۹۳).
- ۱۰۸- به عنوان مثال نگاه کنید به: سی، هارمان، «دولت و سرمایه‌داری معاصر» سوسیالیسم بین‌الملل، (۲) ۵۱، ۱۹۹۱ و دبلیو بن فیلد، سیاست‌ورزی اروپا هوند میلز، (۲۰۰۱).
- ۱۰۹- به عنوان مثال پی. گوان خاستگاه‌های ازو-آتلانتیک حمله ناتو به یوگوسلاوی، در ت علی. مالکان جهان (لندن، ۲۰۰۰).
- ۱۱۰- اس. پی. هانتینگتون «ابرقدرت تنها، فارین آفیزر، مارس / آوریل ۱۹۹۹ www.foreignpolicy2000.org
- ۱۱۱- سی، رایس، مبارزه ۲۰۰۰، ترویج منافع ملی، روابط خارجی ژانویه / فوریه ۲۰۰۰ www.foreignpolicy2000.org
- ۱۱۲- نقل شده در جانسون، انفجار، صفحه ۲۱۷
- ۱۱۳- هانتینگتون، «ابرقدرت تنها»، پری اندرسون بر پیوستگی میان کلینتون و دولت بوش پسر تاکید می‌کند (۸) ۲۰۰۱. "Testing formula two" نیولفت ریو، II
- ۱۱۴- ز- برژینسکی «صفحه بزرگ شطرنج» (نیویورک، ۱۹۹۷).
- ۱۱۵- همچنین نگاه کنید به جی، ریز امپریالیسم، جهانی‌سازی، دولت و جنگ، «سوسیالیسم بین‌الملل، (۲) ۹۳، (۲۰۰۱) و دی بن سعید ۳ Contre Dieu, que ces guerres sont saintes Temp (۲۰۰۲).
- ۱۱۶- «نطق ریاست جمهوری در گزارش سالانه»، ۲۹ ژانویه، www.whitehouse.gov
- 117- Nicholas Leman
- ۱۱۸- ان-لمن: «نظم جهانی بعدی»، نیویورکر، اول آوریل ۲۰۰۲
- ۱۱۹- گاردین، ۸ مارس ۲۰۰۲
- ۱۲۰- دبلیو. ام. آرکین «برنامه پنهانی غیرقابل تصور است» لس‌آنجلس تایمز، ۱۰ مارس ۲۰۰۲
- ۱۲۱- فرماندهی فضایی ایالات متحده «روایای ۲۰۲۰، فوریه ۱۹۹۷ www.spacecom.af.mil/usspac
- ۱۲۲- برای تحلیل بیشتر از روابط بین اقتصاد و جهانی‌سازی نظامی نگاه کنید بی سی، سرفاتی، (۲۰۰۱) La Mondialisation amée (پاریس).

فصل دوم

گوناگونی‌ها و استراتژی‌ها

انواع ضد سرمایه‌داری

جنبش ضد سرمایه‌داری جهانی به هیچ روی همگن نیست. در واقع، این جنبش به تنوع خود و این‌که ظرفیت دربرگیری انواع بسیار گسترده‌ای از تفاوت‌ها را دارد مباحثات می‌کند. چنین ویژگی بدون تردید از بسیاری جهات منبع قدرت آن محسوب می‌گردد: نظریه‌پردازان بی‌شماری گروه‌های رنگارنگی را که در اجتماعات بزرگی همچون اجتماعات سیاتل، جنوا، پورتو آلگره، و بارسلون - اتحادیه‌گرایان و گروه‌های بی‌خانمان، سوسیالیست‌های انقلابی و اتونومیست‌ها، فعالین NGO و کمونیست‌ها، ملی‌گرایان و طرفداران جهان سوم، مبارزان راه صلح، و گروه‌های بلک بلوک، در کنار تعداد کثیری از جوانان که تمامی انواع فرهنگ و سبک زندگی که نسل‌شان دارا بود را نمایندگی می‌کردند، مورد اشاره قرار داده‌اند. چند رویکرد سیاسی متمایز در مورد موضوعات مربوط به استراتژی و نگرشی که جنبش ضد سرمایه‌داری با آن مواجه است در تمامی این جنبش‌ها آشکار است. بنابر این می‌تواند مفید باشد که، پیش از آن‌که مستقیماً برخی از این موضوعات را مورد بحث قرار دهیم، به اجمال برخی از رویکردهای سیاسی اساسی را که در حیطه‌ی کاری ضد سرمایه‌داری قرار می‌گیرند مورد بررسی قرار دهیم. فهرستی که به دنبال می‌آید چندان کامل نیست، علاوه بر این، اگرچه به دنبال آن بوده‌ام از مضحکه اجتناب نمایم، اما ممکن است همیشه موفق نبوده باشم. بیان این نکته نیز حائز اهمیت است که، از آن‌جا که واقعیت‌های ایدئولوژی و سیاست همیشه پیچیده هستند، افراد و سازمان‌هایی ممکن است در عالم واقعیت درپیش از یکی از مواضع فهرست‌شده‌ی در زیر قرار گیرند.

الف) ضد سرمایه‌داری واپس‌گرا.

از همان آغاز سرمایه‌داری صنعتی در اواخر قرن بیستم، بسیاری با پذیرفتن این سیستم به طرف‌داری از شرایط قبلی واکنش نشان دادند. جرج لوکاچ این جریان را «ضد سرمایه‌داری رمانتیک»^(۱) نامید. این ساختار ایدئولوژیکی ساختاری پیچیده است: گاهی اوقات دل‌تنگی برای یک گذشته‌ی آرمانی شده به برانگیختن مبارزه برای دست‌یابی به جامعه‌ای نوین که صرفاً مدرنیته را رد نمی‌کند کمک کرده است - در سنت سوسیالیستی بریتانیا تحول ویلیام موریس^(۲) از یک پری - رافائیلی^(۳) به مارکسیسم انقلابی، نمونه‌ی بارز این امر است. در همین حال و هوا، هنرمندان برزیلی در پورتو آلگره تحت لوای پرچمی با شعار - Re enchant the world به تظاهرات پرداختند. اما نقد سرمایه‌داری از دیدگاه یک نظم ارگانیک ماقبل مدرن نیز از انگیزه‌های اصلی تقویت‌کننده‌ی راست افراطی بوده است. زیواسترن هل^(۴) در مطالعه‌ی مهم‌اش در مورد فاشیسم فرانسه در دوران پیش از جنگ، ایدئولوژی فاشیستی را به‌طور مجمل به عنوان «ترکیبی از ملی‌گرایی منسجم، و ضد سوسیالیسم مارکسیستی، ایدئولوژی انقلابی - که به‌طور هم‌زمان لیبرالیسم، مارکسیسم و دموکراسی را رد می‌کند» - معرفی می‌کند. هدف فاشیسم عبارت بود از:

تمدنی جمع‌گرایانه و ضد فردگرایانه، که به‌تنهایی قادر است بقای جامعه‌ی انسانی را تامین کند؛ جامعه‌ای که اقشار و کلیه‌ی طبقات اجتماعی کاملاً ادغام می‌گردند. چهارچوب طبیعی این اجتماع هماهنگ و منسجم، ملت است. یک ملت تصفیه و احیاء می‌شود، در این مفهوم فرد فقط یک سلول یک ارگانیسم جمعی است، یک ملت در یک وحدت اخلاقی به اوج می‌رسد که لیبرالیسم و مارکسیسم، هر دو عامل جدایی و جنگ، هرگز نمی‌توانند آن را تضمین کنند.^(۵)

متأسفانه این واکنش واپس‌گرایانه نسبت به سرمایه‌داری همچنان همراه ما است. تهدیدی که به‌وسیله‌ی جنبش فعلی فاشیستی اروپا به‌وجود آمده است به‌وسیله‌ی موفقیت ژان ماری لوپن در فروکشیدن نخست‌وزیر خوب سوسیالیست، لیونل ژوزفین، تا رده‌ی سوم در نخستین دور انتخابات ریاست جمهوری فرانسه در آوریل مشخص شد. ضد سرمایه‌داری واپس‌گرا هنوز در

مخالفت با جهانی‌سازی اقتصاد به وسیله‌ی راست افراطی امریکا زنده است، این جریان که به‌ویژه، به‌طور علنی با مذاکرات و تصویب موافقتنامه‌ی تجارت آزاد امریکای شمالی در سال ۱۹۹۲-۳ و مذاکرات تجاری بین‌المللی دور اورگوئه که به ایجاد سازمان تجارت جهانی در سال ۱۹۹۵ انجامید مخالفت کرد. مارک روبرت در بررسی جالبش در مورد این جنبش می‌نویسد:

ایدئولوژی‌های راست افراطی، استثناء‌گرایی^(۶) امریکایی ادغام فراملی را به عنوان تهدیدی مکارانه نسبت به هویت خاص امریکا به عنوان یک (سفید، مردانه و مسیحی) ملت معرفی می‌نماید. در چنین شیوه‌هایی ایدئولوژی‌های امریکا گرا مجوز مقاومت در برابر جهانی‌سازی و قربانی کردن و تشویق خصومت نسبت به آن‌هایی که به عنوان خارج از، متفاوت یا مخالفان عقیدتی برداشت‌هایشان از هویت ملی در نظر می‌گیرند می‌دهد.^(۷)

از آن جایی که جنبش ضد سرمایه‌داری معاصر در امریکای شمالی نیز با مخالفت با نفتا و دبلیو تی.او. پدیدار شد، برخی از دشمنان آن سعی کردند با مرتبط ساختن آن ضد جهانی‌سازی راست افراطی این جنبش را بدنام کنند. این موضوع به زحمت قابل پذیرش است: یکی از انگیزه‌های اصلی این جنبش بین‌المللی‌گرایی، به‌ویژه همبستگی با مردم تهیدست و تحت ستم جنوب می‌باشد. علاوه بر این نوع نقدی که این ایدئولوژی از سرمایه‌داری ارائه می‌دهد، همان‌طور که در فصل قبل به دنبال نشان دادنش بودیم، نوعی نقد ساختاری است که منطق سیستم را نشانه می‌گیرد. در مقابل، راست افراطی امریکا بر برداشتی از نظریه‌ی توطئه‌ی کلاسیک فاشیستی تکیه می‌کند، که طبق آن گروهی (به‌طور طبیعی عمدتاً یهود) از متخصصین مالیه‌ی بین‌المللی به‌طور موفقیت‌آمیزی اقتصاد سیاسی جهانی را به منظور ایجاد «نظم نوین جهانی» تحت سلطه‌ی خود اداره می‌کنند. روبرت می‌نویسد: «به دلیل این جهان‌گرایی عامل - محور، میهن‌پرستان قادر به پیش‌بینی، توضیح و نقد ساختارها و فرایندهای به هم پیوسته‌ای که عناصر مرفقی آن‌ها را در شبکه‌ی روابط میان امریکا و اقتصاد جهانی مؤثر می‌دانستند، نمی‌باشند».^(۸)

توضیحات توطئه‌گرانه‌ای که راست افراطی به کار می‌گرفت، برداشت محدود

و تصنعی را که طبق آن می‌توان ایدئولوژی‌های‌شان را ضد سرمایه‌داری نامید، نشان می‌دهد. استرن هل می‌گوید که: «ایدئولوژی فاشیستی به دنبال پیروزی روح و اراده بر ماده بود، جامعه‌ی بورژوازی و ارزش‌های ماده‌گرایانه‌ی آن را مورد حمله قرار می‌داد نه سرمایه‌داری یا مالکیت خصوصی را».^(۹) به همین شکل هنری آش‌بی ترنر^(۱۰) در مورد هیتلر می‌نویسد: تعهد او به رقابت اقتصادی و مالکیت خصوصی ناشی از فرصت‌طلبی وی نبود بلکه از اعتقادات متعصبانه‌ی داروینیستی اجتماعی وی در مورد ماهیت نوع بشر و جامعه‌ی انسانی نشأت می‌گرفت. هیتلر از روی اعتقادش ضد سرمایه‌داری بود نه از روی فرصت‌طلبی.^(۱۱)

نقدهای شبه انقلابی نازی از «سرمایه مالی یهودی» به آن‌ها اجازه داد جنبش توده‌ای را به وجود آورند، مارکسیسم ستیزی‌شان آن‌ها را به متحدان قابل قبول (اگر چه با تردید) برای نخبگان آلمانی بدل کرد. حکومت ناسیونال سوسیالیست درگیر همکاری توأم با تضاد با سرمایه بزرگ شده که در آن انگیزه‌های انقلابی که برانگیخته بود، رهایی اجتماعی را نفی می‌کرد، جای خود را به قلع و قمع یک دشمن نژادی داد.^(۱۲) فرایندهای جایگزینی مشابه در جنبش‌های فاشیستی معاصر اروپا و در جریان ضد جهانی سازی راست آمریکایی به طرز آشکاری مؤثر است. اگر چه، تا به امروز، خوشبختانه این جنبش‌ها در مقیاس کوچکتري از آلمان پیش از جنگ عمل می‌کنند، وجود نقد راست افراطی از جهانی سازی سرمایه‌داری نشانه آن چیزی است که می‌تواند در صورت شکست، مبارزات جهان‌گرایانه‌تر و به‌درستی رادیکال‌تر گسترش یابد.

ب) ضد سرمایه‌داری بورژوازی

ممکن است این عنوان مثل مفهومی خنثی، در واقع از نظر واژگان بیانی متناقض به نظر رسد. اما ایدئولوژی‌ها از قانون عدم - تناقض متابعت نمی‌کنند. مارکس در مانیفست کمونیست به گونه‌ای تحقیرآمیز، نمونه‌ی «سوسیالیسم محافظه کار یا سوسیالیسم بورژوازی» را تشخیص می‌دهد که طرفدارانش «کلیه‌ی مزایای شرایط جامعه‌ی مدرن را بدون مبارزه و خطراتی که ضرورتاً ناشی از آن است می‌خواهند. آن‌ها وضع اجتماعی موجود را منهای عناصر انقلابی و مضمحل

سازش می‌خواهند.»^(۱۳) در جنبش ضد سرمایه‌داری معاصر مشابه این نگرش وجود دارد. نورینا هرتز^(۱۴) نمونه‌ی بارز آن است. او در ادامه‌ی دفاعیه‌اش که در ابتدای فصل قبل مورد انتقاد قرار گرفت می‌نویسد: «مخالفت من به معنای ضد سرمایه‌داری بودن نیست. معلوم است که سرمایه‌داری بهترین نظام برای تولید ثروت می‌باشد، و تجارت آزاد و بازارهای آزاد سرمایه رشدی سابقه‌ای را برای بیش‌تر دنیا، اگر نه همه‌ی کشورها، به همراه آورده است.»^(۱۵) اما هرتز مواظب بوده است، که از طریق مبارزه‌ی رسانه‌ایِ ماهرانه‌ای، خود را با جنبش ضد جهانی‌سازی به وسیله‌ی شرکت‌ها مرتبط سازد، او به اعتراضات پراگ و جنوارفت، و به عنوان عضوی از «گروه ترقی‌خواه» در چهارمین مجمع اقتصاد جهانی طرفدار - تجارت با افتخار، بلوز «ضد سرمایه‌داری» بودیکا را به تن کرد.^(۱۶)

واضح است که ضد سرمایه‌داری تام ولف^(۱۷) خود را نیاز دارد تا اشکال معاصر مُد رادیکال را تشریح نماید. هرتز نماینده‌ی یک دیدگاه گسترده‌تر است. انتقاد او از سرمایه‌داری وجود سرمایه‌داری نیست، بلکه قدرتمند شدن بیش از اندازه‌ی سرمایه‌داری است: طی دو دهه‌ی گذشته توازن قدرت بین سیاست و تجارت به طرز بنیادینی تغییر یافته است، و سیاستمداران را به‌طور فزاینده‌ای تابع قدرت عظیم شرکت‌های بزرگ می‌نماید... و همان‌طور که شرکت‌ها نقش خود را گسترش داده‌اند، واقعاً زمان آن رسیده است که... عرصه‌ی عمومی شرکت‌ها را تعیین نماییم. دولت شرکت‌ها به تعیین دولت سیاسی منجر گشته است.^(۱۸)

راه چاره‌ی هرتز، که به اندازه‌ی کافی طبیعی است، تصحیح این عدم توازن است. درواقع، خود شرکت‌ها برای پر کردن خلأ به‌جا مانده به‌وسیله‌ی سیاستمداران کنار کشیده اقدام می‌کنند. او به ما می‌گوید که «شرکت‌های تجاری امروزه از بسیاری جهات از جایگاه بهتری نسبت به مؤسسات دیگر برای اقدام به عنوان عامل اولیه‌ی عدالت در بیش‌تر کشورهای در حال توسعه برخوردارند، و از خصوصی‌سازی تامین اجتماعی به عنوان «تحولی جذاب»، اگر به درستی اداره شود، استقبال می‌کنند. اما اقدامات مردمی‌تری نیز برای اعمال فشار به شرکت‌ها و دولت‌ها جهت وفادار ماندن به مسئولیت‌هایشان لازم است. هرتز اثرات مفید جانب‌داری از مشتری را مورد تاکید قرار می‌دهد اما در مورد اقدام مستقیم تردید

بیش‌تری دارد: اعتراض به مثابه‌ی نیروی تعدیل‌کننده برای «اشغال خاموش» عمل می‌کند، اما از آن‌جا که این حرکت هنوز کاملاً فراگیر نیست، در عدم مشروعیت مخالفانش سهیم است... اکثریت خاموش به خطر سلب اختیار توسط اقلیت پُر جار و جنجال تن می‌دهد، در واقع، با افزایش دلزدگی رأی‌دهندگان - که خود تا حد زیادی حاصل قدرت کاهنده‌ی دولت‌های انتخابی است - که می‌تواند به پایان خود سیاست منتهی شود - سیاست را از طریق اعتراض در اختیار گیرد.^(۱۹)

این موضوع که آیا اعتراضات فراگیر هستند یا خیر، معضل نسبتاً واقعی است، که در ادامه‌ی این فصل بدان بازخواهم گشت. از این به کنار، نقد هرگز تا حد زیادی اقتباسی و فقط به دو دلیل جالب است. نخست، نقد هرگز، به‌ویژه، شکل ناب‌گرایش منتقدین جهانی‌سازی به وسیله‌ی شرکت‌ها را به پذیرش یکی از تزه‌های عمده‌ی طرفداران پر و پا قرص آن نشان می‌دهد - عمدتاً این‌که ادغام بین‌المللی بیش‌تر ملت - دولت‌ها را از هر نوع قدرت برای اثرگذاری بر توسعه‌ی اقتصادی محروم کرده است. اغلب نمی‌توان به اندازه‌ی کافی تکرار کرد که این تزه‌ها هم نادرست و هم به‌طرز خطرناکی گمراه‌کننده هستند.^(۲۰) ثانیاً، هرگز بدون تردید ایدئولوژی خودانگیخته‌ی طیفی از عقاید تجاری را به روشنی بیان می‌کند. این موارد عبارتند از، به عنوان مثال، رشد صنعت مسئولیت اجتماعی شرکت‌ها (CRS)، پدیده‌ای که به خودی خود تا حد زیادی پاسخی در برابر اعتراض می‌باشد. آبرور نوشت: «رؤسای شرکت‌ها مجبور شدند پشت صفوف پلیس پنهان شوند. نمی‌توانند کمک‌کنند ولی تحت تاثیر نیروی عواطف و قدرت‌های سازمان مردم‌قرار گرفتند، مردمی که در صورتی که به اعتراضی مؤدبانه تن می‌دادند ممکن بود نادیده گرفته شوند.»^(۲۱) سازمان گلوبال کمپکت، (مبارزه جهانی) که به وسیله‌ی دبیرکل سازمان ملل، کوفی عنان، تشکیل شد، به همراه برخی از شرکت‌های چندملیتی اصلی، تلاش مشابهی را برای کنار هم قرار دادن شرکت‌های بزرگ و «جامعه‌ی مدنی» نشان می‌دهد. فایننشال تایمز، دلایل واقعی را با بی‌تفاوتی آشکار ساخت:

چرا مدیران ارشد عاشق CRS هستند. معلوم است، آن‌ها جرات خطر کردن ندارند که به عنوان دشمنی با مردم یا سیاره‌ی شناخته شده و به شهرت‌شان لطمه

وارد آید. اما به همان اندازه مهم است که، CSR به آن‌ها فرصت می‌دهد شهرت‌شان را با ارزش‌های مثبت و مردم‌پسند که از علاقه به محیط و حقوق بشر استفاده می‌کند سرشار سازند.

زیبایی این عمل این است که، در مقایسه با هزینه‌ی ایجاد همان نشانه‌های تجاری از طریق تبلیغات و روابط عمومی، احتمالاً ارزان خواهد بود.^(۲۲) به مانند کوشش‌های IMF و بانک جهانی برای گسترش گفتگو با منتقدین‌شان، اقداماتی نظیر CSR پاسخی عملی به فشارهای خارجی را نشان می‌دهد. اما برخی از سرمایه‌داران صادقانه از جنبش علیه جهانی‌سازی به وسیله‌ی شرکت‌ها حمایت می‌کنند. به عنوان مثال، راکس سوسایتی^(۲۳)، که به فعالین فنون نافرمانی مدنی را تعلیم می‌دهد، در سال ۲۰۰۱ از شرکت یونی لور^(۲۴) مبلغ ۱۰۰/۰۰۰ دلار دریافت کرد. این حرکت تبدیل یک شرکت چند ملیتی مهم را به ضد سرمایه‌داری نشان نداد، بلکه شرایطی را منعکس ساخت که تحت آن یونی لور سهام شرکت بستنی‌سازی بن و جری را خرید: این شرکت توافق کرد ۵ میلیون دلار به بنیاد بن و جری بپردازد (که گلوبال اکس چنج، یکی از فعالین کلیدی ائتلاف از محل آن به مدت سه سال ۱ میلیون دلار دریافت کرد) و حداقل ۱/۱ میلیون دلار در سال به «گروه‌های تغییر اجتماعی» اهدا کند. طبق نظر بن کوهن، یکی از دو بنیان‌گذار بن و جری، در طول مذاکرات مربوط به واگذاری سهام، «ما به یونی لور توضیح دادیم که ارزش‌های بن و جری ضد جهانی‌سازی خواهد بود، و آن‌ها گفتند که آن‌ها به طور جدی طرفدار جهانی‌سازی بودند».

جالب خواهد بود در این ملاقات‌ها آدم‌گوشه‌ای بایستد. بن و جری فقط «۶۰ امین نسل سرمایه‌دارانی که از جنبش حمایت می‌کنند نیستند. طبق نظر جیمز هاردینگ، آنیتا رادیک، بنیان‌گذار بادی شاپ و عضو هیات مدیره‌ی راکس سوسایتی، «منتظر افزایش حمایت از فعالین ضد سوئیت شاپ، سازمان‌های رسانه‌ای مستقل، گروه‌های مخالف، شرکت‌های کوچک و نوپای محلی طرفدار محیط زیست، شرکت‌هایی با مسئولیت اجتماعی و طیفی از عوامل دیگر»^(۲۵) هستند.

ج) ضد سرمایه‌داری محلی‌گرا

مقاصد این شرکت‌ها در طرفداری از جنبش ضد سرمایه‌داری بدون تردید صادقانه و قابل تحسین نیست. اما موضع‌شان مسئله‌ای را که در کل این کتاب مطرح می‌شود مطرح می‌نماید: آیا ارزش‌های معینی که این جنبش به‌درستی مورد حمایت قرار می‌دهد - در فصل بعد خواهیم گفت که این ارزش‌ها، حداقل عبارتند از عدالت، کارایی، دموکراسی و ثبات - با هر نوع روایتی از سرمایه‌داری سازگار است؟ این پرسش با توجه به مجموعه‌ای از نگرش‌ها که به خاطر نام‌گذاری مناسب‌تر، من «ضد سرمایه‌داری محلی‌گرا» می‌نامم به‌طرز جالب‌تری مطرح می‌شود. با این نام‌گذاری آن دسته از فعالین و روشنفکرانی را که برای درمان بیماری‌های سرمایه‌داری معاصر، از یک اقتصاد بازار اصلاح شده و تمرکززدایی شده طرفداری می‌کنند، مدّ نظر دارم.

این گروه شامل طرفداران تجارت منصفانه - که در میان آن‌ها گلوبال اکس چنج، یکی از نیروهای محرک در پشت تظاهرات سیاتل، از چهره‌های بارز - و همچنین بسیاری از اشکال متنوع اندیشه‌ی سبز می‌باشد.

تجارت منصفانه در اصل این ایده است که باید مصرف‌کنندگان شمال را برای حمایت از روابط تجاری عادلانه‌تر با تولیدکنندگان جنوب متشکل ساخت. دبرا جیمز^(۲۶) از جنبش گلوبال اکس چنج می‌نویسد:

تجارت منصفانه به معنای رابطه‌ی عادلانه و منصفانه بین بازاریان آمریکای شمالی و گروه‌های تولیدکننده در آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین و سایر بخش‌های جهان می‌باشد. طرفداران تجارت منصفانه موافقت می‌کنند که به معیارهای زیر وفادار بمانند:

- پرداخت مزد مناسب با شرایط محلی
- دادن فرصت پیشرفت به کارکنان
- ایجاد فرصت‌های برابر برای تمامی افراد
- در پیش گرفتن رویه‌هایی که از نظر محیط زیست با ثبات است.
- شفاف بودن در پاسخ‌گویی به جامعه
- ایجاد روابط تجاری بلندمدت

- ایجاد شرایط کاری سالم و ایمن در شرایط محلی
- ارائه‌ی کمک‌های مالی و فنی به تولیدکنندگان در هر منطقه‌ای که ممکن باشد.^(۲۷)

تجارت منصفانه به این معنی محلی‌گرا است که عدالت را نه (حداقل در مرحله‌ی اول) در تغییر سیستم، بلکه در توسعه‌ی روابط خرد عادلانه در میان مجموعه‌ای از فعالین بازار می‌جوید و از تولیدکنندگان بلافصل از طریق سیستم بدیل توزیع تا مصرف‌کننده‌ی با آگاهی اجتماعی شروع می‌کند. اما این رویکرد می‌پذیرد بدون دشواری‌چندانی به بدیلی سیستماتیک برای سرمایه‌داری جهانی تعمیم یابد. کالین هینز^(۲۸) روایتی از ماهیت این بدیل، که وی «محلی‌سازی» می‌نامد ارائه می‌کند که احتمالاً به این شکل است:

هر چیزی را که می‌توان درون یک کشور یا یک منطقه تولید کرد، باید باشد. تجارت در مسافت دور، در نتیجه، تا حد عرضه‌ی محصولی که نمی‌تواند از داخل یک کشور یا گروهی از کشورها به لحاظ جغرافیایی وارد شود تقلیل می‌یابد. این جریان باعث افزایش نظارت محلی بر اقتصاد و امکان بالقوه‌ی مشارکت مناسب‌تر و محلی‌تر خواهد شد. فن‌آوری و اطلاعات، زمانی که در منطقه‌ای بتوانند اقتصادهای محلی را تقویت کنند، مورد تشویق قرار می‌گیرند. تحت این شرایط تکدی از جهانی‌سازی همسایه راه را برای همکاری بالقوه بهتر با محلی‌سازی همسایه‌تان باز می‌کند.^(۲۹)

هدف هینز تغییر مسیر قدرت تا حد امکان به سوی جوامع با مقیاس کوچک می‌باشد. در چنین مواردی، این امر با اهداف جنبش سبز و نقد ارائه شده به وسیله‌ی دیگر مبارز و نویسنده‌ی انگلیسی تبار ضد شرکت، جرج مون بیوت متناسب است.^(۳۰)

اما برنامه‌ای که هینز به دنبال توسعه‌ی آن است به شدت مداخله‌گرایانه است. قدرت دولت - ملت و گروه‌های منطقه‌ای بزرگتر برای اطمینان از این که «سرمایه غالباً در محلی که برای تامین مالی توسعه‌ی پایدار و ایجاد مشاغل به وجود آمده است باقی می‌ماند، تعرفه‌ها به نفع کالاهای داخلی تفاوت خواهد داشت، سایر قدم‌ها برای تعطیلی شرکت‌های چندملیتی و حمایت مؤسسات کوچک و متوسط

برداشته خواهد شد، و معرفی مالیات بر منابع، از محیط زیست محافظت و از ایجاد شغل حمایت خواهد کرد.^(۳۱)

از بسیاری جهات، محلی‌گرایی یادآور اندیشه‌ی سوسیالیست قرن نوزده فرانسه پیر ژوزف پرودون است. او معتقد بود که تمرکز قدرت اقتصادی، به‌ویژه در نظام بانکداری، مانع می‌شود که قوانین بازار به درستی عمل کنند، تمهیدات برای کاهش این تمرکز و بازگرداندن قدرت به تولیدکنندگان خود - پیشه‌وران و دهقانان - اقتصاد بازار را در جای درست قرار خواهد داد و در نتیجه به عدالت اجتماعی دست خواهد یافت.

مارکس این راه حل را مورد انتقادات تحقیرآمیزی قرار داد، او در مورد طرح پرودونیستی گفت که پول را حذف می‌کنند اما از اقتصاد متکی به تولید و مبادله‌ی کالا حمایت می‌کنند: می‌توان فقط پاپ را حذف کرد در حالی که کاتولیسیسم را حفظ نمود.^(۳۲) قطعاً در نتیجه‌گیری هینز عنصری پرودونی وجود دارد: «محلی‌سازی بازار را تهی خواهد ساخت.»^(۳۳) این که می‌توان به این شیوه بین جنبه‌های خوب و بد بازار تمایز قایل شد یکی از موضوعات اصلی است که در فصل بعد بدان خواهیم پرداخت.

IV) ضد سرمایه‌داری رفرمیست

یکی از محاسن استدلال هینز برای محلی‌سازی این است که موضوع ملت - دولت را علنی می‌سازد. عموماً دولت رابه عنوان قربانیان اصلی جهانی‌سازی در نظر می‌گیرند: آیا بدین معنی است که دولت متحد بالقوه‌ی جنبش ضد سرمایه‌داری است؟

هینز به این سؤال به شکل ایجابی پاسخ می‌دهد. کسانی که، به عنوان بدیلی برای نئولیبرالیسم، از بازگشت به نوعی سرمایه‌داری کنترل شده‌تر طرفداری می‌کنند حتی بر دولت - ملت به عنوان عامل تحول اجتماعی مطلوب تاکید بیش‌تری دارند. همین موضع‌گیری است که من اسم «ضد سرمایه‌داری رفرمیست» را برای آن انتخاب کرده‌ام. در جنبش کلاسیک کارگری، «رفرمیسم» به استراتژی سوسیال دموکراسی برای رسیدن به سوسیالیسم از طریق شیوه‌های پارلمانی بود. تعدادی از سوسیال دموکرات‌های فعلی معتقدند که یک بدیل سوسیالیستی برای

سرمایه‌داری، دیگر شدنی نیست. در عوض آن‌ها به دنبال کنترل و انسانی کردن سرمایه‌داری هستند. ضد سرمایه‌داران رفرمیست از این نظر با محلی‌گراها تفاوت دارند که آن‌ها بر سطوح ملی و بین‌المللی به عنوان حوزه‌های اصلی مبارزه تاکید می‌کنند.

در واقع توصیف هدف این شکل از ضد سرمایه‌داری به عنوان بازگشت به یک سرمایه‌داری کنترل شده‌تر بسیار مهم است. این برداشت دقیقاً هدف گرایش‌های مهم جناح رفرمیست جنبش را جذب می‌کند. پاتریک پوند استدلال می‌کند که در بطن چیزی که وی «جنبش‌های نوین اجتماعی» می‌نامد، که به دنبال «حمایت از جهانی‌سازی افراد هستند و جهانی‌سازی سرمایه را متوقف یا حداقل به گونه‌ای بنیادین تعدیل می‌کنند، این مسائل وجود دارد.

بحث‌های جاری در مورد این‌که آیا باید انرژی و نیرو را برای کمک به اصلاحات توافق پسا واشنگتن قرار داد که دولتی جهانی با ظرفیت نظارتی - گسترش نطفه‌هایی مانند IMF و بانک جهانی، WTO ملل متحد و BIS - صرف کرد یا این‌که در مقابل وظیفه‌ی مسجل باید عدم کمک مالی و افشاء مشروعیت صحنه‌های فعلی نظارت بین‌المللی باشد تا سیاستمداران مترقی را در مقیاس ملی ایجاد نمود.^(۳۴)

همان‌طور که مشاهده کرده‌ایم جیمز توپین مالیات مشهور خود را در مورد معاملات ارز خارجی تا حدی برای «حفظ و حمایت از استقلال اقتصاد کلان ملی و سیاست‌های پولی» ارائه کرد.^(۳۵) برنارد کاسن^(۳۶)، که تا همین اواخر نماینده‌ی اتک بود، که برای مالیات توپین مبارزه می‌کرد و گروه سردبیری ماهنامه بسیار پرنفوذ لوموند دیپلماتیک، از نظر سیاسی به ژان - پیر شیوه‌من^(۳۷)، رهبر جنبش شهروندان و طرفدار خودمختارگرایی و احیاء حاکمیت ملی، نزدیک هستند. یکی دیگر از رهبران مهم ضد سرمایه‌داری، والدن بلو، مدیر تمرکز بر جنوب جهانی، صریحاً از براندازی WTO و سایر مؤسسات مالی بین‌المللی به منظور بازگشت به شکلی از نظام برتون وودز حمایت می‌کند:

تحت چنین نظام جهانی نسبتاً متکثری بود که قدرت‌های سلطه‌گر هنوز با نهاده‌ی شدن در مجموعه‌ای از سازمان‌های چندملیتی کاملاً فراگیر و قدرتمند که

کشورهای امریکای لاتین و بسیاری از کشورهای آسیایی قادر بودند در دهه‌ی ۷۰-۱۹۶۰ به اندکی توسعه‌ی صنعتی دست یابند، فاصله داشت. تحت یک نظام تکثرگراتر بود که - تحت گات که قدرتش محدود شده بود - انعطاف‌ناپذیر و در برابر جایگاه خاص کشورهای در حال توسعه حمایت می‌شد، که کشورهای شرق و جنوب شرقی آسیا قادر شدند از طریق تجارت فعال دولتی و برنامه‌ریزی‌های صنعتی که عمدتاً از جهت‌گیری‌های بازار آزاد که در WTO حفظ می‌شد، ناشی می‌گشت به کشورهای نوپای صنعتی بدل شوند... در چنین دنیای سیال، کمتر ساختمان و متکثرتر، همراه با نظارت‌ها و توازن‌های چندگانه است که کشورها و جوامع جنوب قادر خواهند بود فضا را برای توسعه براساس ارزش‌هایشان، آهنگشان و استراتژی‌های انتخابی خودشان ایجاد کنند.^(۳۸)

اما کسی در جنبش، صرفاً به دنبال جهانی از سرمایه‌داری‌های ملی نسبتاً مستقل نیست. به یک دلیل، مالیات توین را فقط می‌توان در یک مقیاس بین‌المللی (امانه جهان شمول) به کار بست. دقیق‌ترین مطالعه در مورد این مالیات را، هایکی پاتومکی^(۳۹)، استادی که با جنبش اتک کار می‌کند، نشان می‌دهد که این مالیات را تعداد کمی از دولت‌ها، حدود ۳۰ دولت، می‌توانند آغاز کنند مشروط به این که حداقل ۲۰ درصد بازار ارز خارجی را پوشش داده باشند. و نشان می‌دهد که توسعه‌ی سازمان مالیات توین بالاخره به یک نهاد بین‌المللی بدل می‌شود که از یک سازمان ملل اصلاح شده پیروی می‌کند.^(۴۰) کمال مال‌هوترا^(۴۱)، مانند توین از ایجاد یک مرجع مالی جهانی به منظور دست‌یابی به «تبعیت دولت جهانی از دولت محلی ملی و منطقه‌ای - ولی به‌ویژه ملی»^(۴۲) - حمایت می‌کند. یک اتحادیه‌ی اروپای اصلاح شده را غالباً به عنوان عامل نظم مطلوب در نظر می‌گیرند. اما این موضوع صرفاً بدین معنی نیست که تنظیم بازارهای مالی اقدام بین‌المللی را الزامی می‌سازد: بیش‌تر طرفداران مالیات توین پیش‌بینی نمی‌کنند که درآمدهای آن در اقتصادهای پیشرفته که بیش‌تر معاملات ارزی صورت می‌گیرد متوقف شود، اما در عوض از بازتوزیع آن از شمال تا جنوب طرفداری می‌کنند. یکی از انگیزه‌های اصلی جنبش ضد سرمایه‌داری، و انگیزه‌ای که کلیه‌ی جناح‌های متفاوتش را متحد می‌سازد، آرزوی از بین بردن بی‌عدالتی جهانی است. کاملاً

غیرقابل تصور به نظر می‌رسد که این آرزو را بتوان صرفاً با حمایت از توسعه‌ی ملی مستقل تحقق بخشید، چون که این کار مردم را در برابر تمامی پیامدهایی که از تاریخ و جغرافی ناشی می‌شود آسیب‌پذیر می‌سازد، از بی‌عدالتی‌هایی که خود دولت - ملت‌ها مرتکب شده‌اند حرفی نمی‌زنیم.

سوزان جرج، معاون اتک و مبارز قدیمی گروه جهان سوم، اظهار می‌نماید یک «استراتژی تازه و به روزشده‌ی کنیزی... را نه فقط برای ایالات متحده یا اروپا بلکه برای کل جهان، طرح کرده است؛ ما به تزریقات وسیع منابع درگیر بحران به اقتصاد جهانی هستیم. این منابع باید با نوسازی محیط، امحاء فقر و دولت دموکراتیک مربوط شوند.»

اوپیش‌بینی می‌کند که این «قرارداد سیاره‌ای»^(۴۳) را یک نهاد بین‌المللی تازه اداره می‌کند و ابزارها و تمهیداتی مانند مالیات توین و مالیات واحد بر سود در مورد شرکت‌های بین‌المللی به لحاظ مالی تامین می‌شود.^(۴۴) طرح‌های مربوط به یک کارتل بدهکاران بین‌المللی الغاء بدهی جهان سوم رابه عنوان ابزار فشاری بر گروه ۷، مؤسسات مالی بین‌المللی، بانک‌های بزرگ شمالی بیش‌تر یک حال و هوا دارند و می‌توان به عنوان راه دست‌یابی به یک کنیزگرایی جهانی تلقی گردد.^(۴۵) نقطه‌ی مقابل این کوشش برای احیاء گونه‌ای سرمایه‌داری انسانی‌تر و کنترل شده‌تر در مقیاس جهانی که (حداقل در شمال) در طول سال‌های ۱۹۷۰ در یک سطح ملی گسترش یافت، روی‌گردانی از انقلاب است. بار دیگر، جرج این مطلب را به گونه‌ای صریح‌تر مورد بحث قرار داده است:

متأسفم که باید اذعان نمایم دیگر نمی‌دانم در آغاز قرن بیست و یکم «سرنگونی سرمایه‌داری» به چه معنایی است. شاید شاهد آنچه که پاول ویریلیو^(۴۶) فیلسوف، «حادثه جهانی» نامیده است می‌باشیم. اگر این حادثه روی دهد، مطمئناً با رنج فراوان انسان‌ها همراه خواهد بود. اگر کلیه‌ی بازارهای مالی و کلیه‌ی معاملات سهام در آن واحد فروپاشند، میلیون‌ها نفر، با حق بیمه‌ی بیکاری تامین خواهند شد، اشتباهات بانک بسیار بیش‌تر از توانایی دولت برای جلوگیری از فجایع خواهد بود، ناامنی و جنایت امری عادی خواهد شد، و ما به ورطه‌ی دوزخ «جنگ همه علیه همه»^(۴۷) ی‌ها بزی خواهیم رفت. اگر دوست دارید مرا

«رفرمیست» خطاب کنید! اما من آینده‌ای به غیر از آینده‌ی نئولیبرالی نمی‌خواهم.^(۴۸)

VI) ضد سرمایه‌داری مستقل

اگر جناح رفرمیست دولت علیه جهانی‌سازی سرمایه‌داری را، تعهدش به دولت - ملت، اقدام منفرد یا هماهنگ، به عنوان وسیله‌ای برای مطیع ساختن بازار متمایز می‌سازد، در مقابل استقلال‌گرایی خود را با رد کردن قدرت متمرکز، دل‌مشغولی‌اش به روش‌های سازماندهی و فعالیت متمایز جنبش مشخص می‌سازد. من به این مجموعه‌ی اعتقادی، عنوان «استقلال‌گرایی» می‌دهم برای این‌که یکی از اهداف اصلی‌اش در ائتلاف گروه‌های ماوراء چپ ایتالیایی است که بار اول در سال‌های ۱۹۷۰ این اصطلاح را عمومی کردند. تونی نگری، مؤلف همکار در کتاب امپراطوری، یکی از معروف‌ترین نظریه‌پردازان ایتالیایی «استقلال‌گرایی» است.^(۴۹) واژگان امپراطوری با لفاظی فعالین مشهور ایتالیایی موسوم به tutebianche، بعد از آن‌که روپوش‌های سفیدی را که برای مخفی کردن تسلیحات مورد استفاده قرار می‌گیرد در تظاهرات به تن کردند، یا از زمان جنوا به عنوان نافرمانی آغشته است.

tutebianche از نفوذی جهانی استفاده کرده است. اما استقلال‌گرایی نیروی‌اش را از شیوه‌ی متمایزی که جنبش ضد سرمایه‌داری برای اولین بار در امریکای شمالی توسعه داد به دست می‌آورد - همان‌طور که کوین داناها^(۵۰) از سازمان گلوبال اکسچنج آن را بیان کرد، یعنی جریان غیرمتمرکز «ائتلاف ائتلاف‌ها» که اعتراضات را براساس توافقی از طریق انواعی از روش‌های متفاوت مانند گروه‌های نزدیک، Spokocubill، مرکز همگرایی، و ایندی مدیا^(۵۱) سازمان دهند.^(۵۲)

نااومی کلاین بیش از هرکس دیگری به عنوان طرفدار بزرگ این سبک فعالیت به‌مثابه‌ی شکل تازه‌ی سیاست‌ورزی رادیکال مطرح شده است:

این واقعیت که این مبارزات تا به این حد غیرمتمرکز هستند، علت عدم انسجام و جدایی نمی‌شود. در عوض، این مبارزات هم برای پراکندگی از قبل موجود در شبکه‌های پیشرو و هم برای تغییرات در فرهنگ وسیع‌تر تغییر ساختاری پذیرفتنی

و ساده می‌باشد. این شکل مبارزات نتیجه‌ی رشد ناگهانی NGOها، که، از دوران گردهمایی ریو در سال ۱۹۹۲ صاحب قدرت و اهمیت شده‌اند، می‌باشد. NGOهای بسیار زیادی وجود دارند که وارد مبارزات ضد شرکت‌ها شده‌اند که هیچ چیز به جز مدل مرکز - پیرامون احتمالاً نمی‌تواند شیوه‌ها، تاکتیک‌ها و اهداف متفاوت آن‌ها را سازگار سازد... یکی از نقاط قوت این مدل یعنی مدل سازمان‌دهی اوقات فراغت، این است که دشوار بودن زیاد کنترل آن ثابت شده است، تا حد زیادی به این دلیل که با اصول سازمان‌دهی مؤسسات و شرکت‌هایی را که هدف دارد بسیار متفاوت است. این شیوه با شبکه‌ای از پراکندگی نسبت به تمرکز شرکت‌ها، با محلی‌سازی مخصوص به خود در برابر جهانی‌سازی، با پراکندگی رادیکال قدرت نسبت به تحکیم قدرت واکنش نشان می‌دهد...

یک گزارش نظامی امریکا در مورد قیام زاپاتیستا در چیاپاس نیز در این بازی مورد استفاده قرار گرفت. طبق مطالعه‌ی انجام شده به وسیله‌ی راند^(۵۳)، زاپاتیستاها «جنگ»... را به شیوه‌ی حملات مقطعی شروع کردند، که به لطف اینترنت و شبکه‌ی NGO جهانی به «جنگ به سبک زنبورها» بدل شد. نبرد نظامی جنگ به سبک زنبورها، که این پژوهشگر خاطرنشان می‌کند، بدین معنی است که «فاقد رهبری مرکزی یا ساختار فرماندهی است، چندرهبری می‌باشد و نابودی آن غیرممکن است»^(۵۴).

همان‌طور که این قطعه بیان می‌کند، جنبش زاپاتیستا یکی از مقاطع اصلی و مرجع برای ضد سرمایه‌داران استقلال‌گرا (درواقع گروه اصلی مرتبط با Tute blanche) خود را زاپاتیستا می‌نامیدند، پس از شعار زاپاتیستا «کافی، کافی است» گردید. بیانیه‌ی اولیه‌ی ارتش آزادیبخش زاپاتیستا (EZLN) خواستار راهپیمایی در پایتخت شد. اما - شاید به این علت که ارتش مکزیکی نیروهای شان را به سرعت محاصره و متوقف کرد، به‌طوری که بقای EZLN به انسجامی که آن‌ها توانسته بودند در سایر قسمت‌های مکزیکی و جهان ایجاد کنند وابسته بود - در ابتدای کار برنامه‌شان بر تقاضای شناسایی حقوق جمعی بومیان مکزیکی به عنوان بخشی از دموکراتیک‌سازی عمومی‌تر آن‌چه که، تا انتخابات ریاست جمهوری، دولت تک حزبی بود، متمرکز شد.^(۵۵) مارکوس که این عقب‌نشینی آشکار را مورد بررسی

قرار داد می‌گوید: «به عنوان مثال، شاید اخلاق نوین سیاسی در فضایی تازه ایجاد شود که گرفتن یا حفظ قدرت را نمی‌خواهد، بلکه موازنه و مخالفت که متضمن قدرت است و قدرت را وادار به «حکومت به وسیله‌ی اطاعت» می‌نماید، باشد.»^(۵۶)

در همان زمان، گاهی اوقات، مارکوز مانند خودمختارگرایانِ اتک و لوموند دیپلماتیک سخن می‌گفت: «زاپاتیستاها معتقدند که اصلاح و دفاع از اقتدار ملی بخشی از انقلاب ضد لیبرالی در مکزیک است... لازم است که از دولت در برابر جهانی‌سازی دفاع کنیم.»^(۵۷) این اظهارات با استدلال‌ات سایر مراجع اصلی استقلال‌گرایی، کتاب امپراطوری، شدیداً مخالف است. در این کتاب نگری و همکارش مایکل هارت می‌گویند که اقتدار ملی به سادگی و به طور قطعی جایش را به اقتدار امپراطوری نمی‌دهد، بلکه حتی در مترقی‌ترین شکل خود، در جنبش‌های رهایی از استعمار، ملی‌گرایی تفاوت ذاتی در عامه‌ی مردم - آنتی‌تز استثمار شده در برابر سرمایه - را به منظور ایجاد افرادی همگن به عنوان همتای خیالی دولت - کشور، کنار می‌گذارد. «میل ارزشی‌زدایی عامه‌ی مردم موتوری است که کل فرایند تحول سرمایه‌داری به پیش می‌برد، و سرمایه باید به طور دائم برای حفظ آن تلاش نماید.»^(۵۸) بدین ترتیب هارت در کنار سایر استقلال‌گرایان، اعلان می‌نماید: «امپراطوری دشمن عامه‌ی مردم است، اما این بدین معنی نیست که دولت - ملت‌های قدیم، دوستان ما باشند.»^(۵۹)

این قبیل تناقضات ظاهری به ندرت به وسیله‌ی روشنفکران استقلال‌گرا مورد بررسی قرار می‌گیرد، تا حدی شاید به این دلیل باشد که آن‌ها به استفاده از زبان کنایی - استعاری که مارکوس استاد مسلم آن است، گرایش دارند. به عنوان مثال، کلاین ایده‌ی جنبش ضد سرمایه‌داری را به عنوان «فوجی از زنبوران» بدون مرکزیت عامه پسند کرده است، اخیراً استعاره‌ای دیگر را از لوکا کازارینی، یکی از رهبران اصلی جنبش نافرمانی^(۶۰) ایتالیا، در دومین مجمع اجتماعی جهان به عاریه گرفته است:

او گفت، در مورد این موضوع - موضوع مورد نظر را چگونه به انگلیسی بیان می‌کنید - است. او با استفاده از زبان‌های اسپرانتو، آستین تی شرت خود را کشید و درز آن را نشانم داد.

بله درز آن را نشانم داد. شاید تغییر واقعاً در مورد آن‌چه که می‌گفت نباشد و در مراکز روی ندهد. در مورد درز است. بین فضاها همراه با نیروی نهانی.^(۶۱) کثرت استعاره‌هایی که اشکال تمرکززدایی شده سازمان‌دهی را مورد حمایت قرار می‌دهند، ضرورتاً و به‌ویژه در روشن ساختن استراتژی مورد استفاده در این گفتمان مفید نیستند. مفهوم عامه‌ی مورد نظر هارت و نگری به‌طور گسترده مورد استقبال قرار گرفته است، ولی این مفهوم بیش‌تر شبیه بیان مقاصد خوب به‌نظر می‌رسد تا مفهوم جدی تحلیلی.

در پورتو الگره دوم، هارت کمابیش به این موضوع اعتراف کرد، آن را «مفهومی سیاسی» نامید که «در مورد وضع موجود نیست، بلکه در مورد امکان آینده است». این مفهوم «برای نشان دادن این‌که مفاهیم طبقاتی نیاز به انتخاب بین وحدت و کثرت ندارند» ایجاد شده بود. هارت عامه‌ی مردم را به عنوان «افراد منفردی می‌دید که به‌طور جمعی عمل می‌کنند» و گفت این مفهوم «کلیه‌ی کسانی را که تحت حاکمیت سرمایه کار می‌کنند» در بر می‌گیرد؛ این‌که مفهوم عامه‌ی مردم «مترادف مفهوم کلاسیک مارکسیستی پرولتاریا می‌باشد، منتها بدون محدود شدن که در سده‌های نوزده و بیست در مورد آن مفهوم اتفاق افتاد.»^(۶۲) یک کارکرد سیاسی ایده‌ی عامه‌ی مردم، مشخص ساختن استقلال‌گرایان از چپ کلاسیک است. پس از پورتو الگره دوم، کازارینی، هارت و سایرین متنی را منتشر ساختند که «خاستگاه چپ بورژوازی و سوسیالیسم کارگران یقه سفید اروپایی را رد می‌کرد و انقلاب دسامبر ۲۰۰۱ آرژانتین را به عنوان دفاعیه‌ای از رویکرد بدیل‌شان تحسین می‌نمود:

این فعالیت عامه‌ی مردم است که به عنوان تنها اصل سازنده پدیدار می‌شود. پراکندگی طبقه‌ی کارگر و نمایندگان اتحادیه‌اش، پیش از آن‌که یک معضل به حساب آید شرایطی را برای تایید تکثراجتماعی که قادر باشد بحران دولت را (از جمله نیروهای مسلح‌اش را) زمانی که می‌تواند شکست دموکراسی روش‌های مالی را به فرایندی سابقه‌ی دموکراسی رادیکال تبدیل نماید، به وجود آورد.^(۶۳)

(VI) ضد سرمایه‌داری سوسیالیستی

سوسیالیسم و ضد سرمایه‌داری در بیش‌تر مقاطع قرن بیستم تا حد زیادی از

مقوله‌های عمیق بودند. یعنی دیگر مسئله این نیست که چنین امری نتیجه‌ی بحران طولانی چپ باشد که با تحولات جنبش‌های پس از ۱۹۶۸ در میانه‌ی ۱۹۷۰ شروع شد بلکه تا حد زیادی فروپاشی نظام استالینی در ۱۹۸۹-۹۱ آن را تقویت نمود. حتی چپ ضد استالینیست در نتیجه‌ی از بین رفتن حکومت اصلی که به نظر می‌رسید بدیلی را، هر چند بورکراتیک و فاسد، در برابر سرمایه‌داری بازار ارائه می‌نماید تضعیف شده بود. ویژگی متمایز جنبش ضد سرمایه‌داری معاصر، ظهورش را در فضای ایدئولوژیکی که پیروزی ظاهری سرمایه‌داری لیبرال و افول مارکسیسم منعکس می‌نماید، نشان می‌دهد. این موضوع به‌خصوص در ایالات متحده اعلام شده است؛ در کشوری که چپ متشکل در سراسر قرن بیستم تقریباً به حاشیه رفته بود. اما، در اروپا، جنبش در شرایط کاملاً متفاوتی تحول یافت. اگر چه در نتیجه‌ی یورش نئولیبرال و بحران ایدئولوژیک پس از ۱۹۸۹ ضعیف شد، اما هم جنبش کارگری و هم سازمان‌های اساسی رفرمیست و چپ انقلابی باقی ماندند. با توجه به افول استالینیسم و گردش به راست سوسیال دموکراسی، ایده‌ی بدیل سوسیالیستی برای سرمایه‌داری تا حد زیادی به چپ انقلابی، و به‌ویژه، به جنبش‌هایی با سنت تروتسکیستی، مخصوصاً در اروپای غربی، محول شد.

در حالی که برخی از گرایش‌های تروتسکیستی در مقابل ظهور جنبش ضد سرمایه‌داری به شکل جزمی و فرقه‌ای واکنش نشان دادند، دو جریان عمده‌ی تروتسکیستی بین‌المللی، بین‌الملل چهارم و گرایش سوسیالیستی بین‌المللی (IST)، به سرعت توان بالقوه‌ی این جنبش را تشخیص دادند.^(۶۴) فعالین سازمان اصلی اروپایی FI، جناح انقلابی کمونیست (Ligue Communiste Revolutionnaire) از همان آغاز نقش مهمی در ATTAC ایفا کرد، طرفداران FI هم از امریکای لاتین و هم از اروپا در مجمع اجتماع جهانی در پورتو آلگره به‌طور فعالانه‌ای شرکت کردند. در ضمن سه تا از بزرگترین شاخه‌های IST در اروپا، احزاب کارگران سوسیالیست انگلستان، ایرلند و یونان، نقش مهمی را در توسعه‌ی این جنبش در کشورهای نامبرده ایفا کردند. اما در ایتالیا روایتی سوسیالیستی از ضد سرمایه‌داری به‌وسیله‌ی یک سازمان پرنفوذتر، حزب della (PRC) Rifondazione Comunista (حزب بازسازی کمونیست) دنبال شده است. PRC

که به وسیله‌ی اقلیت که تبدیل حزب قدیمی کمونیست را به سازمان راه سومی، دموکرات‌های چپ نمی‌پذیرفتند، از سقوط به دام‌چاله‌ی استالینستی جان به‌در بردند و خود را به عنوان یک حزب توده‌ای بانمایندگی پارلمانی و طرفداران قابل توجهی در اتحادیه‌ی کارگری جا انداختند. در تابستان ۲۰۰۱، PRC به‌طور جدی در اعتراضات جنوا شرکت جست و هم در رادیکالی شدن بعدی نقش داشت و هم از آن بهره برد. فاوستو برتینوتی، رهبرش، حمایت PRC را از جنبش ضد نئولیبرالیسم و جنگ آشکار ساخت.

اما اگر این سازمان‌ها و سایر سازمان‌های سوسیالیستی عمیقاً جنبش ضد سرمایه‌داری را تایید کرده‌اند و در اعتراضاتش، گاهی اوقات به طرز چشمگیری شرکت بسته‌اند، اما تا حدودی یک نیروی اقلیت هستند. این ایده که سوسیالیسم بدیل سرمایه‌داری است هنوز، حداقل در شمال، از اعتبار اندکی در جنبش برخوردار است. پاتریک بوند یک روز قبل از ماجرای سیاتل نوشت: با در نظر گرفتن ویژگی (انباشت مازاد) این بحران، منطقی خواهد بود که از یک تحلیل مارکسیستی به یک استراتژی انقلابی سوسیالیستی گام برداریم. اما سازمان‌دهی که این هدف را دنبال کند آن قدر اندک است که چنین کاری بی‌ثمر خواهد بود.^(۶۵) صدای سوسیالیستی درون جنبش رساتر شده است.

در همایش نهایی جنبش‌های اجتماعی در پورتو الگره دوم، جنبش کارگران بی‌زمین برزیلی، (MST)، که رهبری‌اش از پیشینه‌ی مائوئیستی برخوردار است، پرچمی را به اهتزاز در آورده بود که اعلام می‌کرد: جهان دیگری ممکن است، فقط به عنوان سوسیالیسم، اما (به‌رغم واکنش جذاب که در آن زمان مواجه شد)، این دیدگاه با نگرش غالب در میان ضد سرمایه‌دارها فاصله داشت. بر عهده‌ی سوسیالیست‌ها است که نشان دهند - غالباً در مواجهه با دشمنی NGO‌های محافظه‌کارتر و استقلال‌گرایان، که برداشت‌شان از جهان با این جنبش نوین ارتباط دارد - که سوسیالیسم بدیل معتبر و دست‌یافتنی برای سرمایه‌داری است، و این که طبقه‌ی کارگر متشکل همچنان عامل تعیین‌کننده‌ی تحول اجتماعی است. ادامه‌ی این کتاب، در میان سایر مسائل به این موضوع می‌پردازد.

اصلاح یا انقلاب؟

بدون تردید جنبش ضد سرمایه‌داری جنبش نوینی است. اما همان‌طور که این جنبش رشد کرده است، به تدریج با برخی از مسائل قدیمی مواجه شده است - مسائلی که به این یا آن شکل در برابر هر جنبش بزرگ برای تحول اجتماعی طی دو سده‌ی گذشته قرار گرفته‌اند. از بسیاری جهات، دوراهی قدیمی اصلاح یا انقلاب در کلیه‌ی این مسائل آشکار است: آیا هدف جنبش این است که به تدریج نظام را انسانی سازد یا کاملاً آن را عوض کند، اگر هدف جنبش دگرگونی است، آیا می‌توان به - بدون آن‌چه که سوزان جرج نمی‌پذیرد - واژگونی قهرآمیز نهادهای اساسی قدرت سرمایه‌داری دست یافت؟ در موردی که این موضوع امکان دارد مانند نوعی بیماری که از بیرون به دولت تحمیل می‌شود به نظر آید، اجازه بدهید بررسی کنیم که چگونه به‌طور تلویحی مجموعه‌ای از موضوعات مشخص‌تر را پدید می‌آورد.

(۱) گفتگو. قدرت‌های تثبیت شده می‌توانند به دو طریق به اکثر مخالفت‌های طبقات پایین اجتماع پاسخ گویند: سرکوب یا همکاری. به عبارت دیگر آن‌ها می‌توانند صرفاً جنبش تحول‌خواه را با استفاده از قدرت قهریه یا حقوقی سرکوب کنند، یا به جای آن از طریق توافقات محدودی که برای شکاف در جنبش، به‌ویژه با غلبه بر عناصر میانه‌روتر و منزوی ساختن عناصر رادیکال‌تر طراحی شده بود، آن را تضعیف نمایند. جنبش ضد سرمایه‌داری تا کنون با هر دو واکنش مواجه شده است. واکنش سرکوبگرانه در خشونت پلیس در جنوا از همه بارزتر بود، قانون ضد تروریسم که امریکا، انگلیس، و سایر دولت‌های اصلی بعد از ۱۱ سپتامبر تصویب کردند تهدید بسیار جدی بلندمدتی را برای کلیه‌ی کسانی که درگیر اقدام مستقیم هستند، نشان می‌دهد. اما بخش‌های مختلف که می‌توان به اجمال آن‌ها را نهاد سرمایه‌داری بین‌المللی نامید، کوشش‌هایی را برای آغاز گفتگو با جنبش به خرج داده‌اند.

یکی از اشکال آن، کوشش‌هایی است که صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی برای توسعه‌ی گفتگوها با منتقدین‌شان، به‌ویژه پس از آغاز حملاتی که به مؤسسات مالی بین‌المللی در اواخر سال‌های ۱۹۹۰ صورت گرفت، انجام داد. این

رویکرد اثری بر کاستن از شتاب جنبش ضد سرمایه‌داری نداشت: برعکس، گفتگوهایی که بین نمایندگان سرمایه‌داری جهانی و نمایندگان جنبش پیش از همایش سالانه‌ی بانک جهانی / IMF در پراگ در سپتامبر ۲۰۰۰ و در نخستین مجمع اجتماعی جهانی در ژانویه ۲۰۰۱ صورت گرفت، صرفاً این برداشت جنبش را تقویت کرد که مخالفانش از نظر اخلاقی و فکری فاسد هستند. با این وجود، تعداد قابل ملاحظه‌ای از NGOها مایل بودند که در مورد پیشنهادهای اصلاح وارد گفتگوی جدی با بانک و IMF شوند. پاتریک بوند آن‌چه را که «گرایش بسیار خطرناک در میان NGOها و گروه‌های طرفدار محیط زیست محافظه کارتر - برخی از روی تمسخر آن‌ها را Co-opted NGO یا Co-NGOها می‌نامند - برای قطع مذاکرات عملی ولی نهایتاً بیهوده و غیرقابل دفاع با نظام موجود» رد می‌کند.^(۶۶)

برخی جلوتر می‌روند و اعلام می‌کنند «NGOها در خدمت امپریالیسم قرار دارند».^(۶۷) مجبور نیستیم که از این محکومیت‌های عمومی کلیه‌ی NGOها حمایت کنیم که بدانیم بسیاری از آن‌ها خود را در موقعیت بسیار مبهمی می‌یابند. در نظر گرفتن NGOها به عنوان عنصر اصلی در «جامعه‌ی مدنی» امر بسیار پیش پا افتاده‌ای است، در گفتمان لیبرال دموکراتیک که در سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ بسیار رایج شده بود این تعبیر برای اشاره به سازمان‌ها و مؤسسات اجتماعی که حوزه‌ای را جدای از دولت و اقتصاد اشغال کرده بودند و در نتیجه دارای توان اقدام مستقل بودند به کار رفت.^(۶۸) اما استقلال دقیقاً آن چیزی است که بسیاری از NGOها فاقد آنند. خصوصی‌سازی کمک‌رسانی در مقیاس وسیع در دوره‌ی نئولیبرالی، NGOها را به عوامل توزیع بودجه‌ی دولتی تبدیل کرد. به‌طور هم‌زمان سقوط نسبی بودجه‌ی کمک‌رسانی غربی بسیاری از NGOها را مجبور به رقابت برای هدایای بخش خصوصی ساخته است و تشویقشان کرده است که استراتژی رسانه‌ای ملودراماتیکی برای جلب جامعه در پیش گیرند. یک نتیجه‌ی این فرایند سازمان‌دهی مبارزات به‌وسیله‌ی NGOهایی مانند Medicien برای مداخله‌ی نظامی غرب جهت پشتیبانی از عملیات‌شان در افریقا و بالکان بوده است.^(۶۹)

این روابط پیچیده با دولت‌های غربی محدودیت‌های معینی را برای توانایی

NGOها جهت مبارزه برای فشارهای اساسی برای کاهش فقر جهان سوم ایجاد کرده است. وابستگی بسیاری از NGOها به دولت را مهارت آقای کلر شورت، در بازی دادن NGOها نشان می‌دهد، گاهی اوقات با گفتن آن‌چه که می‌خواستند در مورد تعهد خیالی دولت به توسعه بشنوند و گاهی اوقات - وقتی NGOها جرأت می‌کردند برنامه‌های رسمی را مورد انتقاد قرار دهند، همان‌طور که در مورد شکست گردهمایی گروه ۸ در جنوا به طور جدی فقر جهان سوم و بمباران امریکا علیه افغانستان را مورد اشاره قرار می‌دادند - آن‌ها رابه عنوان آدم‌های خوش قلب ولی لیبرال‌های سفید احمق محکوم می‌کرد.

با این وجود کوشش‌های IFIها برای گفتگوی بی‌ثمر بود، عمدتاً برای این‌که بانک جهانی به ویژه چیزی بیش از همان برنامه‌های نئولیبرالی قدیمی را به زبان «قدرت‌گیری» ارائه کرد. نامگذاری مجدد برنامه‌های تعدیل سباختاری به نام استراتژی‌های کاهش فقر واقعاً اورولی است چون‌که آن‌چه که این برنامه‌ها واقعاً انجام می‌دهند افزایش فقر است، اما فقط آن‌هایی که می‌خواهند فریب بخورند می‌توانند قبولش کنند.^(۷۰) والدن بلو، احتمالاً مؤثرترین متفکر استراتژیک جنبش ضد سرمایه‌داری، به عنوان مثال در مقاله‌ای با قلم نیکلا بولار که «بحران هویت امروزه مؤسسات حکومت جهانی اقتصاد را فرا می‌گیرد»، برای استدلالش دلیل حاضر و آماده‌ای پیدا کرد. او علیه «ضد حمله‌ی ملایم شرکت‌ها» که برای «مشروعیت بخشی دوباره به جهانی سازی» طراحی شده بود هشدار داد. برای مخالفت، کنار گذاشتن کلیه‌ی تلاش‌ها برای توسعه‌ی گفتگو بین شرکت‌های بزرگ و «جامعه‌ی مدنی» لازم بود. علاوه بر این، زمان ایجاد فشار و پدید آوردن مبارزه‌ای جهانی برای بی‌اثر کردن یا خنثی کردن IFIها و برای «گسترش بحران مشروعیت از نهادهای چندجانبه‌ی حکومت جهانی به خود عامل محرک جهانی سازی یعنی «شرکت‌های فراملی» فرا رسیده است. مبارزان باید «تشابه مافیا و شرکت‌های فراملیتی» را مورد تاکید قرار دهند.^(۷۱)

کوشش‌های پیچیده‌تری برای ادغام از قسمت‌های دیگر صورت گرفته است. برخورد در جنوا در جولای ۲۰۰۱ واکنش‌های متفاوتی را از جانب احزاب سوسیال دموکرات که از آن زمان تسلط زیادی در اتحادیه‌ی اروپا داشتند پدید

آورد. به اندازه‌ی کافی قابل پیش‌بینی است که دولت بلر در بریتانیا به خاطر خصومتش با معترضان قابل عفو نیست. در واقع فایننشال تایمز در فاصله‌ی کوتاهی از زمان گردهمایی گزارش داد: آقای بلر به دوستان گفتند در حالی که حوادث جنوا «غیرقابل قبول است»، آن‌ها می‌توانند ثابت کنند که این حوادث برای کسانی که به خاطر تجارت آزاد و آزادسازی اقتصادی مبارزه می‌کنند «مفید» باشد.^(۷۲) در صورتی که برنامه‌های بلر برای حمله‌ی ایدئولوژیکی به جنبش ضد سرمایه‌داری پس از ۱۱ سپتامبر به تمایل وی به این که به عنوان نماینده‌ی دولت بوش در سراسر جهان و «جنگ علیه ترور» عمل کند، تغییر یابد، دولت وی همچنان به یکی از غیرقابل انتقادترین مدافعان غربی توافق واشنگتن باقی می‌ماند.

واکنش لیونل ژوزفین، نخست‌وزیر فرانسه نسبت به حوادث جنوا بسیار متفاوت بود: «فرانسه خشونت و آشوب اقلیتی کوچک را به بهانه‌ی برجسته کردن معایب جهانی‌سازی محکوم می‌کند، اما مشاهده‌ی پیدایش جنبش شهروندان در سطح کره‌ی زمین که می‌خواهند اکثریت زنان و مردان از مزایای بالقوه‌ی جهانی‌سازی بین کشورهای فقیر و غنی سهم شوند، شگفت برانگیز است.»^(۷۳) از پیروان سوسیال دموکرات ژوزفین، صدراعظم آلمان گرهارد شرودر، شعار «مرکز نوین» را پذیرفته بود و با راه سوم تونی بلر بازی بازی می‌کرد، اما در سپتامبر ۲۰۰۱ او خواستار بحث در مورد «نقاط ضعف» بازارهای مالی بین‌المللی گشت و این که «چگونه می‌توان نسبت به این جریان مالی نسبتاً مستقل واکنش نشان داد».^(۷۴)

دولت‌های فرانسه و آلمان این کار را تا ایجاد یک گروه کاری سطح بالا برای کنترل بازارهای مالی بین‌المللی انجام دادند - حرکتی که فایننشال تایمز به عنوان «افتخار دیگر تظاهرکنندگان ضد جهانی‌سازی» برشمرد.^(۷۵) جلب نظر جنبش ضد سرمایه‌داری ژوزفین پس از ۱۱ سپتامبر متوقف نشد. مجموعه‌ای از دیدارها بین رهبران اتک و اعضای نخست‌وزیری صورت گرفت، و در نوامبر ۲۰۰۱ مجلس ملی فرانسه لایحه‌ای را در حمایت از مالیات تو بین تصویب کرد. پورتو آلگه دوم، سیلی از سیاسیون فرانسه از جمله شونمنت، و شش تن از وزرای ژوزفین را

جذب کرد. هنری وبر، انقلابی اسبق نسل ۱۹۶۸، در این زمان به لورن فابی، وزیر مالی دولت ژوزفین و رهبر حزب دست راستی سوسیالیست که WSF نامیده می‌شود نزدیک شد، این حزب یک جنبش تاریخی اجتماعی است که دفاعش از حاکمیت چپ، اساسی است.^(۷۶)

بی‌تردید این توجه رسمی، اثر جنبش ضد سرمایه‌داری را منعکس می‌سازد. با این وجود، هیچ نوع عزم جدی از جانب رهبران سوسیال دموکراسی اروپا را برای تغییر جریان نشان نمی‌دهد. علیرغم دقتی که ژوزفین از همان آغاز برای ایجاد تصویری سوسیالیستی دنبال می‌کرد، دولت «چپ ائتلافی» اش برنامه‌ی نئولیبرالی را با پیگیری به مراتب بیش‌تر از طرفداران محافظه‌کارش دنبال کرد. همان‌طور که فیلیپ اچ گوردون از مؤسسه‌ی بروکینگ می‌گوید: «ژوزفین به عنوان رهبر ائتلاف سوسیالیست - کمونیست - سبز به نظر می‌رسید که با یک اقتصاد دولت‌گرا هم‌دل باشد، عملاً مؤسسات دولتی را به ارزش ۲۴۰ میلیون فرانک فرانسه (۴/۳۶ بیلیون دلار، ۲۲/۵ بیلیون پوند) خصوصی کرده بود، بیش از مجموع خصوصی‌سازی‌شش دولت قبلی فرانسه.^(۷۷) درک این مطلب ساده است که چرا هم ژوزفین، و هم شرودر بایستی به دنبال نزدیک شدن به جنبشی بوده باشند که توانش را در سازمان‌دهی حمایت توده‌ها در انتخاباتی که منجر به مبارزه‌ای پرشور در آلمان و فرانسه شد، نشان داده بود. پیش‌زمینه‌هایی مانند شکست خفت‌بار ژوزفین در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۲ این امر را محتمل ساخته است که برخی از سوسیال دموکرات‌های اروپایی تلاش‌های مجدانه‌تری را برای مرتبط ساختن خود با جنبش ضد جهانی‌سازی به عمل خواهند آورد. خطر جنبش، اما، این است که در این فرایند متوجه خواهد شد که از بُرندگی‌اش کاسته شده است.

(۲) آشوب و دولت. واکنش دیگر نظام حاکم - سرکوب - نیز مشکلاتی را به جنبش ضد سرمایه‌داری تحمیل می‌کند، همان‌طور که مشاهده کرده‌ایم، به‌ویژه در میان استقلال‌گرایان، تحسین ساختار پراکنده و از هم‌گسسته‌ی «جنبش جنبش‌ها» به عنوان یک حسن استراتژیک که به آن اجازه می‌دهد قدرت متمرکز مخالفانش را از پشت مورد حمله قرار دهد امری متداول است. ناوومی کلاین به نشانه‌ی

تایید از قول مائود بارلو، از سازمان کنسول کانادا، می‌گوید: «ما علیه یک تخته سنگ برخاسته‌ایم. نمی‌توانیم آن را از جای برکنیم، بنابراین تلاش می‌کنیم زیرش را خالی کنیم، بچرخانیم‌اش و روی آن برویم.»^(۷۸) اما اگر تخته سنگ - در قالب دولت سرمایه‌داری - با ملایمت رفتار نکند و اجازه بدهد مخالفانش در اطرافش پرسه بزنند چه اتفاق می‌افتد؟ اگر برای نجات‌شان عقب‌نشینی کند چه اتفاقی می‌افتد؟

یکی از برجسته‌ترین رویدادها، این روزها در اعتراضات ۲۰ جولای ۲۰۰۱ اتفاق افتاد، زمانی که گروه‌های مختلف در اطراف شهر به اقدام مستقیم دست زدند. Tutebianche که متخصص تاکتیک‌های غیرخشن خیابانی است، علیه گروه ۱۸ اعلان جنگ نمود و وعده داد که موانع رد زون^(۷۹) را که محل برگزاری گردهمایی بود درهم می‌شکند. نیروهایش، که در استادیوم کارلینی مستقر بودند، به وسیله‌ی انبوهی از نیروهای مسلح (Carabinieri) به دام افتاد. در جریان جنگ خیابانی بعدی بود که کارلو جیولیانی^(۸۰) با شلیک گلوله‌ی پلیس ضد شورش جان باخت. رهبر گروه Tutebianche لوکا کازارینی بلافاصله در مصاحبه‌ای اظهار داشت:

پلیس وحشیانه حمله کرد. ما عقب‌نشینی کردیم و من از برخوردمان به عنوان یک واقعیت سیاسی دفاع می‌کنم. اما، برای ما دست زدن به تاکتیک‌های نظامی، وحشیانه و خودکشی سیاسی خواهد بود. در جنوا تمام قوای نظامی، ارتش، سرویس‌های امنیتی هشت کشور بسیار قدرتمند - اقتصادی و نظامی - زمین حضور داشتند. جنبش ما را نمی‌توان با آن قدرت نظامی محک زد. در عرض سه ماه درهم شکسته خواهیم شد. دو سه سال پیش به طور کامل به این موضوع فکر می‌کردیم که چگونه در برخوردها بدون آن که مخرب شود اقدام کنیم. روش ما متفاوت بود: ما به طور علنی اعلام کردیم چه می‌خواهیم انجام دهیم، اجازه بدهید اگر پلیس حمله کند، این موضوع معلوم باشد که ما فقط می‌خواهیم از خود با سپر و پوشال دفاع کنیم. قانون ما این بود، برای این که مهم بود که در مورد اهدافی که برای خود قرار داده‌ایم تضاد و توافق داریم. در جنوا ما انتظار داشتیم که همین چیز کمابیش طبق معمول اتفاق بیافتد. آن‌ها ما را فریب دادند... نیروهای پلیس از

نیروهای مسلح استفاده کردند، اگر چه ما را مطمئن کرده بودند که چنین کاری انجام نخواهند داد. حق تظاهرات که [وزیر امور خارجه ایتالیا رناتو] روگیرو توافق کرده بود یک حق غیرقابل تفکیک بود که زیر چرخ‌های ماشین‌های مسلح پلیس از بین رفت.^(۸۱)

جناح راست دولت سیلویو برلوسکونی به طرز اساسی قواعد بازی را عوض کرده بود. برای انجام چنین کاری او اذهان را متوجه این حقیقت ساخته که از مدت‌ها قبل مورد تاکید مارکسیسم کلاسیک بود - این که دولت، به عنوان خشونت متمرکز شده و متشکل، به عنوان آخرین خط دفاع روابط مالکیت سرمایه‌داری عمل می‌کند. پس از جنوا، بحث شدیدی در میان جنبش ضد سرمایه‌داری حول این موضوع که آیا روی هم رفته به خاطر ترس از خشونت، چه از جانب پلیس و چه از جانب گروه بلک بلوک (که بسیاری معتقد بودند عوامل تحریک در آن‌ها نفوذ کرده بود)^(۸۲)، باید مانع از اعتراض‌های توده‌ای شد در گرفت. اما مشکل عمیق‌تری که جنوا به وجود آورد مربوط به این موضوع می‌شد که چگونه جنبش می‌تواند با قدرت متمرکز دولت سرمایه‌داری بدون بازتولید ساختارهای سلسله مراتبی و مقتدرانه که مورد مخالفتشان بود رو در رو شود. تحسین گسستگی و پراکندگی به هیچ وجه کمکی به نشان دادن این مشکل نمی‌کند.

(۳) امپریالیسم و جنگ. اگر جنوا چهره‌ی داخلی خشونت دولتی را آشکار کرد، جنگ افغانستان چهره‌ی بیرونی‌اش را عیان ساخت. ۱۱ سپتامبر حتی باعث درنگ بیش‌تر رهبران رفرمیست گروه‌های مبارز شد. در بحث‌های پس از جنوا، در جولای ۲۰۰۱، بلو، یکی از آن کسانی بود که می‌گفت جنبش نباید تظاهرات خیابانی را رها کند.^(۸۳) اما، او جنوا را به عنوان «پیروزی» در نظر می‌گرفت که تقریباً خشونت بلک بلوک آن را بی‌اثر کرده بود. واقعه‌ی ۱۱ سپتامبر جنبش را به موضع دفاعی رانده بود، در حالی که همایش موفقیت‌آمیز WTO در دوحه در نوامبر ۲۰۰۱ نشان داد که «طرف دیگر یاد گرفته است»: «جنگ علیه تروریسم» به نظام حاکم جهانی اجازه داد جبهه‌ی متحدی را به وجود آورند و مخالفان‌شان را به موضع دفاعی وادار نمایند. جنبش در حالت «مبارزه برای به دست گرفتن ابتکار عمل» قرار گرفت.

این تحلیل چندان اشتباه نبود - ۱۱ سپتامبر فعالین امریکای شمالی را به آشفتگی کشانیده بود، و دوحه بدون تردید برای طرفداران جهانی سازی نئولیبرالی یک پیروزی یک جانبه به حساب می‌آمد. این تحلیل شیوه‌ای را که در آن، برخلاف زمینه‌ی رادیکالی شدن پس از حوادث جنوا، مخالفت با جنگ در افغانستان، همبستگی با مردم فیلیپین که به گسترش این جنبش به اروپا شده است، و تحول آن به جنبشی علیه امپریالیسم و جنگ، و علیه سرمایه‌داری جهانی منجر شد را نادیده می‌گیرد. در تحلیل بلو - که با سوزان جرج و سایر اعضای رهبری ATTACK سهیم بود - گرایش به در نظر گرفتن مخالفت با جهانی سازی شرکت‌ها به عنوان علت تمایز از مبارزه علیه نظامی‌گری و جنگ آشکار است. اما همان‌طور که در فصل‌های پیشین دیدیم این مسائل به سادگی از هم تفکیک نمی‌شوند.^(۱۴) بلو در کتاب تحلیلی‌تر خود آگاهی عمیق از روابط میان امپریالیسم و جهانی سازی سرمایه‌داری نشان داده است، برای آینده‌ی جنبش ضد سرمایه‌داری مهم است که این آگاهی نحوه‌ی عملش را نیز شکل می‌دهد.^(۱۵) شاید هشاری که رهبری ATTAC نشان داد، حداقل بلافاصله، مخالفت رسمی‌شان را با «جنگ علیه تروریسم» به فعالیت مبارزاتی‌شان تبدیل نکردند، گرایش رفرمیستی سنتی‌تری در برخورد با سیاست و اقتصاد به عنوان عملکردهای متفاوت به جای جنبه‌های یک کلیت درهم تنیده را نشان داد.^(۱۶)

(۴) طبقه و قدرت. ماشین جنگی دولت بوش مسائلی را که تظاهرات جنوا ایجاد کرد مورد توجه دقیق‌تری قرار می‌دهد. مبارزه‌ی در حال گسترش جنبش علیه نئولیبرالیسم و جنگ آن را به عرصه‌ی مبارزه با ساختارهای جهانی قدرت اقتصادی و نظامی می‌کشاند. هر نوع بدیلی که برای این ساختارها مطلوب باشد، چگونه می‌تواند با امکانات وسیع فساد و تخریب که آن‌ها شکل می‌دهند، مبارزه کند؟ پاسخ استقلال‌گرایان اساساً با نادیده گرفتن این مسائل است. در واقع، تونی نگری به صراحت مضمون استراتژی سیاسی‌اش را از طریق استعاره‌های فرار و خروج بیان می‌کند:

وقتی از «فرار» صحبت می‌کنیم، خواستار شعار منفی نیستیم - زمانی فرار منفی بود که صرفاً از نظر اعتصاب توضیح داده می‌شد: وقتی سرمایه بود و به تنهایی

می‌توانست کلیه‌ی شیوه‌های تولید را منسوخ سازد در نتیجه، اعتصاب، فرار، می‌توانستند فقط منفی باشند. امروزه اگر کسی فرار کند، اگر کسی با روابط قدرت یا شبکه‌ی سرمایه، روابط قدرت یا شبکه‌ی دانش، روابط قدرت یا شبکه‌ی زبان، اگر به شکلی قدرتمند دقیقاً در همان لحظه‌ای که امتناع می‌نماید، همراه با این تولید نه تنها ذهنیت بلکه کالاهای مادی نیز، فرار به سنگ بنای وحشتناک مبارزه بدل می‌شود. باید برای پیدا کردن چنین مدلی جهان دزدان اطلاعات را کشف کنیم. این به مدل‌ها یا ایجاد شبکه‌هایی که دقیقاً در همان لحظه‌ی «انتزاع» عمل می‌کند، یعنی این‌که بگوییم دقیقاً در همان لحظه‌ای که انسان سازمان تولید سرمایه‌داری را تولید قدرت سرمایه‌داری را نمی‌پذیرد یا دفع می‌کند.^(۱۷)

به زحمت این مطلب رساترین بیان استراتژی‌هاست، اما به نظر می‌رسد با ایده‌ی محلی‌گرایی ایجاد شبکه‌های تولید و توزیع بدیل در خارج از مجموعه روابط اقتصادی حاکم یکی باشد. مسئله‌ی آشکار استراتژی فرار این است که کاری برای نشان دادن تمرکز بیش از حد منابع تولیدی در دستان طبقات سرمایه‌دار و دولت‌های متحد آن‌ها انجام نمی‌دهد. قبل از هر چیز، این توزیع بسیار نا عادلانه که جنبش ضد سرمایه‌داری می‌کوشد با آن مبارزه کند برای این است که منبع نا عدالتی و رنج بسیار در جهان معاصر می‌باشد. علاوه بر این، این توزیع بدین معنی است که هر نوع کوششی برای توسعه‌ی روابط اقتصادی بدیل طبق شرایط بسیار نامطبوعی انجام می‌گیرد و موضوع خطر دائمی عدم هماهنگی است. این مایه‌ی اعتبار کالین هینز است که به صراحت این معضل را وقتی از محلی‌سازی به عنوان بدیلی برای جهانی‌سازی طرفداری می‌کند، بیان می‌کند:

شرکت‌های فراملی... تمام توان مالی و سیاسی خود را برای مخالفت با این نوع جهانی‌سازی به کار می‌گیرند، برای آن‌که به‌طور برجسته‌ای پایگاه قدرتش را راقلیل می‌دهد. اما، جنبش شهروندان که باید گروه‌های قدرتمند حکومت‌ها را در اروپا یا امریکای شمالی به استفاده از قدرت‌شان برای منظم کردن این مؤسسات متقاعد سازند غالباً دست کم گرفته می‌شود، مراکز قدرت تجارت بین‌المللی هنوز از نظر ملی تثبیت شده‌اند، اگرچه بسیاری از آن‌ها شعباتی در سراسر جهان دارند، عملیات کنترل آن‌ها بنابر این به دور از دسترسی قوانین بلوک ملی و اقتصادی

نیست. (۱۸)

استراتژی هینز اساساً همان است که رهبران معتدل تر ATTACK دارند. (۱۹) اما توافق واشنگتن این استراتژی ما را به عقب، به مسائلی که قبلاً مطرح شده بود بازمی‌گرداند: کدام منبع قدرت، کشور - دولت‌ها را از تعهد فعلی‌شان به برنامه‌های توافق واشنگتن بازمی‌دارد؟ این پرسش را نمی‌توان بدون بررسی ساختار اجتماعی سرمایه‌داری معاصر پاسخ گفت. جنبش علیه جهانی‌سازی بیش از هر چیز دیگر، واکنشی نسبت به رشد مستمر و مسلم نابرابری‌های ساختاری هم در سطح جهانی و هم سطح ملی است. در گذشته این نابرابری‌ها از طریق نظریه‌های گوناگون مربوط به طبقه مفهوم‌سازی می‌شدند. اما شکست‌های شدیدی که نصیب طبقه‌ی کارگر متشکل در شمال در ربع قرن گذشته شد این اعتقاد را ترویج کرده است که جوامع مدرن - حداقل در جهان سرمایه‌داری پیشرفته - را با استفاده از مفاهیم طبقه نمی‌توان درک کرد. پست مدرنیسم احتمالاً مؤثرترین کوشش برای نظریه‌پردازی این اعتقاد، با نشان دادن جهانی از هم گسیخته که در آن افراد متحرک هویت‌های متکثر و متغیری را شکل می‌دهند که در روابط تولید فاقد تکیه‌گاه هستند، بود. مفهوم هارت و نگری از عامه‌ی مردم نوعی ساختار مقایسه‌ای است، کوشش برای سازگار ساختن این مضمون تکثر و تعدد در چهارچوبی است که تصدیق می‌کند این ذهنیت‌های متفاوت می‌توانند به شکل اجماعی عمل کنند.

این اعتقاد که طبقه کارایی‌اش را از دست داده است، همیشه نادرست بود، و زمان آن است که این موضوع کاملاً به خاک سپرده شود. از یک طرف، عموماً تصدیق می‌شود که ثروت و قدرت به‌طور فزاینده‌ای در راس سلسله مراتب اجتماعی - سیاسی جهانی متمرکز می‌شوند. از طرف دیگر، فرایندهای پرولتاریزه کردن که مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست نشان داده بودند به مقیاسی جهانی ادامه یافت. درواقع به میزانی که جهانی‌سازی سرمایه اتفاق افتاده است اثرش افزایش تعداد کارگران مزدبگیر در سراسر جهان بوده است. یک مطالعه‌ی بانک جهانی در سال ۱۹۹۵ برآورد کرده است که، از کل نیروی کار جهانی غیربومی به تعداد ۲۴۷۴ میلیون، ۸۸۰ میلیون نفر به کار گرفته شده‌اند، در مقایسه

با ۱۰۰۰ میلیون نفر که به نفع خود روی زمین کار می‌کنند، و ۴۸۰ میلیون نفر که در بخش خدمات و صنعت کار می‌کنند.^(۹۰) این آمار تعداد کسانی را که به کار دستمزدی خود وابسته‌اند کمتر برآورد می‌کند، برای این که ورودی وسیع از روستا به شهرهای جهان سومی در نسل گذشته این واقعیت را نشان می‌دهد که بسیاری از روستاییان و بسیاری از بخش‌های اقتصاد به عنوان بخش‌هایی که به حوزه‌ی غیررسمی تعلق دارند طبقه‌بندی می‌شوند، بدون کار ادواری یا استخدام با دستمزد پاره‌وقت نمی‌توانند زنده بمانند.

اهمیت این آمار چیست؟ برای مارکس، اهمیت طبقه در رابطه‌اش با قدرت قرار دارد. او تاکید کرد سرمایه یک وجود خود-بقا نیست، بلکه یک رابطه است: سود سرمایه‌داران از استثمار نیروی کار مزدبگیر به دست می‌آید، این موضوع، زمانی که کارگران به طور جمعی متشکل می‌شوند، به کارگران توان ضربه زدن به طبقه‌ی سرمایه‌دار را می‌دهد، اگر آن‌ها نیروی کار خود را بیرون بکشند و در نتیجه جریان ارزش اضافی را قطع کنند. اما، مارکس استدلال کرد که کارگران هم توان جمعی دارند و هم منافعشان واژگونی روابط تولید سرمایه‌داری و جایگزینی آن را با شکل نوینی از جامعه که در آن استثمار و طبقه وجود نخواهد داشت الزامی می‌سازد.^(۹۱) همین رابطه‌ی مؤکد بین طبقه و قدرت است که احتمالاً دلیل اصلی این امر است که چرا حتی بسیاری افراد با سابقه‌ی جناح چپ سنتی دیگر اهمیت زیادی را برای تحلیل طبقاتی قائل نیستند: آن‌ها طبقه‌ی کارگر را به عنوان عامل تحول اجتماعی رد می‌کنند.^(۹۲)

همان‌طور که قبلاً پیشنهاد کرده‌ام، این شک‌گرایی تا حد زیادی واکنش در برابر انزوای نسبی طبقه‌ی کارگر متشکل در اقتصادهای پیشرفته از اواخر دهه‌ی ۱۹۷۰ می‌باشد. اما لازم است این واقعیت انکارناپذیر را در متن‌اش مورد بررسی قرار دهیم. شکست‌های وارده، به ویژه به گروه‌های پیشرو معینی از کارگران صنعتی - به عنوان مثال، کارگران ماشین‌فیات در سال ۱۹۷۹-۸۰ و معدنچیان بریتانیا در سال ۱۹۸۴-۵ بخشی از فرایند تجدید ساختار سرمایه در مقیاس وسیع در پاسخ به ورود اقتصاد جهانی به دوره‌ی بحران در اوایل سال‌های ۱۹۷۰ می‌باشند. این تجدید ساختار «کوچک کردن» اساسی صنایع مانوفاکتوری سنتی

معین و اصلی در شمال و تغییر تولید کاربر در پیشرفته‌ترین مناطق جنوب را در برمی‌گرفت. اما حتی جایی که نیروی کار مانوفاکتوری مطلقاً تنزل می‌یابد، (که به هیچ وجه یک گرایش همگانی در اقتصادهای پیشرفته نیست)، افزایش بهره‌وری بدین معنی است که، به‌طور سرانه، مقدار تولید کالا بیش‌تر از نسل قبلی است. زمانی که تولید مانوفاکتوری عموماً به عنوان سهمی از درآمد ملی کاهش یافته است، این بخش نقش استراتژیک اقتصادی را به‌ویژه با توجه به عملکرد صادرات و بهره‌وری‌اش ایفا کرده است. در ضمن، انبوه کارگران در بخش خدمات خصوصی و عمومی خود را در معرض همان فشارهایی که بر کارگران صنعتی برای انجام ماهرانه و مؤثر کار وارد می‌شود، می‌یابند. تقاضای دولت و کارگران برای ثبات بیش‌تر نیروی کار مطمئناً جوّ عمومی ناامنی را ایجاد کرده است، اما آن‌ها مجموعه‌ی نیروی کار را تا حد نیروی کار موقت تقلیل نداده‌اند: ۹۲ درصد نیروی کار شاغل در بریتانیا را در سال ۲۰۰۰ در مقایسه با ۸۸ درصد قرارداد سال ۱۹۹۲، قرارداد موقت کار منعقد کرده است،^(۹۳) به همین شکل سرمایه‌گذاری مستقیم، همان‌طور که قبلاً مشاهده کرده‌ایم، در بخش‌های پیشرفته‌تر جهان سوم متمرکز شده است: شرکت‌های چند ملیتی به مناطقی که ساخت باکیفیت بالا و نیروی کار با ثبات و فرهیخته دارند جذب می‌شوند. همین ویژگی‌های بعدی، بار دیگر، کارگران موردنظر را از جایگاه اقتصادی استراتژیکی برخوردار می‌سازد که، همان‌طور که تحول جنبش‌های کارگری جهان سوم نشان داده به‌راحتی مورد استثمار قرار نگرفته‌اند.^(۹۴)

باید اذعان کرد که بررسی کلی و اجمالی تحولات اجتماعی ربع قرن گذشته نشان می‌دهد که مشکل طبقه‌ی کارگر مشکل ساختاری نیست - طبقه‌ی کارگر صرفاً از روابط تولید حذف نشده است. این تقریباً نوعی جمع‌گرایی است - یعنی، عرصه‌ای که گروه‌های همگن نیروی کار مزدبگیر، می‌توانند یگانه شدن خود را در قالب یک کنش‌گر جمعی ادامه دهند.^(۹۵) طبقه‌ی کارگر متشکل در اقتصادهای پیشرفته، شکست خورده، پراکنده و به لحاظ تعداد کاهش یافته، به‌نحو چشم‌گیری از اعتماد به نفس، نقش اصلی در صحنه که در دوران شورش بزرگ سیاسی اجتماعی اواخر دهه‌ی ۱۹۶۰ و اوائل ۱۹۷۰ ایفا می‌کرد، عقب‌نشینی کرده است.

همان‌طور که برخی از رهبران اتحادیه‌های کارگری به تدریج پی برده‌اند، ظهور جنبش ضد سرمایه‌داری فرصتی را در اختیار نیروی کار متشکل برای اتخاذ موضعی تهاجمی، به عنوان بخشی از ائتلاف گسترده‌تر علیه نئولیبرالیسم قرار می‌دهد. در همان زمان، مشارکت اتحادیه‌های کارگری در مقیاس وسیع به حرکت‌های ضد سرمایه‌داری وزنه‌ای اجتماعی می‌بخشد که در غیر این صورت فاقد آن خواهند بود. حضور نیروی کار متشکل یکی از مشخصه‌های مهم‌ترین اعتراضات تا این تاریخ بوده است - سیاتل (نوامبر ۱۹۹۹)، شهر کِیپِک سیتی (آوریل ۲۰۰۱)، جنوا (جولای ۲۰۰۱)، بارسلونا (مارس ۲۰۰۲)، سویل (ژوئن ۲۰۰۲). (۹۶)

تایید نقش استراتژیک طبقه‌ی کارگر متشکل به هیچ‌وجه تنوع فوق‌العاده تحسین برانگیز جنبش ضد سرمایه‌داری را تهدید نمی‌کند. این تایید مستلزم پذیرش برتری اخلاقی دعاوی کارگران بر خواسته‌های سایر گروه‌هایی که تحت استثمار سرمایه‌داری قرار دارند، نمی‌باشد. مارکس در نوشته‌های اقتصادی دوران پختگی‌اش، ادعا نمی‌کرد که طبقه‌ی کارگری بیش از دیگران رنج می‌برد؛ او کاملاً می‌دانست که بیش‌تر طبقات صنعتی، در کل، از نظر مادی بهتر از بیش‌تر دهقانان (در دوران ما همچنین بزرگترین گروه تولیدکننده‌ی مستقیم بر کمره‌ی زمین) می‌باشند. ادعای عدالت برای همه‌ی افراد، داشتن دسترسی برابر به منابعی که آن‌ها به منظور گذران زندگی که دلایلی برای ارزشمند بودنش داشتند، می‌باشد؛ این ادعا بر اساس نیاز است نه سهم بهره‌وری. اهمیت طبقه‌ی کارگر از قدرتی که برای پی بردن آن‌چه که عدالت بدان نیاز دارد می‌باشد؛ برای این‌که استثمار آن‌ها در کارکرد سرمایه‌ای نقش اصلی را دارد، آن‌ها از توان جمعی برای توقف، فلج کردن و تجدید سازمان تولید و در نتیجه هدایت دوباره‌ی زندگی اقتصادی به سوی مجموعه‌ی متفاوتی از رجحان‌ها، برخوردارند. برای آن‌که کارگرانی که واقعاً این نقش را ایفا می‌کنند تغییری بنیادی در فرهنگ سیاسی نیروی کار متشکل را لازم خواهند شمرد. این درخواست به معنی کنار گذاشتن آن‌چه گرامشی «اقتصاد - تعاونی» می‌نامد، می‌باشد. این رویکرد منحصرأ بر اصلاحات فوری در شرایط مادی زندگی کارگران و دنبال کردن «مشارکت اجتماعی» با سرمایه که

رهبران اتحادیه‌های کارگری، در کل، نسبت به آن به بهای منافع اعضای خود، تعهد جدی دارند متمرکز می‌شود، بدون تردید کارگران نیاز خواهند داشت این فکر را در مورد خود به عنوان بخشی از یک جامعه‌ی جهانی بزرگتر استثمارشدگان پیروانند که در جنوب، تعداد وسیعی از شهرنشینان نیمه پرولتر، دهقانان و نیروی کار بی‌زمین را در برمی‌گیرد. آخرین نتایج مشارکت نیروی کار در حرکت ضد سرمایه‌داری در جهان اول و سوم شبیه هم نیست که بتواند به پرورش این فکر کمک کند؛ موضوعی که به نحو مؤثری داگ سایین^(۹۷) کارگر UPS در طول اعتراضات سیاتل بیان کرد: «سابقاً فکر می‌کردم این بچه‌ها که درباره‌ی محیط زیست حرف می‌زنند، مهره‌های خروسکی هستند. امروزه فکر می‌کنم که آن‌ها بخش بزرگی از «ما» هستند که تصمیم دارند دنیا را عوض کنند.»^(۹۸)

تغییراتی نیز از طرف ضد سرمایه‌دارها ضروری خواهد بود. کیم مودی^(۹۹) به‌طور پیشگویانه‌ای درباره‌ی «بی‌حرکی نسبی طبقه‌ی کارگر» نوشته است. او متذکر می‌شود: «جایگاه دقیق در تولید و انباشت که به این طبقه قدرت برهم زدن جامعه را داده است از نظر جغرافیای آن را عمیق می‌کند. تعداد وسیع این طبقه، و درآمد محدود آن مانع از آن می‌شود که به سرعت مسافت‌های زیادی حرکت کند.» مودی این وضع را با «تحرك بالا و خارج از حدهست‌ی جوان جنبش عدالت جهانی» مقایسه می‌کند، که اثرش از «تحرك پذیری فعالین‌اش، در سراسر جهان و در خیابان‌ها، و جسارت تاکتیکی‌اش» ناشی می‌شود.^(۱۰۰) این تقابل ضرورتاً فاقد صلاحیت نیست. تونی بلر، جنبش ضد سرمایه‌داری را با نامیدن یک «محفل مسافری آنارشیزم» تضييع کرد، بزرگترین جنبش‌های ضد سرمایه‌داری نوعی دیالکتیک محلی و جهانی را منعکس کرده‌اند که در آن شبکه‌های فعالین در واقع بر پایه‌ی قاره‌ای یا حتی وسیع‌تر حرکت می‌کنند، اما در آن انبوه تظاهرکنندگان از طبقات کارگر محلی می‌باشند. جنبش کارگری شمال غربی ایالات متحد امریکا نقش برجسته‌ای را در اعتراضات سیاتل ایفا کرد، انبوه اعتراض‌کنندگان در شهر کِبِک از اتحادیه‌های کارگری فرانسوی کانادایی بودند، در جنوا، ایتالیا، کارگران و جوانان، در بارسلون افراد جوان و اتحادیه‌های

کارگری از شهر و سایر بخش‌های کاتالونیا به همین شکل دومین مجمع اجتماع جهانی در پورتره الگره در فوریه ۲۰۰۲ عمدتاً حمایت جوانان، کارگران، مردم نواحی شهری و منطقه اطراف ریوگران‌دو و دوسول^(۱۰۱) را جذب کرده در چنین لحظاتی شعار قدیمی جنبش سبزها - «جهانی‌بندیش منطقه‌ای عمل کن» معنای واقعی می‌یابد.

شیوه‌ی سیاسی برخی از ضد سرمایه‌داران می‌تواند مانع بزرگتری برای مشارکت اتحادیه‌های کارگری به حساب آید. شیوه‌ی تشکل از طریق گروه‌های نزدیک به هم تصمیم‌گیری بر پایه‌ی توافق برای فراگیری طراحی شده است، اما می‌تواند اثرات متضادی داشته باشد. تصمیمات مبنی بر وحدت نظر می‌تواند کوشش‌های واقعی را برای رسیدن به توافق نشان دهد، اما آن‌ها همچنین می‌توانند اجتناب از گفتگو و تصمیم‌گیری را از طریق چانه‌زنی پشت صحنه بین فعالین قدرتمند که، در اصل، به‌طور دموکراتیک پاسخ‌گو نیستند، تشویق کنند. حاصل آن می‌تواند کثرتی از اعتراضاتی که به‌طور جداگانه سازمان یافته‌اند و انگیزه‌ی متفاوتی دارند، باشد. این وضعیت می‌تواند انرژی‌ها را هدر دهد و سردرگمی ایجاد نماید. غالباً در این شیوه‌ی سازمان‌دهی در نظر گرفتن اعتراض به عنوان شکلی از خودفهمی به جای عمل سیاسی برای رسیدن به نتایج معین، بارز است. معادل دانستن دموکراسی با استقلال فردی به وسیله‌ی برخی از ضد سرمایه‌داری‌ها به نظریه‌ی لیبرالیسم از هر بدیل مبتنی بر همبستگی نزدیکتر به نظر می‌رسد. وقتی این شیوه با دشمنی فعال با نیروی کار متشکل ترکیب می‌شود، که استقلال گرایان به دفعات نشان داده‌اند، اثر آن را می‌توان در این امر مشاهده کرد که کارگران عادی احساس می‌کنند که خوب نیستند. دموکراسی براساس اصل اکثریت ضعف‌های خود را دارد (و بالاتر از هر چیز، قدرت گردان‌های بزرگ برای کنار گذاشتن اختلافات) اما وقتی کار می‌کند، بحث و گفتگو را مورد تشویق قرار می‌دهد - برای این که وزن گفتگو می‌تواند اثر واقعی روی نتیجه داشته باشد - و باعث می‌شود افرادی را که درگیر هستند به قبول مسئولیت بابت تصمیمات‌شان که به اتخاذ آن‌ها کمک کرده‌اند بکشاند. این مسائل تاکنون تقریباً دست کم گرفته شده‌اند - اندازه، جوانی و انرژی تظاهرکنندگان نیرویی به مراتب جذاب‌تر از

تنفیری که نتیجه‌ی خودمحوری و رفتار نخبه‌گرایانه‌ی برخی از فعالین بوده است، اما توسعه‌ی جنبش می‌طلبد که ماهیت دموکراسی خود را جدی‌تر و متفکرانه‌تر از آن‌چه که تاکنون انجام داده است نشان دهد.

این ملاحظات از نظر استراتژیک حائز اهمیت هستند، نه فقط هر چه را می‌توانند بر اصول اخلاقی که جنبش به خاطر آن تداوم دارد تحمل کنند. نیروهای اجتماعی اصلی نیز که در دسامبر ۲۰۰۱ علیه نئولیبرالیسم در آرژانتین بپاخواستند بیکاران و آن‌چه که به اشتباه «طبقه‌ی متوسط» نامیده می‌شود (به‌طور جامع‌تر، کارگران یقه سفید مرفه) بودند. انجمن‌های مردمی حاشیه‌به‌عنوان شکل اصلی که از طریق آن قیام و جنبش‌های توده‌ای سازمان داده شدند رشد کردند، این انجمن‌ها به عنوان شروع نوع تازه‌ای از دموکراسی مستقیم به‌طور گسترده‌ای مورد تحسین قرار گرفتند.^(۱۰۲) اما آن‌ها انبوهی از نمایندگی‌ها نیستند، بلکه گرد آمدن فعالین می‌باشند. طبقه‌ی کارگر متشکل در آرژانتین همچنان تحت سلطه‌ی فدارسیون‌های اتحادیه‌ای به رهبری پرونیستی قرار دارد، که، به دلیل تعهد ملی‌گرایانه‌ی رهبرانش به همکاری با سیاستمداران نظام حاکم مثل رئیس‌جمهور ادواردو دو هالد (که خودش یک پرونیست هست) که در نتیجه قیام به ریاست جمهوری رسید، در حاشیه‌ی جنبش توده‌ای قرار دارند. این وضعیت پراکندگی، همان‌طور که قبلاً مشاهده کردیم، مورد استقبال استقلال‌گرایان - که آن را به عنوان «شرایط تایید تکثرگرایی» - برای ظهور تکثرایی - قرار گرفت. اما به احتمال زیاد این وضعیت به موقعیتی خواهد انجامید که انجمن‌های مردمی، که فاقد قدرت اجتماعی برای رسیدن به یک تحول بنیادین هستند، از نظر اندازه کوچک شده و منزوی گردیده‌اند، و به نئولیبرال‌ها و جناح پوپولیستی راست‌گرا، و شاید هم به نظامیان اجازه دادند ابتکار عمل را به دست آورند.^(۱۰۳) یک جنبش ضد سرمایه‌داری که به دست آوردن حمایت اکثریت کارگران را ناچیز می‌داند نهایتاً شکست خواهد خورد.

(۵) یک چپ غیر ایدئولوژیک؟ حضور در میان جنبش با این دیدگاه‌های متنوع در مورد مسائل پیچیده به خودی خود یک معضل ایدئولوژیک است. به عنوان مثال ویتوریو آگنولتو^(۱۰۴) این تنوع را به دلیلی برای متحول ساختن آن‌چه که

«چپ غیر ایدئولوژیک می‌نامد» بدل می‌کند: جنبش ما جهان را به عنوان یک نقاشی کلاسیک که ما فقط مجبور به بدل‌سازی آن هستیم تا بتوانیم امور آن را تغییر دهیم در نظر نمی‌گیرد... اگر ایدئولوژیک باشیم قادر نخواهیم بود در یک جنبش تکثرگرا حضور داشته باشیم.^(۱۰۵) در پس تردید «در ایدئولوژی» که آگنولو در این جا مورد بحث قرار می‌دهد اغلب خاطرات تلخ دگماتیسم سازمان‌های چپ سنتی پنهان است. بسیاری از فعالین قدیمی‌تر، نیروهای کهنه کار جنبش‌های سال‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ هستند؛ زمانی که پر بود از پیشاهنگان خودخوانده‌ی «مارکسیت‌لنینست». گرایش بعدی که برای جنبش‌های اجتماعی نسبت به سازمان‌های سیاسی امتیاز قائل بود در ممنوعیت نمایندگی رسمی احزاب سیاسی در مجمع اجتماعی جهان بازتاب یافت.^(۱۰۶)

درواقع، این ممنوعیت بیش‌تر به خاطر عدم اعتماد بود تا برگزاری مراسم. وجود پارلمان جهانی رسمی جداگانه و مجمع شهرداران، پورتوالگره دوم را پر از سیاستمداران سوسیال دموکرات اروپایی کرد. علاوه بر این برای حتی بی‌طرف‌ترین ناظران معلوم بود که حزب کارگران برزیلی (که در پورتو آلگره و ریوگراند دو سوی حاکم بودند) برای اهداف انتخاباتی WSF را مورد استفاده قرار داد. اما مهم‌تر از بهره‌برداری سیاستمداران منتخب از مجامع ضد سرمایه‌داری حضور جریان‌های متمایز ایدئولوژیک سیاسی در درون خود جنبش است. گرایش‌های گوناگون که قبلاً در این فصل توضیح داده‌ام به مخالفان نئولیبرالیسم، تحلیل‌های استراتژی‌ها و برنامه‌های مختلفی را ارائه می‌کنند. در اصل آن‌ها احزاب سیاسی هستند؛ خواه به طور صریح خود را چنین معرفی کرده باشند یا خیر. آگنولو حق داشت که تکثرگرایی جنبش ضد سرمایه‌داری را مورد انتقاد قرارداد اما این به معنای فقدان ایدئولوژی نیست، بلکه در عوض حضور ایدئولوژی‌های رقیب است.

این تنش بین مواضع متفاوت به طور فزاینده و گسترده‌ای تایید شده است. مایکل هارت، به عنوان مثال، دو دیدگاه اصلی را که در پورتو آلگره ارائه شد تشخیص می‌دهد - آن‌چه که من ضد سرمایه‌داری رفرمیست نامیده‌ام، اقتدار مالی را در برابر نئولیبرالیسم قرار می‌دهد، و این بدیل که به طور آشکارتر علیه خود

سرمایه، اعم از کنترل دولت یا غیر» قرار گرفت و «هر نوع راه حل ملی را مورد مخالفت قرار داد و در عوض به دنبال جهانی‌سازی دموکراتیک بود» اما هارت ادامه می‌دهد:

اشتباه خواهد بود که... بکوشیم طبق مدل ایدئولوژیکی سنتی تضاد میان طرفین مخالف را مورد مطالعه قرار دهیم. مبارزه‌ی سیاسی در عصر جنبش‌های شبکه‌ای به این نحو دیگر کارایی ندارد. به‌رغم نیروی ظاهری کسانی که در صحنه‌ی اصلی حضور دارند و بر نمایندگان مجمع تسلط دارند نهایتاً ممکن است ثابت کنند مبارزه را باخته‌اند... نهایتاً آن‌ها نیز در عامه‌ی مردم گم خواهند شد؛ که قادر است کلیه‌ی عناصر ثابت و مرکزی را در بسیاری از شبکه‌های گسترده‌ی نامعین‌اش تغییر دهد.^(۱۰۷)

علیرغم میل هارت در این جا به نبودن «جنبش‌های شبکه‌ای»، این ایده که مخالفت‌های سیاسی تا حدی به‌طور یکنواخت خود را به اعتبار منطق خود مبارزه حل کرده‌اند، تبارنامه‌ی بلندی دارد. به عنوان مثال، در دوره‌ی بین‌الملل دوم (۱۸۸۹-۱۹۱۴) این موضوع خواه در برداشت رفرمیستی که به وسیله‌ی کارل کائوتسکی ارائه می‌شد یا رویکرد انقلابی مبارز، رُزا لوکزامبورگ رایج بود. کلیه‌ی برداشت‌های متفاوت به‌طور مؤثر هر نوع ویژگی برجسته‌ای را برای سیاست‌ورزی انکار می‌کنند، و در نتیجه نمی‌توانند عرصه‌ای را که موفقیت جنبش به مباحثه‌ی مؤثر ایدئولوژی‌ها و پی‌گیری سازمان‌یافته‌ی استراتژی‌های سیاسی بستگی دارد تعیین کنند.^(۱۰۸) وجود قطعی مسائل استراتژیک مشخص شده در فوق به اندازه‌ی کافی آشکار است که جنبش ضد سرمایه‌داری تا حدی از این پیروزی سرسختانه‌ی حقیقت معاف باشد. وجود رویکردهایی که از نظر سیستماتیک متفاوتند نسبت به این مسائل چیز به‌خصوصی برای شکایت وجود ندارد. برعکس، این موضوع علامت توسعه‌ی این جنبش است.

آزمون واقعی تا حد ممکن وحدت گسترده‌ی جنبش را - به‌ویژه در تحرکات گوناگون و مجامع که دائماً آن‌ها را رشد می‌دهد - تحکیم خواهد بخشید، در حالی که در همان زمان به‌طور صادقانه و آزادانه موضوع تحلیل، استراتژی و برنامه‌ای که آن را تقسیم می‌کند، مورد بحث قرار می‌دهد.^(۱۰۹)

خلاصه

- جنبش ضد سرمایه‌داری بسیار متفاوت از همگویی ایدئولوژیک است: جنبش انواع جریانات سیاسی را در بر می‌گیرد.
- ضد سرمایه‌داری بورژوازی ادعای نئولیبرالی را می‌پذیرد که سرمایه‌داری بازار راه حلی برای مسائل نوع بشر ارائه می‌کند، اما استدلال می‌نماید که باید نسبت به نقدهای «جامعه مدنی» پاسخگوتر باشد.
- ضد سرمایه‌داری محلی‌گرا به دنبال توسعه‌ی روابط خرد در میان تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان است که عدالت اجتماعی و خودکفایی اقتصادی را ترویج می‌کند و بدین وسیله اجازه می‌دهد بازارها به درستی کار کنند،
- ضد سرمایه‌داری رفرمیست از بازگشت به یک سرمایه‌داری کنترل شده‌تر بلافاصله پس از دوران جنگ حمایت می‌کند که از طریق تغییرات در سطح بین‌المللی (به عنوان مثال مالیات توین) به دست می‌آید که قدرت اقتصادی بیش‌تری را به دولت - کشور می‌دهد،
- ضد سرمایه‌داری استقلال‌گرا در اشکال غیرمتمرکز اشکال سازماندهی ویژگی جنبش، منابع استراتژیک و اخلاقی که از بدیلی در مقابل سرمایه‌داری به وجود خواهد آمد می‌بیند،
- ضد سرمایه‌داری سوسیالیستی (موضعی که به تفصیل در فصل بعد مورد بررسی قرار خواهد گرفت) استدلال می‌کند که تنها بدیل برای سرمایه‌داری که با مدرنیته سازگار است اقتصاد مبتنی بر برنامه‌ریزی دموکراتیک می‌باشد.
- ناهمگنی ایدئولوژیکی جنبش ضد سرمایه‌داری در مجموعه‌ای از اختلافات و مباحثات، بیان شده است که در آن‌ها دوراهی قدیمی اصلاح یا انقلاب آشکار است: لازم است چهارچوبی را گسترش داد که از طریق آن این اختلافات را بتوان تصدیق کرد و بدون خدشه‌دار ساختن وحدت جنبش، مورد بحث قرار داد.

پی‌نوشت‌ها

۱- برای یک بررسی نگاه کنید به آ.ر. سایر و ام لوی «چهره‌های ضد سرمایه‌داری رمانتیک» New German Critique ۳۲ (۱۹۸۴). به عنوان مثال جان گری، کاملاً متمایز از پوپولیسم فاشیستی و اقتدارگرایانه، در این فصل فرعی به طور صریح تر نقد محافظه کارانه از جهانی سازی را مورد بررسی قرار می‌گیرد. گری در حالی که در بسیاری از انتقادات دارد بر توافق واشنگتن با سوریوس و اشتیگتس هم رای است، می‌گوید نئولیبرالیسم، مانند مارکسیسم روایتی از ملی‌گرایی عصر روشنگری است که به دنبال تحمیل تمدنی جهانی است: سپیده دروغین (لندن)، (لندن ۱۹۹۹). ادوارد لوت وارک منتقد مورد علاقه دیگر نقد محافظه کارانه جهانی سازی است: نگاه کنید مثلاً به ۱۹۹۹. Turbo-capitalism

2- William Moris

3- Pre - Raphaelites

4- Zeev Sternhell

۵- زد- استرن هل، Nidrotie nigauche (چاپ سوم، بروکسل، ۲۰۰۰). صفحه ۱۳۷.

6- exceptionnalism

۷- ام. روبرت، ایدئولوژی‌های جهانی سازی (لندن، ۲۰۰۰) صفحه ۹۵، نگاه کنید، عموماً به همان، فصل ۵

۸- همان، صفحه ۹۷، اما ایدئولوژی‌ها دائماً بلندپروازانه. همان‌طور که رپرت می‌گوید، پوپولیسم ضد جهانی سازی گاهی اوقات می‌تواند خود را فاشیسم Ni نسبت به یک نقد ساختاری تر و جهان شمول تر ارائه کند: همان، فصل ۶ یکی از دورنمایه‌های مطالعه استون هل شیوه‌ای است که فرانسوی چپ‌گرایان را به خاطر رهبران‌شان به سختی کنار زد، که گاهی اوقات به چپ باز می‌کشند. به عنوان مثال نگاه کنید.، در مورد جرج نازیسم در بلسن شد. droite nigauche فصل III والوی سندیکا است سابق که نخستین جنبش فاشیستی را در فرانسه بنیاد گذارد اما قربانی ۹- استرن هل، Ni, droite niguche، صفحه ۱۳۹

10- Henry Asmby Tu mer

۱۱- آ. ترنر، بورژوازی بزرگ آلمان و ظهور هیتلر (نیویورک، ۱۹۸۵). صفحه ۷۶

۱۲- آ. کالینیکوس، «رنخه در اعماق: مارکسیسم و قتل عام یهودیان» The Palejournal a

criticistm. ۱۴ (۲۰۰۱)

۱۳- ک. مارکس و اف انگلس، مانیفست کمونیست (لندن، ۱۹۹۸) صفحه ۷۰.

14- Noreena Hertz

۱۵- ان. هرتس، سکوت پیروز می‌شود (لندن ۲۰۰۱)، صفحه ۱۰.

۱۶- ان. هرتس، «اسب تروا در جنبش جهانی سازی»، آبرور، ۱۰ فوریه ۲۰۰۲

17- Tome Wolfe

۱۸- هرتس، سکوت پیروز می‌شود. صفحه ۱۱.

۱۹- همان، صفحه ۱۸۸، ۲۰۴، ۲۱۲

۲۰- این دیدگاه را مدیون سام آتش مان هستم، برای نقد این دیدگاهها نگاه کنید: ال ویس، اسطوره دولت بی‌قدرت (کمبریج، ۱۹۹۸).

۲۱- آر، کاو «چهره و جبهه ضد سرمایه‌داری» آبرور، ۶ مه ۲۰۰۱.

۲۲- آر. تام‌کین «زمانی که مراقبت سرمایه‌گذاری مطلوبی است»، «فایننشال تایمز»، ۱۵ اکتبر، ۲۰۰۱.

23- Ru kwSociety

24- Unilever

۲۵- جی. هاردینگ «پرورانیدن دستان‌هایی که ضربه می‌زنند» ۱۵ اکتبر ۲۰۰۱

www.specials.ft.com/countercap

26- Deborah James

۲۷- دی. جیمز. «تجارت منصفانه نه تجارت آزاد» درکنا دانا هر و آر بوریاخ، این است

جهانی‌سازی (مونرو، امرئی، ۲۰۰۰) صفحه ۱۸۹. (لندن، همچنین نگاه کنید به درانسوم

The No-Nonsense Guide to Fair Trade (۲۰۰۱).

28- Colin Hines

۲۹- سی، هینز محلی‌سازی: یک مانیفست جهانی (لندن ۲۰۰۰). صفحه viii

۳۰- ج. مون بیوت «زمین، ژن، و عدالت، imprints ۳ و ۲ (۱۹۹۸-۹) و دولت کپتیو (لندن ۲۰۰۰).

۳۱- هینز، محلی‌سازی، بخش ۳ (نقل قول از صفحه ۸۰).

۳۲- ک. مارکس، کاپیتال، جلد اول (هارموندزورث، ۱۹۷۶) صفحه ۱۸۱ شماره ۴. دقیق‌ترین نقد

مارکس از اقتصاد پرودونیستی‌ها-گروتدریسه پیدا می‌شود (هارموندزورث، ۱۹۷۳) به‌ویژه صفحه

۲۳۹-۵۰، ۱۱۵-۵۶

۳۳- هینز، محلی‌سازی

۳۴- پی، پاوند، «اصلاحات آن‌ها و اصلاحات ما» در دبلیو بلو، مالیة جهانی (لندن، ۲۰۰۰) صفحه

۶۶-۷

۳۵- جی. توبین، پیش درآمد، در ام. الحق، مالیات توبین (نیویورک، ۱۹۹۶) صفحه xiii.

36- Bernard Cassen

37- Jean - Pierre Chevenment

۳۸- دبلیو بلو. «اصلاحات در WTO دستور کار غلطی است، در دانا هرو بوریاخ این است

39- Heikki Patomaki

۴۰- اچ. پاتومیکی دموکرات‌سازی جهانی‌سازی (لندن، ۲۰۰۱): آمار و ارقام صفحه ۱۶۴

41- Kamal Malhotra

۴۲- ک. مال هوترا «نوسازی حاکمیت اقتصاد جهانی» در بلو، مالیه جهانی. صفحه ۵۹.

43- Planetary Contract

۴۴- اس. جرج «خوشه‌های بحران و قرارداد سیاره‌ای، سنگریز لای چرخ ۲۱ نوامبر ۲۰۰۱،
www.attac.org

۴۵- به‌عنوان مثال، آ. مک ایوان، «آرژانتین: IMF عقب‌نشینی می‌کند، همان ۱۶ ژانویه ۲۰۰۲ و جی برثر، در سر، آرژانتین زیاد؟ ۱۷ ژانویه ۲۰۰۲. www.villagerorpillage.org

46- Pau Virilio

47- Hobbesian

۴۸- اس. جرج، "در حال حاضر چه باید کرد" متن برای نخستین مجمع اجتماعی جهانی، پورتو آلگره، ۱۵ ژانویه ۲۰۰۱.

۴۹- برای تحلیل انتقادی از آراء نگری که ریشه‌های آن را در جنبش مستقل دهه‌ی ۱۹۷۰ ردیابی می‌کند بنگرید به آ. کالینیکوس «نقد تونی نگری» سوسیالیسم بین‌الملل، (۲) ۹۲ (۲۰۰۱)، و برای تاریخ مارکسیسم اتونومیست نگاه کنید به س. رایت «آسمان طوفانی» لندن (۲۰۰۲).

50- Kevin Danaher

51- Indy - media

۵۲- اتونومیسم بر اشکال سنتی‌تر آنارشیسم سایه انداخت، عمدتاً مایکل آلبرت ارائه د: به‌عنوان مثال آنارشیسم، در ضد سرمایه‌داری: ۱۳ راهنمایی برای جنبش (لندن، ۲۰۰۱) تی بیرجام و جی، چارلتون. نگاه کنید به د. کریببر، «برای آنارشیسم نوین» نیولفت رویو (۲۰۰۲)

53- Rand

۵۴- ن. کلاین، The Vision Thing، ۱۰ جولای ۲۰۰۰، www.thenation.com Nation

۵۵- این موضوع محل بحث گفتگو است که آیا علاقه به منافع مردم بومی موضوع اصلی استراتژی نگاه کنید EZLN از آغاز ظهورشان در ژانویه ۱۹۹۴ بود یا پذیرش توازن نظامی نامطلوبی را نشان می‌داد. برای دو موضوع انتقادی در مورد انقلابیون و EZLN به جی. منسیلاس: افق «ام‌گونزالس» زاپاتایستا: مبارزات انقلابی در هزاره نوین. هر دو مطلب در هیدن «زاپاتایستا ریدر» نیویورک، (۲۰۰۲).

۵۶- فرمانده مارکوز «از درختان، جنایات و اودونتولوژی» همان، صفحه ۲۶۷. همچنین نگاه کنید به مطلب جالب ناومی کلاین در باره مارکوز «علامت ناشناخته» همان.

۵۷- فرمانده مارکوز: «جنگ جهانی چهارم آغاز شده است» همان صفحه ۲۸۳. این متن در حقیقت در لوموند دیپلماتیک چاپ شد.

۵۸- ام. هارت و آن. نگری، امپراطوری (کمبریج، MA، ۲۰۰۰)، صفحه ۱۳۳، به‌طور عمومی‌تر نگاه

کنید به همان فصل ۲-۲ و فصل ۲-۳.

۵۹- ف. بارچیزی، پورتو آلگره ۲۰۰۲، کار عامه مردم، multitudes-infos@samizdat.net

60- Disobbedienti

۶۱- ن-کلاین «سرمایه‌داران ناروخیست» کاردین، ۱۵ فوریه ۲۰۰۲

۶۲- سخنرانی در مجمع اجتماعی جهان پورتو آلگره ۴ فوریه ۲۰۰۲.

۶۳- بارچیزی، پورتره آلگره ۲۰۰۲

۶۴- آ. کالینیکوس، جنبش ضد سرمایه‌داری و چپ انقلابی (لندن ۲۰۰۱)، و.د. بن سعید تروتسکیم (پاریس، ۲۰۰۲).

۶۵- پ. بوند، اصلاحات آن‌ها و اصلاحات ما

۶۶- همان صفحه ۶۶

۶۷- جی. پتراس و اچ ولت میر، جهانی‌سازی بدون نقاب (هالیفاکس، ۲۰۰۱)، فصل ۸

۶۸- نگاه کنید به نی. ام وود، «استفاده و سوء استفاده از «جامعه فئدی» در آر میلی باند وال. پانیچ، سوسیالیست ریچستر، ۱۹۹۰ (لندن ۱۹۹۰).

۶۹- نگاه کنید به اثر برجسته آکس، وال *Famine crime* (لندن ۱۹۹۷).

۷۰- نگاه کنید به پی کاماک، «حمله به تهیدستان» نیولفت رویو، (II) شماره ۱۳، (۲۰۰۲)

۷۱- دلیو بلو ون. بولار. ساختار جهانی: ویژگی‌ها و چالش‌ها. تمرکز بر جنوب جهانی مارس ۲۰۰۱ www.focusweb.org

۷۲- فایننشال تایمز، ۲ آگوست ۲۰۰۱

۷۳- همان، ۵ سپتامبر ۲۰۰۱

۷۴- همان، ۵ سپتامبر ۲۰۰۱

۷۵- همان، ۷ سپتامبر ۲۰۰۱

۷۶- لوموند، ۵ فوریه ۲۰۰۲، همچنین نگاه کنید به ۸ صفحه تکمیلی به *Lautre Monde de Porto Algre* اختصاص داده شد همان، ۲۷ ژانویه ۲۰۰۲.

۷۷- پی، اچ گوردن *Liberté: Fraternité: Anxiety*، فایننشال تایمز، ۱۹ ژانویه ۲۰۰۲.

۷۸- کلاین: *The vision thing*

79- Red Zone

80- Carlo Giuliani

۸۱- *Il Manifesto*، ۳ آگوست ۲۰۰۱

۸۲- نگاه کنید به شرکت کنندگان گوناگون در گردهمایی بعد از جنوا، بعد چی؟ سوسیالیست رویو، سپتامبر ۲۰۰۱

۸۳- به عنوان مثال نگاه کنید به پاسخ همکار بلو، نیکولا بولار *Brouised, shaken, but defiant*، برخی ملاحظات در مورد آن‌چه که در جنوا روی داد. www.focusweb.org

۸۴- سخنرانی در دومین مجمع اجتماعی جهان، پورتو آلگره ۲ فوریه ۲۰۰۲، پاسخ اولیه به جنگ افغان جنگ امریکایی جنگ، دسامبر ۲۰۰۱ www.focusweb.org

- ۸۵- به‌ویژه نگاه کنید به، دبلیو بلو، پیروزی سیاه: امریکا و فقر جهانی. (چاپ دوم، لندن ۱۹۹۹).
- ۸۶- برای جایگاه جنبش‌های ATTAC در مورد جنگ افغانستان نگاه کنید به *Contre le terrorisme, la justice et non pas la guerre* ۱۰ نوامبر ۲۰۰۱ www.attac.org
- ۸۷- ت. نگری. 'Ruptures dans l'empire, puissance del 'exode'. ۲۷ اکتبر ۲۰۰۱، Multitudes, no. 7 Multitudes-infos@samizdat.net.
- ۸۸- هینز، محلی‌گرایی، صفحه ۷۲.
- ۸۹- برای نقد بنگرید به آ. کالینیکوس، علیه پست مدرنیسم (کمبریج ۱۹۸۹) فصل ۵
- ۹۰- د فیلمر، «برآورد جهان در حال کار» ۱۴۸۸/۳۱ Wp جولای ۱۹۹۵، www.worldbank.org
- ۹۱- آ. کالینیکوس، «اندیشه‌های انقلابی مارکس (کمبریج، ۱۹۸۳) و فصل ۷.
- ۹۲- نگاه کنید به، به‌عنوان مثال، جی. آ. کوهن اگر شما مساوات‌گرا هستید چگونه ثروتمند شدید؟ (کمبریج، ۲۱، آ. ۲۰۰۰)، به‌ویژه فصل ۶. و بحث انتقادی من در مورد این کتاب در کیک خودتان را دارید و آن را میل کنید». ماتریالیسم تاریخی، ۹ (۲۰۰۱).
- ۹۳- فایننشال تایمز، ۱ مه ۲۰۰۲.
- ۹۴- یک تحلیل جامع‌تر که از این بحث حمایت می‌کند را در سی، هرمان پیدا خواهید کرد: کارگران جهان «سوسیالیسم بین‌الملل (ب) ۹۶ (۲۰۰۲). اریک اولین رایت به دقت ساختار طبقاتی امریکای معاصر را در Class counts (کمبریج ۱۹۹۷) تحلیل کرده است، و برخی از گرایش‌ها را که ظاهراً با این تحلیل تضاد دارند را تشخیص می‌دهد. عمدتاً رشد نسبتاً زیاد طبقات کارآفرین و متوسط مزدبگیر در ایالات متحد که بحث بیش‌تری را می‌طلبد، اما، به‌نظر من، بحثی را که در اینجا مطرح شد بی‌اعتبار نمی‌سازد.
- ۹۵- برای مطالعه بیش‌تر در مورد این تمایز میان ساختار و جمع‌گرایی نگاه کنید به آ. کالینیکوس «ساختن تاریخ» (کمبریج ۱۹۸۷)، فصل ۴ و ۵
- ۹۶- نگاه کنید به ۱ دبیتانی که در آ. کالینیکوس، برابری (کمبریج، ۲۰۰۰) فصل ۳
- 97- Dou gSabin
- ۹۸- مصاحبه با چارلی کیمبر، دسامبر ۱۹۹۹
- 99- Kim Moody
- ۱۰۰- ک. مودی «اتحادیه‌ها» در بیرجام و چارلتون، «ضد سرمایه‌داری» ص ۲۹۲
- 101- Rio Grande do sul
- ۱۰۲- به‌عنوان مثال نگاه کنید به ام. هاردت «باندونک فعلی» نیولفت ریو (II) ۱۴ (۲۰۰۲) صفحه ۱۱۵-۱۶
- ۱۰۳- سی. هارمن «آ» رزانتین، انقلاب در پایان بحران جهان «سوسیالیسم بین‌الملل (۲)، ۹۴ (۲۰۰۲)، و آرزانتین بعد از شورش «بعد چه؟» سوسیالیست ورکر، ۱۳ آوریل ۲۰۰۲
- 104- Vittorio Agnoletto
- ۱۰۵- مصاحبه در سوسیالیست ورکر، ۲۰ آوریل ۲۰۰۲
- ۱۰۶- منشور اصول مجمع اجتماع جهانی www.forumsocialmundial.org.br

۱۰۷- هارت. «باندونک امروزه» صفحه ۱۱۴ و ۱۱۷ و ۱۱۸.

۱۰۸- به خاطر هر بلندپروازی‌ها و نامناسب بودن که قربانی گرفت، اندیشه‌گرایی مهم‌ترین مجموعه‌ای که شرایط سیاسی و ایدئولوژیک تحول اجتماعی را منعکس می‌سازد باقی ماند، نگاه کنید به گزیده‌های دفتر یادداشت زندان (لندن ۱۹۷۱).

۱۰۹- بنگرید به آ. کالینیکوس «وحدت در تنوع» سوسیالیست رویو، آوریل ۲۰۰۲. فصل ۳ جهان‌های دیگر را تصور کنیم.

فصل سوم

تصویر دنیاهای دیگر

ارزش‌های ضد سرمایه‌داری

گروهی دوچرخه‌سوار در تظاهرات اوّل ماه مه در لندن در سال ۲۰۰۱
پرچمی را با عنوان: «از شر سرمایه‌داری خلاص شوید و نظامی زیباتر به جای آن
بنشانید!» حمل می‌کردند. این شعار را به قصد کنایه نوشته بودند تا اذهان را متوجه
ابهام مفهومی بدیل ضد سرمایه‌داران برای نظام فعلی سازند. این مفهوم ملغمه‌ای
از انگیزه‌ها را در خود داشت که از آغاز این جنبش یعنی از سال‌های ۱۹۹۰ بدان
جهت داده است - انزجاری شدید از آن‌چه که وجود دارد، و امید نسبتاً مبهمی که
می‌توان نظام بهتری آفرید، هر چه برای روشن ساختن این امید تلاش بیش‌تر
صورت گیرد روشن‌تر خواهد شد که مفاهیم متضادی در مورد بدیل از قبل در
جنبش ضد سرمایه‌داری وجود دارد. اگر چنین نبود جای تعجب داشت. در فصل
حاضر یکی از این مفاهیم را مورد بحث قرار می‌دهیم - یعنی شکلی از دموکراسی
سوسیالیستی را. اما، پیش از بحث و بررسی چنین مفهومی، ارائه‌ی معیاری که
بدیل‌های متفاوت طبق آن باید مورد نقد و داوری قرار گیرند حائز اهمیت به نظر
می‌رسد. به ویژه، ضد سرمایه‌دارها به کدام اصول اخلاقی و مفاهیم تعهد دارند؟
از نظر من، هر نوع بدیلی برای سرمایه‌داری در شکل فعلی‌اش باید، تا آن‌جا که
ممکن است، (حداقل) نیازهای عدالت، کارایی، دموکراسی و ثبات را برآورده
سازد. من این چهار مورد را به عنوان ارزش‌های اساسی در نظر می‌گیرم که،
حداقل در شرایط فعلی، توجیه خود را دارند. با این وجود، زمینه‌ی مفهومی که
یک ارزش ویژه در آن بیان می‌شود و مورد دفاع قرار می‌گیرد، به تعیین
محتوای‌اش کمک خواهد کرد: بنابراین به عنوان مثال یکی از بحث برانگیزترین
ارزش‌ها در میان این ارزش‌های چهارگانه که در این جا مورد بحث قرار گرفتند،

یعنی کارایی را در نظر می‌گیریم؛ برای آن‌که آن را به عنوان الزامی در کنار عدالت، دموکراسی و ثبات مورد بررسی قرار دهیم، بایستی حداقل آن را به محتوی نسبتاً متفاوتی که در فضای ارزش‌هایی مثل آزادی فردی، مالکیت خصوصی و رشد اقتصادی خواهد داشت مربوط سازیم. نتیجه این است که این ارزش‌های به هم پیوسته به طور متقابل هم‌دیگر را محدود می‌سازند. بنابراین ممکن است به تنش میان آن‌ها منجر شود: به عنوان مثال دموکراسی و کارایی تا چه حدی سازگارند؟ نهایتاً، به نظر من هر نوع بدیلی برای سرمایه‌داری در شکل فعلی‌اش باید این سه الزام را برآورده سازد تا روایت‌های دیگر را از نظام اقتصادی مسلط که می‌تواند مناسب باشد یا خیر مسلم نداند. اجازه بدهید هر یک از این ارزش‌ها را به نوبت مورد بررسی قرار دهیم.

در وهله‌ی اول تعهد جنبش ضد جهانی‌سازی سرمایه‌داری به تحقق عدالت امری تردیدناپذیر می‌نماید. درواقع، یکی از نام‌های بدیل آن «جنبش عدالت جهانی» می‌باشد. اجازه بدهید به اجمال نگاهی به محتوی و گستره‌ی عدالت مورد بررسی بیاندازیم. به اعتبار آثار نسل پیشین فلاسفه‌ی مساوات طلب لیبرال مانند جان راولز^(۱)، رونالد دورکین^(۲)، آمارتیا سن^(۳)، درک روشن‌تری از مقتضیات عدالت داریم. همان‌طور که در جای دیگری بحث کرده‌ام، آن‌ها اصول عدالت را که به طور ضمنی منطق نظام سرمایه‌داری را به چالش می‌خواند (حتی اگر راولز، دورکین، و سن، معتقدند که در اصل اصول آن‌ها با - درواقع ممکن است حتی ملزم باشد - برخی از اشکال سرمایه‌داری سازگار است) تدوین کرده‌اند.^(۴)

همان‌طور که در نزد فلاسفه طبیعی است، تفاوت‌های بسیاری در مورد قاعده‌ی درست اصول مساوات طلبانه‌ی عدالت وجود دارد. با این وجود، در مورد این که باید برای تامین دسترسی به منابعی که افراد جهت گذران زندگی برای آن دلایلی دارند، منابع لازم را در اختیارشان قرار داد و این که آزادی‌ها را باید عادلانه توزیع نمود، اتفاق نظر وجود دارد. ارزشمند است که اذهان را متوجه دلایل جی، ا، کوهن^(۵) علیه راولز معطوف سازیم به ویژه این که یک جامعه‌ی عادلانه به چیزی بیش از ساختار اجتماعی عادلانه نیاز دارد: چنین جامعه‌ای خصایص اجتماعی را که از طریق آن افراد انگیزه می‌یابند نسبت به یکدیگر

رفتاری عادلانه داشته باشند، شامل می‌شود. این نکته مهم است برای آن‌که ارزش همبستگی را برجسته می‌سازد؛ چیزی که ضد سرمایه‌دارها به دنبال آن هستند تا نشان دهند چگونه آن را سازمان می‌دهند اما سرمایه‌داری را نیز به خاطر فقدان آن مورد انتقاد قرار می‌دهند.^(۶)

بنابر این عدالت در برگیرنده‌ی آزادی، برابری و همبستگی است. عدالت به معنای واقعی کلمه گستره‌ای جهانی دارد. در میان لیبرال‌های مساوات‌طلب موضوع بحث برانگیزی است. به عنوان مثال راولز اصول عدالت خود را با زمینه‌ی دولت - ملت تدوین کرد، و در برابر تعمیم «اصل تفاوت» خود (که طبق آن نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی را فقط زمانی که به نفع تهیدست‌ترین افراد هستند، باید روادانست) به جهان به عنوان یک کل مقاومت کرده است.^(۷) این کار لجوجانه به نظر می‌رسد. در وهله‌ی اول، یکی از نیرومندترین انگیزه‌ها در پشت مفهوم مساوات‌طلبانه‌ی عدالت، آرزوی تصحیح اثرات آن‌چه که دورکین «شانس سگی» می‌نامد تا حد امکان می‌باشد؛ به عبارت دیگر، اتفاقاتی که افراد در قبال آن‌ها مسئولیتی نمی‌پذیرند اما می‌تواند فرصت‌های زندگی‌شان را تا حد زیادی محدود کند.^(۸) توزیع جهانی منابع طبیعی مطمئناً یک نمونه‌ی مهم و خاص از این اتفاقات است، اما آن‌ها با این که صرفاً حاصل فرایندهای فیزیکی باشند فاصله دارند، احتمالاً گرمایش جهانی اثرشدیدی روی مردم جنوب می‌گذارد، اگر چه تولید گازهای گلخانه‌ای عمدتاً در شمال متمرکز می‌باشد؛ ۲۵ درصد جمعیت جهان در شمال، بیش از ۷۰ درصد انرژی تجاری جهان را مصرف می‌کنند.^(۹) ثانیاً، حتی اگر فردی از قبول دعاوی افراطی‌تر در مورد جهانی‌سازی سر باز زند، چند دهه‌ی گذشته افزایش قابل ملاحظه در وابستگی درونی اقتصاد بین‌الملل را شاهد بوده است که مشخصه‌ی مهم سرمایه‌داری از زمان شکل‌گیری اقتصاد جهان مدرن بوده است. اگر در یک جهان زندگی می‌کنیم، همان‌طور که مدام به ما گفته می‌شود، بنابر این اصول دستوری که بر نحوه‌ی زندگی جمعی ما حاکم است باید در سطح جهانی به اجرا درآید. همان‌طور که چارلز بیتز^(۱۰) استدلال کرده است، «اصول عدالت توزیعی که امروزه در وهله‌ی اول در جهان به عنوان یک کل، و به گونه‌ای تقلیدمآبانه در مورد دولت - کشور به کار می‌رود»^(۱۱) امروزه فقط عدالت

می‌تواند امری جهانی باشد.^(۱۲)

کارایی دومین نیازی است که هر بدیل سرمایه‌داری در شکل فعلی‌اش باید برآورده نماید. ممکن است مثل بقیه‌ی نیازها به‌نظر نرسد. مطمئناً، کارایی ارزشی نیست که برای ضد سرمایه‌داری به‌طور خاص جالب باشد و می‌توان دلیل آن را دانست. یکی از توجیهات اصلی سرمایه‌داری کارایی اقتصادی عالی‌تر آن است که ادعایش را دارد. علاوه بر این، مباحث نظری‌تر آن‌چه را که به‌عنوان داد و ستد بین عدالت و کارایی به حساب می‌آورند مشخص می‌سازد: بنابر این غالباً ادعا می‌شود که (حتی با لیبرال‌های مساوات‌طلب مانند راولز) که توزیع برابر منابع می‌تواند افراد مستعد را از انگیزه‌ی استفاده‌ی کامل از توانمندی‌هایشان و در نتیجه تولید حتی‌الامکان مؤثر محروم سازد. این ادعاها جای بحث دارند: همان‌طور که قبلاً مشاهده کرده‌ایم کوهن استدلال می‌کند یک جامعه‌ی مساوات‌طلب افرادی را که فقط نسبت به یکدیگر انگیزه دارند مشارکت خواهد داد به جای آن که از منابع آن‌ها برای بهتر شدن یکدیگر استفاده نماید.^(۱۳) علاوه بر این، وقتی کارایی در یک زمینه‌ی برنامه‌ای مورد بحث قرار می‌گیرد، احتمال دارد با شرایط کمابیش صریح‌تر اجازه دهد که ساز و کار سرمایه‌داری بازار معیار موفقیت را تعیین کند: هزینه‌هایی را که در نظر می‌گیرند هزینه‌هایی است که در نظام قیمت منعکس می‌شوند، و معیار سودآوری نسبت به این هزینه‌ها است. کافی نبودن این سنج‌ها در دهه‌های اخیر همراه با رشد توجه فزاینده به محیط‌زیست بیش از پیش آشکار می‌شود: قیمت‌های بازار هزینه‌هایی که کاهش منابع معین ایجاد می‌کنند، یا نتیجه‌ی روش‌های تولید که محیط را آلوده می‌نماید می‌باشد را نشان نمی‌دهند.

از نظر من کلیه‌ی این اهداف، نهایتاً معتبر هستند. با این وجود، حتی زمانی که امکان تداوم مطالبات را مد نظر قرار می‌دهیم، هنوز منطقی است که بپرسیم چگونه یک نظام اقتصادی معین از منابعی که در اختیار دارد استفاده می‌کند - یعنی منابعی که به‌وسیله‌ی محیط مادی، توانمندی‌های طبیعی و اکتسابی، افرادی که بازتولید نظام به‌فعالیت‌های‌شان وابسته است، و موجودی دارایی‌های فیزیکی که این فعالیت‌ها تولید کرده‌اند فراهم شده است. این موضوع شرط مهمی است برای این که نیازهای انسانی انعطاف‌پذیر و پیچیده هستند، و همراه با توسعه‌ی

توانمندی‌های تولیدی انسان رشد کرده‌اند. ممکن است چنین باشد که توسعه پایدار با مجموعه نیازهای موجود که انسان‌ها طی دو قرن گذشته از تاریخ سرمایه‌داری صنعتی به دست آورده‌اند ناسازگار باشد. این پرسشی بی‌پاسخ است که در سطور بعد بدان بازخواهم گشت. با این وجود به نظرم دلیل قابل قبولی وجود دارد، با یکسان بودن سایر شرایط، آن نظام اقتصادی را که قادر به حفظ طیف وسیع‌تری از نیازها به نسبت بدیل‌ها می‌باشد، ارجح بدانیم. هر چقدر ظرفیت تولیدی سیستم وسیع‌تر باشد، میزان انتخاب برای مردم بیش‌تر خواهد بود، و بنابر این امکانات گسترده‌تری در برابر افراد و جوامع قرار می‌گیرد، تا زندگی‌های متفاوتی را حیات بخشند که جنبش ضد سرمایه‌داری با تمام قدرت آن را ارزش می‌داند. سرمایه‌داری ظرفیت‌های تولیدی نوع بشر را به میزان بسیار زیادی گسترش داده است، اما به قیمت توزیع بی‌نهایت نابرابرانه‌ی فرصت‌ها که زائیده‌ی آن‌ها است و تخریب گسترده‌ی تنوع بیولوژیکی و اجتماعی. پاسخ درست به این تجربه رویکرد قیم‌آبانه به شکل ظاهراً ساده‌تر جامعه‌ای که به وسیله‌ی سطح به مراتب پایین‌تر بهره‌وری که مجموعه‌ی محدودتری از انتخاب‌ها را اجازه می‌داد، نمی‌باشد. نتیجه‌گیری درست این است که ما باید نظام اقتصادی را که از گسترده‌ترین توانمندی‌های تولیدی انسانی حمایت می‌کند - گسترده‌ترین در طی زمان نه در یک مقطع معین - ترجیح دهیم، چنین نظامی با مقتضیات عدالت، دموکراسی و ثبات سازگار است. در چنین گستره‌ای کارایی اهمیت دارد.^(۱۴)

شرط سوم، دموکراسی، در اصل، بسیار غیر معضل‌ساز است. یکی از هدف‌های اصلی جنبش ضد سرمایه‌داری، دیکتاتوری اقتصادی مؤثری بوده است که عملیات جمعی شرکت‌های چندملیتی، بازارهای مالی مؤسسات مالی بین‌المللی، و دولت‌های سرکرده‌ی سرمایه‌داری ایجاد کرده‌اند. به نظر می‌رسد راه‌هایی از چنین قدرت متمرکز غیر پاسخ‌گو، گسترش دموکراسی خواهد بود. اما به‌طور مشخص تر چه چیزی را درگیر خواهد کرد؟ از ادبیات انتقادی سه موضوع حاصل می‌شود - ضرورت احیای دموکراسی لیبرال موجود همراه با انتخابات منفعل، کوچک شده و سیاستمدارانی که شیفته‌ی حفظ علائق امپراطوری‌های شرکت‌های رسانه‌ای شدند و جریان یک‌نواخت هدایای تجاری، تقاضا برای

دموکراتیزه کردن اقتصاد، و ارجح دانستن تمرکززدایی از قدرت. اندیشه‌ی زیادی تاکنون صرف این موضوع نشده است که چگونه این آرزوها و سایر موارد را می‌توان به گونه‌ای نهادی درک کرد. همان‌طور که در فصل قبلی طرح کردم، در مورد نحوه‌ی هماهنگ‌سازی تمایل برخی از فعالین به ابراز وجود، اختلاف وجود دارد. یک موضوع بارز در این جا به رابطه‌ی بین دموکراسی مستقیم و انتخابی مربوط می‌شود. سؤال‌های بسیاری وجود دارند. در این جا روی این مسئله متمرکز می‌شویم که چگونه می‌توان دموکراسی را به اقتصاد تعمیم داد.

آخرین الزام، ثبات، برای حمایت از نتیجه‌اش به اندکی بحث نیاز دارد. از سیاتل به بعد، تخریب محیط به وسیله‌ی سرمایه‌داری جهانی یک از اهداف تظاهرات بوده است. جان بلامی فاستر نشان می‌دهد که توسعه‌ی پایدار شرایط زیر را الزامی می‌سازد: (۱) نرخ بهینه‌سازی منابع قابل احیا تا نرخ بازتولیدشان پایین نگه داشته شده است، (۲) نرخ بهینه‌سازی منابع غیرقابل احیا نمی‌تواند از نرخ‌ی که در آن منابع پایدار بدیل گسترش می‌یابند بیش‌تر باشد و (۳) آلودگی و تخریب زیست‌بوم نمی‌تواند از «ظرفیت مشابه‌سازی محیط» بیش‌تر باشد. (۱۵) با این معیارها، توسعه‌ی فعلی با ثبات فاصله‌ی بسیار زیادی دارد.

احتمالاً مراحلی که لازم است گرمایش جهانی را خنثی کند از دیدگاه نظام بدیل اقتصادی حائز اهمیت می‌باشد. ثابت کردن نسبت دی‌اکسید کربن در اتمسفر در سطوحی که تغییر آب و هوایی شدیدی را ایجاد نمی‌کند، توقف اساسی نشست‌های جهانی در ارتباط با سطح آن‌ها در سال ۱۹۹۰ (شاید بیش از ۷۰ درصد برای دستیابی به تراکم ماقبل صنعتی اتمسفر در ۲۸۰ از هر میلیون) و خودانکاری عادی برای اجتناب از استفاده از ۷۵ درصد ذخایر شناخته شده‌ی سوخت فسیلی به لحاظ اقتصادی می‌باشد. اثری که این تغییرات می‌تواند بر ظرفیت‌های تولیدی و استانداردهای زندگی داشته باشد به سرعتی بستگی دارد که فن‌آوری‌های شناخته شده‌ی فعلی با آن برای پاک کردن و قابلیت‌نوسازی منابع انرژی مثل انرژی خورشیدی و نیروی باد، بیومس، و سوخت‌های هیدروژنی که به مقیاس وسیعی مورد استفاده قرار می‌گیرند، استفاده می‌کنند. (۱۶) در مقابل آن، انقلاب انرژی حاصله در بلندمدت جامعه‌ی کم‌مصرفی را می‌خواهد که برخی از

سبزه‌ها خواهان آن هستند (اگر چه هزینه‌های انتقالی استاندارد زندگی که موقتاً کاهش یافته است بر آوردش دشوارتر می‌باشد). اما، درک این نکته که چگونه چنین امری می‌تواند در چهارچوب سرمایه‌داری صورت گیرد دشوار است. نه صرفاً نظام اقتصادی فعلی - از تمثیلی که جان مک نیل ارائه کرده است استفاده می‌کنیم (نگاه کنید به فصل ۱) مانند یک زالو عمل می‌کند، بر وجود مجموعه‌ی حساسی از شرایط مانند اوضاع جوی ثابت، آب و انرژی ارزان تکیه می‌کند، اما فرایندهای خودش این شرایط را نابود می‌کند، در نتیجه وادارمان می‌سازد راه متفاوتی را برای زندگی بیابیم.

یادداشتی در باب تنوع

همه‌ی این چهار ارزش - عدالت، کارایی، دموکراسی و ثبات - در فصل قبل به نوعی بیان شدند که انگار دلایل پذیرش آن‌ها به لحاظ جهانی معتبر بودند. ممکن است این موضوع مهم که تا حد بسیار زیادی به تنوع و تفاوت در جنبش ضد سرمایه‌داری الصاق شده است متضاد به نظر آید. مارکوز این نگرش را به طرز مؤثر بیان داشته است: «بنای دنیای دیگری لازم است؛ دنیایی که در آن‌جا برای بسیاری از دنیاهای دیگر وجود دارد.»^(۱۷) پس زمینه‌ی این نوع اظهار نظر، در نسل گذشته، ظهور جنبش‌هایی است که با سرکوب‌های مختلف مبارزه می‌کردند - مثلاً، جنسی، نژادی، ملی، جهت‌گیری جنسیتی و از کارافتادگی. در طول سال‌های ۱۹۸۰ این آگاهی از تفاوت به سیاست هویت بی‌توجه شد، - یعنی به این اعتقاد که داشتن یک هویت فردی جایگزین کلیه‌ی پایه‌های دیگر عمل جمعی شده است - غالباً از طریق درخواست برای برخی از روایت‌های نسبت‌گرایی فرهنگی توجیه می‌شود، که طبق آن‌ها ظاهراً اصول عام چیزی نیستند به جز عقلانی‌سازی جهان‌نگری یک گروه خاص. سیاست‌ورزی، از این دیدگاه، تا حد شکست فردگرایی‌های رقیب تقلیل یافت.^(۱۸) جنبش ضد سرمایه‌داری سیاست هویت را از طریق دنبال کردن ادغام شکل تازه‌ای از بین‌الملل‌گرایی ارتقاء داده است. اما، به شیوه‌ای تقریباً هگلی، این ارتقاء ادغام بیش‌تر محتوی سیاست هویت را دخیل کرده است، البته، اکنون آن‌چه را که در اصل یک متن جهان‌شمول است تنظیم

می‌کند. فشار بر تنوع داخلی این جنبش بیش از ایجاد ائتلاف پراگماتیک می‌باشد: این یک ارزش تسایید شده‌ی مثبت است، و ارزشی است که به‌ویژه در محکومیت‌های تخریب فرهنگ‌های غیراروپایی به‌وسیله‌ی استعمار و سرمایه‌داری انعکاس می‌یابد. به همین علت است که زاپاتیستاها با مبارزه برای حقوق مردم بومی چنین به گل نشسته‌اند.^(۱۹)

همه‌ی این مسائل خوب و مناسب است، اما گاهی اوقات تا حدی با نگرانی در مورد رشد صریح دعاوی جهانی همراه می‌شود: فعالین، به عنوان مثال، ترجیح می‌دهند درباره‌ی سازمان‌دهی غیر سلسله رانبی جنبش حرف بزنند - انگار با برجسته کردن شبکه‌های افقی که در آن مشارکت می‌کنند، از هر نوع اتهام تحمیل یک سلسله‌مراتب روشنفکری بر دیگران خواهند گریخت، این نگرش به طرز غیر ضروری تدافعی است. ایجاد یک جنبش جهانی علیه سرمایه‌داری ر جهانی با ماهیت طبیعی‌اش، خواسته‌های همگانی را باید ایجاد کند. اسنادی مانند «فراخوان جنبش‌های اجتماعی» که در پورتو آلگره دوم منتشر شد مخاطب خاصی نداشت. همان‌طور که مارکوز می‌گوید صحبت کردن درباره‌ی یک «جهانی که در آن جایی برای بسیاری از جهان‌های دیگر وجود دارد» بایستی به دنبال چهارچوب جهانی باشد که در آن تنوع بتواند رشد کند. چیزی به درستی درک شده است، یک مفهوم مساوات‌گرایانه از عدالت در مورد یکپارچگی تحمیلی نیست بلکه در مورد این است که به هر کسی فرصت برابری برای زندگی کردن که آن‌ها به عنوان یک فرد مشخص با مجموعه‌ی مشخصی از ویژگی‌ها و نظریه‌ی زندگی و پس زمینه فرهنگی و مراتبی از نیازها، دلایلی برای ارزش‌گذاری آن دارند می‌دهد. برابری و تفاوت در تقابل با یکدیگر نیستند، اما ارزش‌های به هم وابسته‌ای دارند.^(۲۰) به صراحت، همه‌ی شیوه‌های زندگی با عدالت مساوات‌طلبانه سازگار نیستند: این امر با سلسله‌مراتبی بودن، اقتدارگرایی و استثمارگری بودن روابط اجتماعی تضاد دارد. اما مایه‌ی تعجب است که تصور کنیم اصولی که به‌طور جهان‌شمول معتبرند ضرورتاً رضایت عام را تکلیف می‌کنند. تجربه‌ی تاریخی نشان می‌دهد که تقاضا برای عدالت بیش از آن‌که یگانه‌ساز باشد، جدایی به بار می‌آورد. ولی این موضوع الزاماً بدین معنی نیست که آن‌ها معتبر نباشند. جنبش ضد سرمایه‌داری نبایستی از

تایید اصول جهان شمول پروا کند.

نقص بازار چیست؟

احتمالاً مهمترین پرسشی را که باید بیان کرد، وقتی بدیل های سرمایه داری را در شکل فعلی اش در نظر می گیریم، این است که آیا هر نوع روایتی از اقتصاد بازار می تواند درخواست عدالت، کارایی، دموکراسی و ثبات را برآورده سازد یا خیر. آمارتیا سن یک مورد اغوا کننده را برای بازار ارائه می کند:

مخالفت همه جانبه با بازار تقریباً به همان اندازه ی مخالفت همه جانبه با هر نوع گفتگو بین مردم (اگر چه برخی از گفتگوها به طور آشکار رکیک هستند و مشکلاتی را به بار می آورند - یا حتی برای خود گفتگوگرایان) امری عجیب خواهد بود. آزادی مبادله ی کلمات، یا کالا، یا هدایا نیازی به توجیه دفاعی از نظر اثرات مطلوب و دیرریشان ندارند، آنها بخشی از نحوه ی زندگی مردم در اجتماع و تعامل با یکدیگر هستند (مگر آن که قوانین یا حکم آن را متوقف سازد). نقش ساز و کار بازار در رشد اقتصادی، البته حائز اهمیت است، اما این اهمیت فقط پس از ارزش بی چون و چرایی که برای آزادی مبادله ی کلمات، کالا، هدایا، قائل شده اند، قرار می گیرد.^(۲۱)

در این جا سن از بازار براساس ارتباطش با آزادی دفاع می کند: این شکل اقتصاد را به معنای حق انجام معامله ی اقتصادی داوطلبانه در نظر می گرفتند. او از حمایت مارکس از شمال در جنگ داخلی امریکا به عنوان نمونه ای در مورد این که چگونه به دست آوردن آزادی مشارکت در بازار - در این مورد، تبدیل بردگان سیاه به کارگران مزدبگیر - رهایی از کار اجباری را نشان می دهد، دلیل می آورد.^(۲۲) در این جا سن به چشم ما اندکی خاک می پاشد. البته مارکس سرمایه داری را، در جایی که کارگران از آزادی شرکت در بازار کار طبق برابری حقوقی و سیاسی با کارفرمایان بالقوه شان برخوردار بودند، برتر از نظام های اقتصادی مثل برده داری و فئودالیسم در نظر می گیرد که در آن تولیدکنندگان مستقیم به طور جسمانی مجبور بودند برای استثمارگران خود کار کنند. اما او همچنین استدلال کرد که عدم دسترسی کارگر به منابع تولید به غیر از نیروی کار

خود بدین معنی است که او مجبور شده است طبق شرایطی که به استثمار خود می‌انجامد برای سرمایه‌دار کار کند. بنابر این، صفحه‌ای بعد از ستایش از رهایی بردگان امریکایی، مارکس می‌نویسد که: به محض این‌که کارگر قرارداد کار را امضاء کرد، «معلوم می‌شود که او «عنصر آزاد» نیست، این‌که دوره‌ی زمانی که وی برای فروش نیروی کار خود آزاد است، دوره‌ی زمانی است که او مجبور است آن را بفروشد، که درواقع خفاش خون‌آشام نخواهد گذاشت که او رها شود». در حالی‌که تنها عضلات باقی می‌مانند، عرق یا قطره‌ی خون باید مکیده شود.»^(۲۳) تحت شرایط سرمایه‌داری، آزادی صوری همراه با عدم آزادی واقعی وجود دارد.

جدی‌تر، در اصل، سن ادعا می‌کند که «حق تعامل اقتصادی با فرد دیگر» بیان خود را در اقتصاد بازار باید بیابد.^(۲۴) این موضوع، محدودیت - اجازه بدهید منسوخ - ساز و کارهای بازار را ضرورتاً به اختلال در آزادی انسانی بدل می‌سازد. مقایسه‌ی مبادلات بازار با گفتگو، علاوه بر این، اثر (مشابه با دفاع از سرمایه‌داری) خنثی‌سازی بازار را دارد. جامعه‌ی انسانی بدون زمان غیرقابل تصور است: اگر بازارها به همان اندازه اساسی هستند، در نتیجه محدود یا منسوخ کردن آن‌ها کارکرد اصلی جوامع انسانی را با خطر مواجه می‌سازد. اما سن در این جا تمایزات معین و مهم را حذف می‌کند. بازارها و بازارها وجود دارند. کارل پولانی در اثر کلاسیک خود به نام گذار بگنو (۱۹۴۴) استدلال کرد که در دوران طولانی تاریخ بشر، عملکرد اقتصادی در روابط گسترده‌ی اجتماعی مهر و نشان برجای گذاشته است، و طبق یک یا دو یا چند اصول زیر تنظیم شده است:

هم تجارت خارجی و هم تجارت داخلی به فاصله‌ی جغرافیایی مربوط می‌شوند، یکی به کالاهایی محدود می‌شود که نمی‌تواند کاری انجام دهد و دیگری فقط به چنین کاری. این تجارت به درستی به عنوان مکمل در نظر گرفته می‌شود. مبادله‌ی داخلی بین شهر و روستا، مبادله‌ی خارجی بین مناطق اقلیمی متفاوت بر این اصول قرار دارند. چنین تجارتی نباید رقابت را به کار گیرد.^(۲۵)

این نوع بازارها از مکانیسم‌های اجتماعی وسیع‌تر تبعیت می‌کردند، توسعه‌ی اقتصاد بازار هم رهایی بازارها را از این زمینه‌ی وسیع‌تر که عملکردشان را

محدود می‌ساخت نیاز داشت و هم‌گسترش اساسی آن‌ها را: یک اقتصاد بازار، نظام اقتصادی‌یی است که به وسیله‌ی خود بازارها کنترل، تنظیم و هدایت می‌شود، سفارش تولید و توزیع کالا به عهده‌ی این مکانیسم خود تنظیم‌گر محول شده است... خودتنظیمی تلویحاً بدین معنی است که کلیه‌ی تولید برای فروش در بازار است و این‌که کلیه‌ی درآمدها از این فروش حاصل می‌شود. در نتیجه، برای کلیه‌ی اجزاء صنعت، بازار وجود دارد نه فقط برای کالا، (که همیشه شامل خدمات نیز می‌گردد) بلکه برای نیروی کار، زمین و پول نیز وجود دارد، قیمت‌های این اقلام به ترتیب قیمت‌های کالا، دستمزد، اجاره بهاء و بهره می‌باشد. (۲۶)

طبق نظر پولانی زمین، نیروی کار و پول «کالاهای غیرواقعی» هستند، آن‌ها به‌طور طبیعی منقول نیستند که بتوان خرید و فروش کرد. دخالت متمرکز دولتی برای تجدید سازمان جامعه براساس بازارهای زمین، نیروی کار و پول، لازم بود (پولانی تدوین قانون نوین تهیدستان انگلیس در سال ۱۸۳۴ را به عنوان مرحله‌ای مهم در این فرایند در نظر می‌گیرد)، و همچنین، اثرات بالقوه مخرب بازار را زمانی که به یک نظام خودتنظیم‌گر تبدیل می‌شود محدود و کنترل می‌نماید. پولانی استدلال می‌کند، تاریخ قرن نوزده اروپا، همانا مبارزه میان دو اصل - «لیبرالیسم اقتصادی» (که اصل کلاسیک سه‌گانه‌اش «بازار نیروی کار»، استاندارد طلا، و تجارت آزاد» بودند) و «حمایت اجتماعی» بود که به ترتیب انگیزه‌ی «طبقات تجاری» را به گسترش امپراطوری بازار و مبارزه‌ی «طبقات کارگر و زمین‌دار» برای محدود ساختن آن بیان می‌کرد. (۲۷)

پولانی چشم‌انداز تاریخی مفیدی در مورد نئولیبرالیسم معاصر ارائه می‌دهد: کوشش‌های سیاسی برای بازسازی جامعه در راستایی که توافق واشنگتن پایه‌ریزی کرده است شباهت‌های بسیار زیادی با تلاش‌های لیبرال‌های ویکتوریایی برای ایمن ساختن جامعه‌ی انگلیس به جهت رقابت آزاد دارد. تفاوت‌هایی که او بین انواع متفاوت بازارها قائل می‌شود نیز به ما اجازه می‌دهد این پرسش را به همان شکل که سن مطرح کرده بود، طرح نماییم. آن‌چه که لازم است تدوین شود این نیست که آیا خطایی ذاتی در گرایش داوطلبانه‌ی آدمی بر مبادله‌ی کالا یا خدمات

وجود دارد، بلکه در عوض این موضوع ضرورت دارد که آیا یک اقتصاد بازار بنا به برداشت پولانی، که با نحوه‌ی درک مارکس از سرمایه‌داری یکسان می‌باشد - یک نظام اقتصادی خود تنظیم‌گر است که در آن تا آن جایی که ممکن است کالاها و خدمات برای فروش در بازار تولید می‌شوند، و نظامی است که بازارهای نیروی کار، زمین و پول موجود با یک جامعه‌ی عادل و مرفه مطابقت دارد.

مشاهده‌ی این موضوع که این جامعه چگونه می‌تواند باشد دشوار است. چهار الزام فوق را در نظر بگیرید: نخست، اقتصاد بازار مقتضیات عدالت را از بین می‌برد. افراد تحت شرایط سرمایه‌داری به‌طور برابر به امتیازات دسترسی ندارند. نه تنها دسترسی به منابع تولیدی و توزیع ثروت و درآمد بی‌اندازه نابرابر است، بلکه فرصت‌های زندگی افراد به‌طور بی‌رحمانه‌ای تحت تاثیر فرایندهای کنترل خارجی‌شان قرار دارد - به‌ویژه نوسانات بازار. تصور می‌کنیم فرصت‌های خوبی ایجاد شود، ولی زندگی‌هایی در نتیجه‌ی رونق‌ها و کساد مالی دوره‌ی نئولیبرالی فرو می‌باشد. تعجب ندارد که فریدریک فن هایک، احتمالاً یکی از فرهیخته‌ترین مدافعان سرمایه‌داری، با شور و حرارت با هر نوع مفهوم عدالت اجتماعی، زمانی که برتری‌های نسبی نظام‌های اجتماعی را مورد تحسین قرار می‌داد، مخالفت می‌کرد.^(۲۸) ثانیاً تمرکزهای قدرت اقتصادی که سرمایه‌داری ایجاد می‌کند تا حد زیادی چشم‌انداز دموکراسی را محدود می‌سازد، چون که بیش‌تر شهروندان از ارائه‌ی هرگونه نظری در تصمیمات اساسی که بر زندگی‌شان اثر می‌گذارد محروم هستند. علاوه بر این، چنین مکانیسم‌های دموکراتیک زمانی که وجود دارند، تا حد زیادی هم به وسیله‌ی فساد فرایندهای سیاسی به وسیله‌ی اثر مشترک و تحریم‌های شدید (به عنوان مثال فرار سرمایه) به وسیله‌ی دولت‌هایی که برنامه‌هایی که بازارها به عنوان امری مغایر در نظر می‌گیرند، محتمل می‌شوند. ثانیاً، حرکت کور سرمایه به پیش، که به وسیله‌ی فرایندهای انباشت رقابتی پیش برده می‌شود (که من در فصل ۱ مورد بحث قرار دادم)، نوعی توسعه‌ی اقتصادی ایجاد کرده است که از نقطه نظر محیطی به‌طور آشکاری ناپایدار است.^(۲۹)

این فقط زمانی است که ملاحظات کارایی اقتصادی را که مورد سرمایه‌داری با در نظر گرفتن کلیه‌ی نقاط قوت شروع می‌شود (من از این پرسش که چگونه

اندازه‌گیری کارایی را باید در هزینه‌های مربوط به محیط به منظور این‌که به سرمایه‌داری مسیری مناسب‌تر از آن‌چه که در غیر این صورت به‌دست می‌آورد ارائه‌کند (استنتاج کرده‌ام)، ارائه می‌کنیم. فروپاشی اتحاد شوروی و بیش‌تر جوامع استالینی دیگر در پایان سال‌های ۱۹۸۰ بسیاری از جریان‌های چپ را به پذیرش این استدلال سوق داده است که - هایک آن را به محکم‌ترین شکل تدوین کرد - یک اقتصاد بازار ضرورتاً برتر از هر شکلی از برنامه‌ریزی سوسیالیستی برای اختصاص کارایی منابع می‌باشد.^(۳۰) در بخش بعدی این موضوع را صریح‌تر مورد بررسی قرار خواهیم داد. در یک مقطع می‌خواهم دو راه حل بنیابین را مورد بررسی قرار دهم که به دنبال حفظ بازار است اما عملکرد آن را به منظور این‌که آن نوع شرایطی را که من معتقدم در اصل ضد سرمایه‌داری ایجاد می‌کند بهتر برآورده سازد. اولین راه حل سوسیالیسم بازار است، یک نظام اقتصادی متناقض که بیش‌تر باب طبع فلاسفه و اقتصاددانان جناح چپ است، اگرچه تا آن‌جا که می‌توانم بگویم آثارشان جایی در جنبش ضد سرمایه‌داری ندارد.^(۳۱) اندیشه‌ی این نگرش این است که اساساً از استثمار سرمایه‌داری رهایی یابد - ظاهرآ مبادله‌ی داوطلبانه ولی واقعاً مبادله‌ای نابرابر بین سرمایه‌داری و کارگر که به عدم بدیل بهتری برای کار به سرمایه‌دار بستگی دارد - ولی بازار را حفظ کند. به عنوان مثال مؤسسه می‌تواند به وسیله‌ی تعاونی‌های کارگری که بر سر فروش محصولات خود در بازار رقابت می‌کنند هدایت شود.

قبل از هر چیز باید متذکر شد که سوسیالیسم بازار کلیه‌ی موانع نا عدالتی‌ها را از بین نمی‌برد، چون‌که افراد به کسب سود یا رنج ادامه می‌دهند برای این‌که عواملی که برای آن نمی‌تواند مسئولیتی را تقبل کند، - توزیع نبوغ طبیعی، به برخی از فعالین اقتصادی قیمت بازاری بیش‌تری از سایرین می‌بخشد.^(۳۲) از یک نگرانی فوری‌تر: آیا سوسیالیسم بازار می‌تواند یک بدیل با ثباتی برای سرمایه‌داری ایجاد کند؟ به نظر تردید‌آمیز می‌آید. در یک فرایند رقابتی فعالین اقتصادی به دنبال به‌دست آوردن امتیازی بر رقبایشان هستند - به عنوان مثال، از طریق ابداعاتی که هزینه‌ها را پایین می‌آورد - که به آن‌ها اجازه می‌دهد به سودی بیش‌تر از متوسط دست یابند. این امتیازات غالباً انباشتی هستند: سود مازاد اجازه می‌دهد، تا

ابتداعات مستمر سرمایه‌گذاری را تقویت کنند که شکافی که وی را از رقبایش متمایز می‌سازد، عمیق‌تر نماید. بدین ترتیب رقابت می‌تواند نابرابری را در یک اقتصاد افزایش دهد به جای آن که آن را به تدریج محو کند. در همین زمان، فشار رقابت نیز می‌تواند نابرابری‌هایی را در درون بنگاه‌های معین ایجاد کند: تلاش برای افزایش بهره‌وری و کاهش هزینه‌ها، می‌تواند توسعه‌ی سلسله‌مراتب مدیریتی را که ویژگی به ظاهر جمعی تولید را کاهش می‌دهد، تشویق نماید. به عبارت دیگر سوسیالیسم بازار همیشه آمادگی برگشت به سرمایه‌داری بازار را دارد؛ به میزانی که طرح‌های سوسیالیسم بازار اقدامات حفاظتی در برابر چنین گرایش‌هایی ارائه می‌کنند، آن‌ها هر چیزی را که به اقتصاد بازار در مفهوم پولانیایی شباهت دارد از بین می‌برند.^(۳۳)

دومین شکل مقایسه بین بازار و درخواست عدالت، دموکراسی و ثبات صرفاً یک شکل کنترل شده‌تر از سرمایه‌داری به نسبت مدل رقابت آزاد آمریکایی - انگلیسی است که توافق و اشنگتن آن را ترویج می‌نماید. به عنوان مثال ویل هاتن یکی از طرفداران سخنور «سرمایه‌داری سهام‌دارانه»، یک مدل رقیب که، از نمونه آلمان و ژاپن پس از جنگ پیروی می‌کند، به منظور تقویت ثبات اقتصادی و هماهنگی اجتماعی، بازار را تنظیم می‌کند.^(۳۴) همان‌طور که در فصل قبل مشاهده شد جناح رفرمیست جنبش ضد سرمایه‌داری از طریق ترکیب احیای اقتدار ملی و همکاری بیش‌تر بین‌المللی از چنین سرمایه‌داری تحت کنترل حمایت می‌کند. پولانی چشم‌اندازی بلندمدت از چنین پیشنهادی را ارائه می‌کند. او استدلال می‌کند که نتایج مخرب لیبرالیسم اقتصادی - که رکورد بزرگ سال ۱۹۳۰ آن را آشکارتر ساخت - واکنشی را به شکل جنبش‌های سیاسی مختلف ایجاد کرد، عمدتاً سوسیالیسم و فاشیسم، که تحت آن نظام اقتصادی با تنظیم قانون برای جامعه متوقف می‌شود، و تقدم جامعه بر آن نظام حفظ می‌شود.^(۳۵) می‌توانیم تجربه‌ی فعلی را به عنوان نقطه‌ی عطف دیگری در همان دوران تاریخی در نظر بگیریم، دورانی که در آن تلاش نئولیبرال برای از بین بردن محدودیت‌های تحمیل شده برای بازارهای خودتنظیم‌گر بین سال‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۶۰ کوششی را برای ایجاد اشکال تازه‌ی تنظیم با منافع تامین اجتماعی برانگیخته است.

حداقل دو نوع سؤال وجود دارد که لازم است زمانی که کارایی مدل‌های بدیل برای سرمایه‌داری را مورد بررسی قرار دهیم مد نظر قرار گیرد. نخستین سؤال به رقابت‌پذیری این مدل‌ها با مرحله‌ی فعلی تحول سرمایه‌داری مربوط می‌شود. ادغام جهانی بازارهای مالی که بهینه‌سازی «ارزش سهام‌داران» را تقویت می‌کند، قبلاً به تضعیف عملکرد سرمایه‌داری‌های سهام‌دارانه‌ی موجود در قاره‌ی اروپا و ژاپن کمک کرده است و اصلاحات نهادی را موجب شده است که آن‌ها را به مدل آمریکایی - انگلیسی نزدیکتر می‌سازد.^(۳۶) این امر بدین معنی نیست که برای دولت‌های ملی امکان دارد هر مخالفتی را با توافق واشنگتن انجام دهند، آن‌گونه که لئوپینچ^(۳۷) زمانی که ادعای حیرت‌انگیزی را به عمل می‌آورد، بیان می‌کند: «هیچ دولتی، البته، نمی‌تواند کنترل بر سرمایه داشته باشد، (سرمایه آمریکایی را غدغن کند)،^(۳۸) داشتن کنترل بر سرمایه در چین به این کشور اجازه داد از بحران شدید مالی سال‌های ۱۹۹۷-۸ آسیا به سهولتی نسبی جان به در برد.^(۳۹) مهم نیست که توانایی‌ی را که دولت - ملت‌ها هنوز در اختیار دارند دست کم گیریم. به‌طور یکسان، هر نوع مبارزه‌ی ملی به‌زودی خود را در برابر مجموعه‌ی بسیار قدرتمندی از نیروهای اجتماعی خواهد یافت که در ساختارهای موجود مالیه‌ی جهانی شده و سرمایه‌گذاری فراملی لانه کرده است و مورد حمایت امریکا و سایر دولت‌های اصلی سرمایه‌داری قرار دارد.

این امر دشوار است که پی ببریم چگونه این مبارزه می‌تواند ادامه یابد اما به عنوان بخشی از جنبش بین‌المللی و از طریق شورش‌های بسیار بزرگ، قبل از هر چیز، سرمایه‌داری نسبتاً انسانی (حداقل در غرب) دوره‌ی کنیزی حاصل دو جنگ جهانی بود، انقلاب روسیه و عواقب استالینیستی‌اش نیز بزرگترین رکود اقتصادی در تاریخ سرمایه‌داری و فاشیسم.

اما، ثانیاً، اجازه بدهید تصور کنیم که یک روایت بین‌المللی از اصلاح‌طلبی تا حدودی پیروز شد و بنابر این جهان وارد دوره‌ی دیگری از سرمایه‌داری کنترل شده گردید. تنها یک احمق می‌تواند برخی از روایت‌های سرمایه‌داری را که انسانی‌تر و منصفانه‌تر از اشکال دیگر هستند انکار کند. قطعاً استانداردهای پایین چند دوره‌ی طلایی گذشته‌ی جوامع طبقاتی، در سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰

سرمایه‌داری لیبرال اروپای غربی و امریکای شمالی، به خاطر تمام‌بی‌عدالتی‌ها و غیر عقلانیت‌شان، به فقیرترین شهروندان زندگی بهتر از آن‌چه که در آغاز قرن بیستم قابل تصور بود ارائه کرده‌اند - اگر چه این نوع زندگی به قیمت خطر مداوم تخریب هسته‌ای در طول جنگ سرد به دست آمد.^(۴۰) اما این امر وضعیت با ثباتی را نشان نمی‌دهد. طبقات اصلی سرمایه‌دار که با بحران بهره‌وری که در اواخر سال‌های ۱۹۶۰ آغاز شده بود، مواجهه شده بودند، به تدریج خود را از محدودیت‌هایی که در دوره‌ی سودآوری بالا و رشد سریع پس از جنگ جهانی دوم کمتر طاقت‌فرسا به نظر می‌رسید نجات دادند. در شمال، نتیجه‌ی در هم ریختگی جزئی سیستم تامین اجتماعی بوده است که به متمدن شدن سرمایه‌داری کمک کرده است و در جنوب، موجب حفظ یک سرمایه‌داری استثمارگر بی‌رحمانه‌تر شده است - هر دو فرایندی را گذراندند که بسیار دور از دست‌یابی به شرایط‌شان بود. شاید بتوانیم، از طریق برخی از تلاش‌های بسیار زیاد، کاری کنیم که محدودیت‌های مدنی به سرمایه‌داری تحمیل شود. اما این راه حل چقدر با ثبات خواهد بود؟ به عبارتی دیگر به نظر می‌رسد، بین ویژگی‌های اساسی سرمایه‌داری - یعنی تکیه‌ی آن بر استثمار نیروی مزدبگیر و پویایی انباشت رقابتی‌اش - و ساختارهای نهادینه‌ای که، به عنوان نتیجه‌ی تضادهای اجتماعی و مصالحه‌ی طبقاتی، محدودیت‌هایی را بر آن اعمال می‌کند، تضاد ذاتی به جای ادامه دادن این تردید بین آزادی مخرب‌ترین گرایش‌های سرمایه‌داری و مهار جزئی آن‌ها آیا بهتر نخواهد بود «نظام بهتری» را جایگزین سرمایه‌داری سازیم؟^(۴۱)

چرا به برنامه‌ریزی نیاز داریم

برنامه‌ریزی: عموماً تصور می‌شود که دوران برنامه‌ریزی سوسیالیستی به عنوان یک نظریه به سر آمده است. با این وجود، بدان نیاز مبرم داریم. به عنوان اولین برآورد، منظورم از برنامه‌ریزی سوسیالیستی، نظامی اقتصادی است که تخصیص و استفاده از منابع به طور جمعی بر شالوده‌ی تصمیم‌گیری دموکراتیک تولیدکنندگان که محور اصلی آن اصل اکثریت است تعیین می‌شود. این نظام اقتصادی فرضی در تقابل با جوامع طبقاتی ماقبل سرمایه‌داری قرار دارد، در این نظام‌ها نیز تخصیص

به طور جمعی از طریق مکانیسم‌هایی که پولانی برشمرده است - بازتوزیع، معامله به مثل، و خانگی - تنظیم می‌شد اما این مکانیسم‌ها، در کل، غیر دموکراتیک بودند و تصمیم‌های اصلی را اریستوکرات‌های زمین‌دار، برده‌داران، رؤسای پدرسالار خانواده و امثالهم اتخاذ می‌کردند. برنامه‌ریزی سوسیالیستی با سرمایه‌داری نیز متضاد است، در سرمایه، تخصیص منابع نتیجه‌ی ناآگاهانه‌ی مبارزه‌ی رقابتی در میان سرمایه‌ها است که به طور مشترک نه جمعی فرایندهای اقتصادی را در اختیار دارند. یک اقتصاد مبنی بر برنامه‌ریزی سوسیالیستی دموکراتیک است اما بدین معنی نیست که همیشه بر اصل اکثریت تکیه کند. موارد بسیاری وجود دارد که در آن سایر روش‌های تصمیم‌گیری مناسب هستند: بخشی از این مفهوم که حقوق فردی بایستی آن حوزه‌هایی را مشخص سازد که افراد قادر خواهند بود دیگران را از مشارکت در تصمیم‌گیری که عمدتاً به آن‌ها مربوط می‌شود مستثنی سازد. به عنوان مثال، همان‌طور که در بخش قبلی دیدیم، یکی از دستاوردهای سرمایه‌داری این بوده است که تثبیت کند افراد از حق انحصاری تصمیم در مورد نوع کاری که باید انجام دهند (حتی اگر در تبدیل این حق به یک واقعیت اجتماعی شکست بخورند) برخوردارند. به نظر من یک نظام اقتصادی سوسیالیستی در مجموع به این حق احترام خواهد گذاشت و در حقیقت آن را تعمیم خواهد داد. (۴۲)

برای آن‌که برنامه‌ریزی سوسیالیستی مؤثر باشد باید در سطح بین‌المللی کارایی داشته باشد. سرمایه‌داری یک نظام جهانی است: مجموعه‌ای از تجربیات تاریخی وجود دارد که نشان می‌دهد ملت - دولت‌ها که می‌کوشند (به عبارت مارگرت تاچر) بازار را بر زمین زنند، در معرض تحریم‌های اقتصادی شدید قرار می‌گیرند - فرار سرمایه، اشکال دیگر انزوای اقتصادی، براندازی سیاسی، و به شکل محدود، اشغال نظامی - که در بهترین حالت شدیداً مصالحه می‌شود و در بدترین حالت کوشش‌هایشان برای ایجاد بدیل‌های نظام مسلط بر باد می‌رود. (۴۳) بنابراین یک چهارچوب اقتصادی بدیل باید در مقیاس بین‌المللی ایجاد گردد. اما، در هر حالت، برنامه‌ریزی به طور مبرم باید مسائل جهانی را مورد توجه قرار دهد. به عنوان مثال، یکی از موضوعات اصلی که با تغییر اوضاع طرح می‌شود این است

که مزایا و معایبی که روش استفاده از منابع نظام اقتصادی فعلی موجب آن شده است، به‌طور بسیار نابرابر توزیع شده‌اند. ایالات متحده، با ۵ درصد جمعیت جهان، ۲۵ درصد منابع‌اش را مصرف می‌کند، در حالی که جنوب، که مصرف سرانه‌ی منابع‌اش خیلی پایین‌تر است، احتمالاً مستقیم‌تر و به‌طور نامساعدتر به‌وسیله‌ی گرمایش جهانی، که این الگوی مصرف منابع ایجاد کرده است، تحت تاثیر قرار می‌گیرند. هرکوشش جدی برای کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای - که به معنای کاهش بین ۵۰ تا ۷۰ درصد پایین سطح نشست در سال ۱۹۹۰ بوده است (سطح معیاری که پروتکل توکیو تعیین کرده بود) - مکانیزم‌های جهانی را که ظرفیت مذاکره دارند و تصمیماتی را که به‌طرز چشم‌گیری برای تغییر تخصیص متداول و استفاده از منابع طی ده‌ها سال الزامی خواهد ساخت. اگر این برنامه‌ریزی نیست، نمی‌دانم چیست.

اما اصل نظریه‌ی برنامه‌ریزی در مقیاس جهانی هدف اصلی را برای یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده برجسته می‌سازد، این نظام تا حد بسیار زیادی مرکزگرا است، که با دخالت‌های زیان‌بخش هم برای کارایی و هم برای دموکراسی همراه است. هدف کارایی را هایک در آنچه که احتمالاً نقد کلاسیک برنامه‌ریزی می‌باشد به مؤثرترین شکل ارائه کرد. او استدلال می‌نماید که بازار از طریق نوسانات قیمت‌های نسبی، یک مکانیسم بسیار انعطاف‌پذیر و تمرکززا را برای انتقال اطلاعاتی که فعالین اقتصادی به منظور دست‌یابی به مؤثرترین وسایل تحقق نیازهای فردی خود لازم دارند، ارائه می‌کند. در مقابل یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده اطلاعات را به سمت بالا، به مرکز انتقال می‌دهد، جایی که کلیه‌ی تصمیماتی که مهم هستند اتخاذ می‌شود. از آن‌جا که اطلاعاتی که در مرکز گردآوری شده است خیلی وسیع، پیچیده و متنوع است که باید پردازش شود، نتیجه‌ی رشد فوق‌العاده بی‌وقفه و آشفته‌گی است.^(۴۴) می‌توان محلی‌گرایی را به عنوان بیان این آرمان در تقابل با جهانی‌سازی سرمایه‌داری و برنامه‌ریزی سوسیالیستی، برای اشکال مرکززا و دموکراتیک همکاری اقتصادی در نظر گرفت.

ترجیح معاملات افقی در میان فعالین اقتصادی که براساس برابری نسبی در مقابل نظام عمودی و از بالا به پایین که آن‌ها از آن دفاع می‌کنند با هم رابطه دارند

یک ویژگی ضروری اقتصاد برنامه‌ریزی است که در اهداف نئولیبرالی و محلی‌گرا بارز است. مقایسه‌ی بازار با گفتگو به وسیله‌ی سن به‌طور بارزی آن را به عنوان یک رابطه‌ی غیر سلسله‌مراتبی، درون - فردی (یا مجموعه‌ای از روابط) نشان می‌دهد. هر دو دیدگاه ارزش پاسخ‌گویی دارند. نخست، سرمایه‌داری واقعاً موجود با خوشه‌ای از معاملات افقی بودن فاصله‌ی بسیار زیادی دارد - «جامعه‌ی شبکه‌ای» که توجیه‌کنندگان معاصرش مورد تحسین قرار می‌دهند^(۴۵) فقط مجموعه‌ای از فعالین ممتاز اقتصادی - به‌ویژه آن‌هایی که در شبکه‌های واقعی که شرکت‌های چندملیتی اصلی و بانک‌های سرمایه‌گذاری را در کنترل دارند، ذی نفوذند - در هر چیزی که شباهت دوری با روابط واقعاً افقی دارد دخالت می‌کنند. بیش‌تر مردم در روابط عمودی سلطه و تبعیت گرفتار هستند. ثانیاً، بدون شک حقیقت دارد که اقتصاد دستوری بوروکراتیک که با «انقلاب استالینی» در اتحاد شوروی در پایان سال‌های ۱۹۲۰ ایجاد شد و به سایر دولت‌های استالینیست بعد از جنگ جهانی دوم انتقال یافت، کاملاً شبیه مرکز برنامه‌ریزی ظاهراً با کفایت ولی واقعاً بی‌کفایتی بود که هاید و طرفدارانش (اگر چه نقد نئولیبرالی برای توضیح علت توسعه‌ی این نظام خاص هیچ فایده‌ای ندارد). تصویر کردند^(۴۶). اما به هیچ معنا از این تجربه‌ی تاریخی نتیجه گرفته نمی‌شود که یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده ضرورتاً باید به همین شکل باشد.

امیدواری به بدیل ممکن برای سرمایه‌داری در اقتصاد برنامه‌ریزی شده‌ای نهفته است که نه به تحمیل عمودی مرکز بلکه به تمرکززدایی، روابط افقی بین تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان قرار دارد. پت دواین^(۴۷) در شرح دفاعیه آلک نواز سوسیالیسم بازار می‌نویسد:

نباید مبارزه‌ی نو را فراموش کرد: پیوندهای افقی (بازار) وجود دارد، پیوندهای عمودی (سلسله‌مراتبی) وجود دارد، آیا ابعاد دیگری نیز وجود دارد؟... هیچ بُعد دیگری در کار نیست - اما پیوندهای عمودی اجباراً سلسله‌مراتبی نیستند، در هر مفهوم اقتدارگرایانه، و پیوندهای افقی الزاماً بر پایه‌ی بازار قرار ندارند، در این مفهوم که همکاری ما قبل از دست نامرئی نیروهای بازار قرار گیرد، هر دو می‌تواند براساس همکاری مبتنی بر گفتگو باشد.^(۴۸)

بر این اساس دواین یک «مدل برنامه‌ریزی دموکراتیک» را... که در آن برنامه‌ریزی شکل فرایند سیاسی همکاری مبتنی بر گفتگو را می‌گیرد و به وسیله‌ی کسانی که از آن‌ها متأثر می‌شود»^(۴۹) پیشنهاد می‌کند. پارامترهای بزرگ اقتصادی - که مسائلی مانند تقسیم منابع در سطح اقتصاد کلان بین افراد و مصرف جمعی، سرمایه‌گذاری اجتماعی و اقتصادی، برنامه‌های انرژی و حمل و نقل، و رجحان‌های محیطی - که در سطح ملی به وسیله‌ی رئیس جمهور منتخب که براساس مجموعه‌ای از برنامه‌های جایگزین تدوین شده به وسیله‌ی متخصصین گردآوری شده است تصمیم‌گیری خواهد شد، قدرت اقتصادی به سازمان‌های هماهنگ‌کننده‌ی مذاکرات برای واحدهای تولیدی انفرادی و بخش‌هایی که در آن نمایندگان نیروی کار، مصرف‌کنندگان، عرضه‌کنندگان، سازمان‌های مربوطه دولتی و گروه‌های ذینفع مربوطه حضور دارند، واگذار خواهد شد.

در مدل همکاری مبتنی بر گفتگو، قیمت‌های نسبی کالا و خدمات در سطحی تنظیم خواهد شد که به واحدهای تولیدی اجازه خواهد داد هزینه‌های‌شان را پوشانند و مازادی را که برای برآوردن تخصیص برنامه‌ریزی‌شده‌ی داده‌های سرمایه‌گذاری لازم است آزاد سازند، اما هزینه‌های اجتماعی که استفاده از منابع طبیعی قابل تجدید و غیرقابل تجدید معرف آن است باید مد نظر قرار گیرد. واحدها یا بخش‌هایی که نتوانند مازاد ضروری را تحقق ببخشند، اجازه‌ی ادامه فعالیت می‌یابند تا نقطه‌ای که سازمان مربوطه تصمیم بگیرد که دادن یارانه از نظر اجتماعی مطلوب خواهد بود. بنابر این اطلاعات لازم برای تصمیم‌گیری متمرکز مؤثر یا غیرمتمرکز به نفع اجتماع بدون توسل به «نیروهای بازار» ایجاد می‌شود...^(۵۰) با ترکیبی از تقاضای از نظر اجتماعی شکل داده شده و قیمت‌های معطوف به هزینه، از یک طرف، و تصمیم‌گیری مبتنی بر منافع از سوی دیگر. در نتیجه، دواین استدلال می‌کند «تشکیلات مذاکره‌کنند، به تصمیمات اقتصادی اجازه خواهد داد آگاهانه هماهنگ شوند، اما بدون دستور اداره‌ی مرکزی، در روشنی موقعیت کلی. اما بر مبنای تمرکززدایی کافی از دانش محلی استفاده‌ی مؤثر ببرند.»^(۵۱)

اگرچه اصول همکاری مبتنی بر مذاکره برای اقتصاد ملی به دقت طراحی شده

بود، ولی طبق نظر دوااین، «این اصول را می‌توان در مورد معاملات اقتصادی بین‌المللی به کار بست - درواقع، با توجه به آنچه که قبلاً گفته‌ام، این نکته حائز اهمیت است که آن‌ها می‌توانند مورد استفاده قرار گیرند. آشکارترین هدف این مدل این است که زمانی که صرف فرایند تصمیم‌گیری می‌شود، به‌ویژه با در نظر گرفتن منافع پیچیده‌ای که در سراسر کشور یا حتی جهان پخش شده بود، دوباره در موارد مشخص سازگار خواهد شد. دوااین می‌نویسد: در جوامع مدرن بخش زیاد و احتمالاً فزاینده‌ای از زمانِ کلِ اجتماع پیشاپیش صرف امور اداری، مذاکره، سازمان‌دهی و راه‌اندازی سیستم‌ها می‌گردد»، اگر چه، «بیش‌تر این فعالیت‌ها... به رقابت بازرگانی و مدیریت تضاد اجتماعی و نتایج از خودبیگانگی که ناشی از استثمار، سرکوب، نابرابری و فرمان‌پذیری می‌باشد، مربوط می‌گردد. او نتیجه می‌گیرد که: دلیل مقدماتی وجود ندارد که تصور کنیم کلِ زمانی که به راه‌اندازی یک جامعه‌ی خودگردان بر پایه‌ی همکاری مبتنی بر مذاکره اختصاص می‌یابد بیش‌تر از زمانی خواهد بود که به اداره‌ی افراد و امور در جامعه‌ی موجود اختصاص خواهد یافت. اما، زمان کل به‌طرز متفاوتی ترکیب خواهد شد، به‌طرز متفاوتی متمرکز خواهد شد و به‌طرز متفاوتی در میان مردم توزیع خواهد شد.^(۵۲)

خوب است که این نکات بیش‌تر مورد تاکید قرار گیرد و تعمیم یابد. نخست، تعداد نسبتاً کوچکی از مردم - رؤسای شرکت‌ها، بانک‌های سرمایه‌گذاری، انواع و اقسام مشاوران - اخیراً مقدار بسیار زیادی از زمان کار خود را صرف گردهمایی‌هایی می‌کنند که در آن تصمیماتی اتخاذ می‌شود که زندگی بیش‌تر انسان‌های روی کره‌ی زمین را شکل می‌دهد. آن نوع برنامه‌ریزی دموکراتیک که مدل همکاری مبتنی بر مذاکره‌ی دوااین ارائه کرده است با انتقال قدرت تصمیم‌گیری - و در نتیجه زمان - به انبوه تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان، به این ساختار سلطه و فرمانبری پایان خواهد داد. ثانیاً، حتی اگر قضیه این باشد این بازتوزیع به این امر منجر خواهد شد که تصمیمات اصلی اقتصادی طولانی‌تر شود، آیا چنین موردی وحشتناک خواهد بود؟ یکی از ویژگی‌های اصلی ماشین حرکت جاودانه‌ی سرمایه‌داری، سرعتی است که با آن کورکورانه به سوی تضادهای مالی، بحران‌های اقتصادی و در بلندمدت، به‌سوی فاجعه‌ی زیست محیطی خواهد راند.

می‌توانیم اندکی آن را کندتر کنیم اما غیرممکن است بگوییم که آیا معرفی چیزی مانند همکاری مبتنی بر مذاکره منجر به سقوط نرخ رشد بلندمدت خواهد شد - بدون آن‌که پس‌اندازی را که تحت چنین مدل تولیدی در نتیجه‌ی بی‌ثباتی اقتصادی و رقابت نظامی از بین می‌رود و سودهایی که از معرفی روش‌های محاسبه‌ی اقتصادی که هزینه‌های محیطی را به‌درستی در نظر می‌گیرد ناشی می‌شود را مورد بررسی قرار دهیم، ثالثاً، مدل دواين را می‌توان برای تضمین چشم‌انداز مناسب برای نوآوری تعمیم داد: می‌توان در سطحی محلی، منطقه‌ای، ملی و بین‌المللی تجدید منابع را که برای آن می‌توان گروه‌های رقابتی را برای به‌دست آوردن حمایت جهت طرح‌های مطلوب پیشنهاد کرد به کنار نهاد. بانک‌های سرمایه‌گذاری، سرمایه‌داران مخاطره‌پذیر و بازارهای سهام اخیراً چنین نقشی را، اما براساس سودهای مورد انتظاری که چنین طرح‌هایی ایجاد خواهند کرد به جای سودهای اجتماعی که می‌توانند به بار آورند، ایفا می‌کنند.

به‌ناگزیر ارزیابی این سودهای بالقوه فرایندی بحث‌برانگیز خواهد بود. افراد خواسته‌ها، برنامه‌ها و ایده‌آل‌های متفاوتی دارند که همیشه به‌سادگی قابل سازگاری نیست، و بنابر این به مسائل بانگ‌رَش‌هایی که علائق خاص آن‌ها تأثیر می‌گیرد، برخورد می‌کنند. دواين می‌نویسد: «اصل اجتماعی هرگز صراحتاً حادثه نیست. اهداف که یکسان می‌شوند، لازم است که در هر سطحی از تصمیم‌گیری به منظور این‌که خودشان تصمیم بگیرند چه چیزی به‌طور دقیق نفع اجتماعی را در هر موقعیتی شکل می‌دهد کنار هم قرار گیرند.»^(۵۳) یک شرط اصلی برای این‌که این فرایند نسبتاً هماهنگ باشد، به توافق بیانجامد یا حداقل به پذیرش عاقلانه و همراه با میل باطنی تصمیم اکثریت از جانب اقلیت بیانجامد، این است که شهروندان به‌طور مساوی از دسترسی به منابع مورد نیاز زندگی که برایش ارزش قائل بودند، برخوردار گردند. این موضوع به آن‌ها اجازه می‌داد که شاید در تصمیم‌گیری‌های داغ و بحث‌برانگیز براساس امنیت وسیع اقتصادی مشارکت کنند، البته با این درک که در مؤسسه‌ی مشترکی که در آن توزیع سودها و مشکلات به‌طور منصفانه تخصیص یافته بود مشارکت نمایند. به عبارتی دیگر، برابری یک اصل صرفاً دستوری نیست که یک جامعه‌ی سوسیالیست باید به دنبال تحقق آن باشد بلکه نیاز

کارکردی چنین جامعه‌ای است.

این‌که چگونه دسترسی برابر به مزایا می‌تواند به تدریج تحقق یابد چیزی است که در بخش بعد بدان خواهیم پرداخت. در این جامی‌خواهم کاربرد مهم هر نوع مدل برنامه‌ریزی تمرکززداء، نظیر مدل دواين، را مورد تاكيد قرار دهم. کارکرد چنین برنامه‌ای صرفاً به تامین جامعه‌ای مساواتی وابسته نیست و به آن کمک نخواهد کرد:

این برنامه مالکیت اجتماعی حداقل مهم‌ترین منابع تولیدی غیرشخصی را نیاز دارد. فرانسيس چس نایس^(۵۴)، کلود سرفاتی^(۵۵) و چارلز آندره اودرای^(۵۶) جنبش ضد سرمایه‌داری را به خاطر طرح نکردن این موضوع که کدام شکل مالکیت با اهداف آن جنبش مطابقت دارد مورد انتقاد قرار داده‌اند:

اجرای مالکیت اجتماعی، جمعی، شهروندی بر شرایط مبادلات بازرگانی در میان افراد، مثل سازمان کار و ارضاء نیازهای مبرم اجتماعی تصور می‌شود. ما بررسی مسائل اشکال مالکیت بر وسایل تولید، ارتباط و مبادله را به عنوان یک پرسش ممنوع متوقف کرده‌ایم پرسشی که بحران و فروپاشی مالکیت دولتی که در سبک بوروکراتیک یا استالینیستی جمعی شده بود، یکبار و برای همیشه از بین رفته است.^(۵۷)

همان‌طور که چس نایس، سرفاتی و اودرای طرح می‌کنند، منافع شرکت‌های اصلی، مفهوم زنده‌ای از اهمیت اشکال مالکیت را - زمانی که لابی مؤسسات بین‌المللی مالی برای حفاظت از حق مالکیت می‌خواهد که دولت‌ها خدمات عمومی را خصوصی سازند، و فرایندهای وسیع‌تر وثیقه‌سازی که هر چیز ممکن را به دارایی‌های قابل فروش مالی بدل می‌سازد، ترویج می‌نمایند - نشان می‌دهد. منطق جهانی سازی سرمایه‌داری عبارت است از کالاسازی، و نتیجه‌ی آن عبارت است از تجزیه‌ی جهان به اجزاء مالکیت انحصاری خصوصی. درک این موضوع دشوار است که چگونه این منطق را می‌توان جایگزین منطقی بر مبنای تعیین دموکراتیک نیازهای مشترک بدون مالکیت همه‌جانبه‌ی اجتماعی منابع تولیدی غیر شخصی ساخت. چگونه می‌توان در مورد تخصیص منابع، تصمیمات دموکراتیکی اتخاذ کرد اگر این منابع، به‌طور کلی، تحت مالکیت خصوصی قرار

داشتند؟ جوهر مالکیت خصوصی این است که این مالکیت به مالک، حق برکناری دیگران از تصمیم‌گیری در مورد استفاده از اقلامی را که در تملکش قرار دارد، می‌دهد. یک اقتصاد برنامه‌ریزی شده‌ی دموکراتیک باید بر مبنای مالکیت اجتماعی باشد.

دو شرط برای این بحث ضروری است: نخست، لازم نیست که کلیه‌ی منابع تولید به مالکیت اجتماعی درآیند. همان‌طور که قبلاً بیان شده است، مردم باید در انتخاب شغل آزاد باشند. علاوه بر این، چشم‌انداز شرکت‌های کوچک باید به‌طور دموکراتیک مورد مذاکره قرار گیرد: تجربه‌ی اسف‌بار جمعی‌سازی در قرن بیستم نشان می‌دهد که اصلاحات ارضی باید غالباً، حداقل در وهله‌ی اول، شکل گسترش مالکیت دهقانی بگیرد.^(۵۸) ثانیاً طرفداری از مالکیت اجتماعی دفاع از اشکال بوروکراتیک مالکیت دولتی نیست که عموماً در قرن بیستم به عنوان بدیل سرمایه‌داری در نظر گرفته می‌شد. چس نایس، سرفاتی و اودرای به‌درستی تاکید می‌کنند که: «مالکیت اجتماعی نوعی شیادی است اگر با اشکال مدیریت و نظارت واقعی جمعی و دموکراتیک همراه نباشد.»^(۵۹) اما اساس مدل برنامه‌ریزی سوسیالیستی که در این جا مطرح شده است گسترش بنیادی دموکراسی از دو جهت می‌باشد: نخست، فرایند اقتصادی امروزه موضوع تصمیم‌گیری جمعی خواهد بود، و ثانیاً تصمیم‌گیری خود تصمیم‌گیری براساس همکاری مبتنی بر مذاکره، تمرکززدا خواهد بود. این تغییرات به شعار «دموکراسی مشارکتی» معنی خواهد داد و بدین وسیله گرایش به سوی کناره‌گیری شهروندان را از سیاست که ویژگی نگران‌کننده‌ی دموکراسی‌های نئولیبرال فعلی را دارد بی‌اثر می‌سازد.^(۶۰)

طبیعتاً این طرح مختصر تنها برخی از ویژگی‌های اصلی اقتصاد برنامه‌ریزی شده‌ی سوسیالیستی را نشان می‌دهد و بسیاری از پرسش‌های مهم را بی‌پاسخ می‌گذارد. با این وجود، از مفاهیم بدیل اصلی که در جنبش ضد سرمایه‌داری، محلی‌گرایی و تجارت منصفانه وجود دارد، به‌نظر برتر می‌آید. به عنوان یک اصلاح در مقیاس خرد، ممکن است تجارت منصفانه برای گروه‌های ویژه‌ی تولیدکنندگان جهان‌سومی سودآور باشد - اگرچه، در آن جا کالاهای اولیه بیش از اندازه تولید می‌شوند و موفقیت یک کشاورز به ضرر کشاورز دیگر است. علاوه

بر این، همان‌طور که نااومی کلاین بیان کرده است «مبارزات بازار جهانی کار به قدری گسترده است که با منافع مابه‌عنوان مصرف‌کننده نه تعریف می‌شود و نه محدود.»^(۶۱) در سوپرمارکت محله‌ام امروزه می‌توانم موز یا قهوه با مارک (تجارت منصفانه) فیرترید را بخرم، اما به عنوان یک مصرف‌کننده‌ی معین، زمان یا منابع برای این‌که مطمئن شوم این کالاها تحت شرایطی که جنبش تجارت منصفانه تعیین کرده تولید شده‌اند یا نه را ندارم. نشان دادن مسائل مربوط به بی‌عدالتی جهانی، راه حل جمعی می‌طلبد نه فردی. استراتژی‌های محلی که تا مقیاسی جهانی گسترش یافته است می‌تواند یکی از دو راه را پیش گیرد. یک راه، که کالین هینز از آن دفاع می‌کند، به عنوان مثال عبارت است از بهینه‌سازی خودکفایی ملی و به حداقل رسانیدن تجارت دوربردی،^(۶۲) این امر گسستی را بیش از آن‌که سرمایه‌داری، همان‌طور که دیده‌ایم، از زمان تجارت فواصل دور که صدها سال جوامع انسانی به کار می‌برده‌اند، نشان می‌دهد. علاوه بر این، این جریان، در اصل ظرفیت‌های تولیدی را که امروزه به یمن توسعه‌ی اقتصاد جهانی از آن برخورداریم نادیده می‌گیرد. اما چرا باید روابط اقتصادی بین‌المللی را به عنوان نوعی تقدم ناخواسته در نظر گرفت؟ بدون تردید این موضوع که کشاورزان زیمبابوه‌گل‌ها و نخود فرنگی شیرین را برای صادرات تولید می‌کنند، زمانی که مردم محلی در گرسنگی به سر می‌برند، شرم‌آور است. اما، به همان اندازه، چرا باید تولیدکنندگان محلی در برابر نوسانات هوا و بیماری که سرنوشت اجتناب‌ناپذیرشان در دوران ماقبل مدرن بود بازهم آسیب‌پذیر باشند؟ ظرفیت‌های تولیدی موجود ما (از آن‌هایی که می‌توانیم بر آن اساس توسعه دهیم حرفی نمی‌زنیم) وسائلی را در اختیار می‌گذارد تا نابرابری‌های ناخالصی را که جهان معاصر را به چنین ورطه‌ی اسفباری سوق داده است نشان دهیم. نباید به راحتی آن‌ها را کنار بگذاریم.

به عنوان جایگزین، تجارت منصفانه، وقتی به عنوان چهارچوب یک نظام بین‌المللی برخورد می‌شود، ممکن است با مدل همکاری مبتنی بر مذاکره که در این بخش مورد بحث قرار داده‌ام نزدیکی‌هایی داشته باشد. مایکل بارت براون، به عنوان مثال، شورای اجتماعی را در نظر می‌گیرد که «پیوندهای افقی» را برای

مبادله‌ی کالاها و خدمات شکل می‌دهد. بنابر این قراردادها و قیمت‌ها، موضوع مذاکره در مورد کیفیت و خدمات بین نمایندگان کارگران، گروه‌های خانگی، و مقامات محلی منتخب در سطح منطقه خواهد بود. سازمان‌های نمایندگی و ملی و بین‌المللی «پارامترهای عمومی تخصیص منابع» را تنظیم خواهند کرد، اما جوامع و مناطق، سنگپایه‌های واقعی تمرکززدایی از قدرت و به عنوان گروه‌های هم‌پوشانی شبکه‌های تجارت منصفانه را شکل می‌دهد. بارت براون تاکید می‌کند که «نمی‌توان گفت این شبکه‌های تجاری مؤثر و رقیب هستند اگر نتوانند قیمت‌های خود را تنظیم کنند و سرمایه‌گذاری‌های خود را انجام دهند.»^(۶۳) اما تصویری که او نقش می‌زند تصویری است که فرایند مذاکره میان فعالین جمعی را که معیار موفقیت، حتی‌الامکان، به جای به حداکثر رسانیدن سوددهی باشد، برآوردن نیازهای شرکت‌کنندگان خواهد بود را نشان می‌دهد.

چنین نظام اقتصادی به وضوح با اقتصاد خودتنظیم‌گر بازار که مورد انتقاد مارکس و پولانی قرار گرفت به‌طرز بنیادینی اختلاف دارد. زمانی که مبادلات بازار به‌طور سیستماتیک از فرایند تصمیم‌گیری دموکراتیک پیروی می‌کند، فرایندی که مطالبات ضروری آن را موجب می‌گردد، حتی اگر قیمت‌ها و پول همچنان به عنوان ابزارهای حسابداری سنتی نقش ایفا کنند، دلیل چندانی وجود ندارد که نظام حاصل را اقتصاد بازار بنامیم. معایب سرمایه‌رانه با نجات بازار بلکه با تغییر آن می‌توان از بین برد.

برنامه‌ی انتقالی

برنامه‌ریزی سوسیالیستی، که در راستای چیزی مانند آن‌چه که خطوط کلی آن را پت دواین در مدل همکاری مبتنی بر مذاکره طرح‌ریزی کرده بود، هم عملی است و هم بدیل مطلوبی برای سرمایه‌داری به حساب می‌آید. اما تا رسیدن به آن راه دوری در پیش داریم. درواقع، برنامه‌های نئولیبرالی توافق‌اشنگتن ما را به مسیر مخالفی سوق می‌دهد، به سوی جهانی که هر چیز در آن اسفنجی است، کالایی که برای کسب سود خرید و فروش می‌شود. بنابر این جنبشی که به دنبال بازگرداندن این روند است، باید مبارزات توده‌ای را برای مطالبه‌ی وسایلی که هم

مداوای بلافاصله ارائه می‌کند و هم به تدریج منطق اجتماعی متفاوتی را عرضه می‌نماید، سازمان دهد. پیشنهادهای زیر بیش تر در حال و هوای بحث و گفتگو منظور شده است تا برنامه‌ای کمال یافته:

● **الغای فوری دیون جهان سوم:** یکی از بارزترین علائم عدالت که اخیراً غالب می‌شود این واقعیت است که برخی از تهیدست ترین کشورهای جهان مجبور می‌شوند بخش زیادی از درآمدهای خارجی خود را صرف بازپرداخت دیون به برخی از ثروتمندترین مؤسسات جهان، بانک‌ها و دولت‌های شمال نمایند، طرح «بخشش دیون» گروه ۷ که به ویژه به وسیله‌ی گوردن براون، وزیر خزانه‌داری انگلیس، دنبال می‌شود یک ترفند اساسی است، چون این طرح «بخشودگی» را مشروط به پذیرش «اصلاحاتی» که بیش تر دستور کار نئولیبرالی بود می‌ساخت، تقاضا برای لغو فوری و بدون قید و شرط دیون جهان سوم به پیدایش جنبش ضد سرمایه‌داری کمک کرد و این جنبش تا تبدیل به ضرورتی مبرم، ادامه یافت.

● **معرفی مالیات تو بین در مورد معاملات ارزی بین‌المللی:** الغای دیون فقط نخستین گام برای نشان دادن وضعیت اسفبار جنوب بود: این امر منابع نوینی را برای ترویج توسعه از نوع درست آن ایجاد نخواهد کرد. یکی از جذابیت‌های مالیات تو بین این است که می‌تواند میزان قابل ملاحظه‌ای از بازتوزیع را از شمال به جنوب ایجاد کند. برخی از اشکال مؤسسات بین‌المللی برای سازمان‌دهی این موضوع لازم خواهد بود، چون که در غیر این صورت حجم درآمدها در اقتصادهای پیش‌رفته باقی خواهد ماند؛ جایی که بیش‌ترین معاملات ارزی رخ می‌دهد. معرفی مالیات به تدریج تا حدی نظارت سیاسی بر بازارهای مالی را حفظ می‌کند. اما در مورد اثر آن نباید اغراق کرد. برونو ژتین^(۶۴) و سوزان دبرونهاف^(۶۵) می‌گویند: دو محدودیت آشکار در مورد مالیات تو بین وجود دارد، اول این‌که این مالیات حملات بورس بازی را بر یک ارز معین مستوقف نمی‌سازد. و ثانیاً مسائلی را که در نتیجه‌ی از بین رفتن سیستم پولی بین‌المللی قبلی به وجود آمد از بین نمی‌برد و این واقعیت که چیزی جانشین آن نشده است.^(۶۶) به دلیل همین محدودیت‌ها است که بیش تر تحولات سیستماتیک بلندپروازانه تر که در فصل قبل به اجمال مطرح شد لازم است، اما مالیات تو بین یک اصلاح

ارزشمند، هم به عنوان یک مکانیسم بالقوه برای بازتوزیع جهانی و هم به خاطر نقش آن در تمرکززدایی از بازار و نشان دادن این نکته که فرایندهای اقتصادی را می‌توان از نظر سیاسی نظارت کرد، می‌باشد.

● حفظ کنترل‌های سرمایه: حقوق بین‌الملل همچنان به دولت‌ها اجازه می‌دهد که تحت موافقتنامه‌ی سال ۱۹۴۴ برتون وودز کنترل را اعمال کنند که صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی را پدید آورد، اما این مؤسسات امروزه هر چیزی را که برای اعمال فشار بر دولت‌ها برای دنبال کردن نمونه‌ی اقتصادهای پیشرفته از اواخر سال‌های ۱۹۷۰ ممکن است انجام می‌دهند و از نظارت بر سرمایه چشم می‌پوشند. معرفی دوباره‌ی آن‌ها به دولت‌ها اجازه خواهد داد کنترل‌هایی را بر جریان ورودی و خروجی سرمایه - نیروی محرک اصلی در پشت «بحران‌های مالی» بازارهای در حال ظهور دهه‌ی گذشته یا غیره - اعمال کنند. فقط کارایی آن‌ها محدود خواهد بود: به عنوان مثال، بریتانیا از مجموعه‌ای از بحران‌های ارزی شدید، در طول دوران پس از جنگ علیرغم قدرت دولتی برای تنظیم حرکت‌های سرمایه (که دولت تاجر در سال ۱۹۷۹ آن را رد کرد) رنج خواهد برد. اما کنترل‌های سرمایه، مانند مالیات توبین، به تدریج درجاتی از کنترل بازارهای مالی را، در این مورد در سطح ملی، تثبیت خواهد کرد.

● معرفی درآمد اساسی جهانی: با این وجود، اساس قدرت سرمایه در کنترل تولید آن قرار دارد، نه در بازارهای مالی. یکی از جذابیت‌های این نظر که به هر شهروندی به عنوان یک حق باید مجموعه‌ای از درآمد اصلی تعلق گیرد، حداقل در سطحی که به آن‌ها اجازه دهد نیازهای شناخته شده‌ی اجتماعی اساسی خود را برآورده سازد، این است که بتواند به رهایی کارگران از دیکتاتوری سرمایه کمک نماید. چنین درآمد اصلی به گونه‌ای بنیادین قدرت چانه‌زنی بین کار و سرمایه را تغییر می‌دهد، چون کارگران بالقوه امروزه در موقعیتی قرار خواهند گرفت، اگر در صورت انتخاب، بدیل‌هایی را برای پرداخت حقوق کارکنان دنبال کنند. علاوه بر این، از آن‌جا که کلیه‌ی شهروندان همان درآمد اصلی را دریافت خواهند کرد (شاید با برخی تعدیلات به خاطر عوامل بازدارنده‌ی اقتصادی مانند سن، از کار افتادگی و کودکان تحت تکفل) معرفی آن گام مهمی در جهت تثبیت

برابری در دسترسی به مزایا خواهد بود.

● **کاهش هفته‌ی کاری:** رشد آرام در ربع قرن گذشته به شرایطی منجر شده است که در آن، حتی از طریق کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، کار بیش از اندازه و بطالت اجباری با یکدیگر همزیستی دارند. برای هر دو طرف این رابطه، چنین وضعیتی مخرب و بیهوده است. کاهش قابل توجه کار هفتگی - مثلاً هفته‌ای سی ساعت در اقتصادهای پیشرفته، به توزیع عادلانه‌تر کار با افزایش نرخ اشتغال منجر خواهد شد. طرفداری از این تقاضا به معنای پذیرش آن‌چه که اقتصاددانان ارتدوکس «تن‌بارگی نیروی کار» می‌نامند، طبق آن فقط مقدار محدودی از کار وجود دارد که برای همه وجود دارد نمی‌باشد. کاهش هفته‌ی کاری، نباید بهره‌وری را کاهش دهد و می‌تواند به اعتبار کاهش بعدی نرخ بیکاری با بازده بیش‌تری همراه باشد. مزدبگیران می‌توانند از هفته‌ی کاری کوتاه‌تری نه صرفاً برای فعالیت‌های اوقات فراغت بلکه برای مشارکت در فرایندهای تصمیم‌گیری که یک اقتصاد مبتنی بر مدیریت جمعی نیاز خواهد داشت شرکت، کنند.

● **دفاع از خدمات عمومی و ملی کردن دوباره‌ی صنایع خصوصی** شده: انگیزه‌ی نئولیبرالی برای خصوصی‌سازی خدمات عمومی را نمی‌توان به وسیله‌ی چند ملاک خنثای کارایی توجیه کرد - به وسیله‌ی «آن‌چه که کار می‌کند» آن‌گونه که تونی بلر از دعوی آن هرگز خسته نمی‌شود. خصوصی‌سازی به نفع ائتلاف سیاستمداران، بانکداران سرمایه‌گذار و مدیران شرکت‌هایی که از دو جا سود می‌برند، از فرایندی که از طریق آن دارایی‌های عمومی به بازار سرازیر می‌شود و از شرایط خدمات خصوصی‌سازی شده باهدف حداکثرسازی «ارزش سهام» می‌باشد.^(۶۷) فاجعه‌ای که در سیستم راه آهن بریتانیا از زمان خصوصی‌سازی آن تحت حکومت توری‌ها به وجود آمد تضاد بین سود خصوصی و منافع اجتماعی را به طور برجسته‌ای نشان می‌دهد، حتی دولت بلر، که به طور جزم‌گرایانه از توافق واشنگتن متابعت می‌کرد، مجبور شده است به حمایت گسترده‌ی جامعه از ملی‌سازی دوباره‌ی خط آهن با مجبور ساختن شرکت ریل تراک (که مالک روستاها و ساخت‌های خط آهن است) به مدیریت تصفیه، موافقت نماید. پیش‌فرض این خواهد بود که صنایع خصوصی‌سازی شده باید به مالکیت عمومی

بازگردانده شود. در ضمن در برابر «اصلاحات» نئولیبرالی خدمات عمومی، که عموماً به معرفی مکانیسم‌هایی که نیروهای بازار را به حوزه‌ی آمادگی اجتماعی شبیه‌سازی می‌کند، معمولاً از طریق فرایند مرکزگرایی بوروکراتیک که یادآور اقتصاد دستوری استالینیستی است باید مقاومت کرد. دفاع از بخش عمومی موجود به هیچ‌رو با پیدا کردن اشکال بدیل برای مالکیت دموکراتیک اجتماعی ناسازگار نیست.^(۶۸)

● مالیات‌بندی پیشرو بر خدمات مالی عمومی و بازتوزیع ثروت و درآمد: یک ویژگی دوره‌ی نئولیبرال، تغییر از مالیات مستقیم به مالیات غیر مستقیم بوده است، و کاهش عمومی در مالیات متعلق به شرکت‌ها و ثروتمندان. اثر این کار افزایش سهم مالیات پرداختی توسط تهیدستان که در همان زمان (به دلیل کاهش هزینه‌های مصرفی و اصلاحات بازار) از خدمات عمومی که به تامین مالی آن کمک کرده بودند کمتر سود می‌برند، می‌باشد. نرخ‌های بالاتر مالیات مستقیم - بالاتر از همه مالیات بر درآمد پیشرفته - به ارائه‌ی خدمات عمومی با منابعی که به وسیله‌ی برنامه‌های نئولیبرالی در مضیقه قرار گرفته‌اند، می‌باشد. علاوه بر این، این تغییر مالیات اعمال شده که رفاه بهتر را با شرکت دادن سهم بسیاری‌تر از درآمد و ثروتشان ملزم می‌سازد، برابری اقتصادی و اجتماعی به مراتب بیش‌تری را ترویج خواهد کرد.

● الغای کنترل مهاجرت و گسترش حقوق شهروندی: یکی از وقیحانه‌ترین تضادهای نئولیبرالیسم این است که این نگرش، تحرک جهانی سرمایه را ترویج می‌کند در حالی که تحرک نیروی کار را محدود می‌سازد. نیروی کار از نظربین‌المللی کمتر از آن میزانی که در نخستین دوره‌ی جهانی سازی لیبرال یک قرن پیش تحرک داشت، تحرک دارد.^(۶۹) در نتیجه، ما با حضور دهشت‌آور کشورهای ثروتمند مواجه هستیم که موانع به مراتب بیش‌تری را بر سر راه دوزخیان زمین که به دلیل فلاکت‌های ناشی از بی‌عدالتی، فقر و جنگ که علت غایی آن‌ها نظام اقتصادی موجود می‌باشد به کشورهای شمال پناه می‌آورند، ایجاد می‌کنند. آزار پناه‌جویان و محکوم کردن آن‌ها به مراکز نگهداری خصوصی در دفاع از حقوق بین‌المللی در بسیاری از کشورهای OECD به یک افتضاح اخلاقی بدل

می شود، که استرالیا سرکرده‌ی آن است و دیگران حریصانه از آن پیروی می کنند. اگر در جهانی جهانی شده زندگی می کنیم، همان طور که کلیشه ها می گویند، آزادی حرکت در اکناف آن باید حقی جهانی باشد به جای آن که حرکت نامحدود نسبی یکی از مزایای شهروندان کشورهای ثروتمند باشد. این امر همچنین این نتیجه را دارد که حق شهروندی نباید موروثی باشد، و به نتیجه‌ی حقوقی دوره‌ی رقابت بدل شود. چنین حرکتی واقعیت تحرک بین المللی را (به رغم کوشش دولت ها در محدود کردن آن) از طریق قادر ساختن مردم به مشارکت در فرایند سیاسی کشوری که برای زندگی انتخاب کرده اند، تصدیق خواهد کرد. این روند همچنین به بی عدالتی شرم آوری که در کشورهای نظیر آلمان، جمعیت بسیار زیاد مهاجرین در نتیجه‌ی آن علیرغم اقامت طولانی مدت یا تولد در آن جا محروم شده اند، پایان بخشید. (۷۰)

● برنامه‌ای برای پیشگیری از فاجعه‌ی محیطی: جدی ترین تهدید بلندمدت برای نوع بشر و کره‌ی زمین ناشی از فرایندهای تخریب محیطی است که انباشت نامحدود سرمایه آن را ایجاد کرده است. بررسی شماره‌ی ۳ محیط جهانی سازمان ملل، که در مه سال ۲۰۰۳ منتشر شد، چهار سناریو را برای نسل بعدی مشخص می سازد. دو سناریو نزدیکترین ارتباط را با ترتیبات فعلی جهانی دارند - اول بازار و دوم امنیت - که در طول دوره ۲۰۰۲-۳۲ فرایند تخریب را که قبلاً آغاز شده است، شتاب می بخشند. (۷۱) جلوگیری از تحقق این آینده‌ی وحشتناک، تجدید نظر سیستماتیک رجحان ها را الزامی می سازد. این موضوع برنامه‌ای را می طلبد که در جای خود، در میان بسیاری از سنجه‌های دیگر، پذیرش بین المللی اهداف قابل اجرا را برای کاهش شدید تصفیه‌ی گلخانه‌ای، سرمایه گذاری عمومی در مقیاس وسیع در تولید و توزیع انرژی قابل تجدید و توسعه‌ی حمل و نقل عمومی ارزان قیمت، و بازسازی ساختار بلندمدت تر جوامعی که به طور فزاینده‌ای شهری می شوند، به منظور انتقال الگوهای فعلی سکونت و توزیع براساس وابستگی در حال رشد به احتراق داخلی موتور مطالبه می نماید.

● از بین بردن مجتمع های نظامی - صنعتی: بعد از پایان جنگ سرد معلوم

شد که کاهش هزینه‌های نظامی جهانی در حال نوسان است. در سال ۱۹۹۹ هزینه‌های تسلیحاتی برای اولین بار به نسبت سال ۱۹۸۸ افزایش یافت. احتمالاً جنگ طلبی جرج دبلیو بوش، این گرایش را تقویت می‌نماید: بودجه‌ی ژانویه ۲۰۰۲ دولت پیشنهاد کرد هزینه‌ی دفاعی تا ۱۲۰ میلیارد دلار طی پنج سال بعد افزایش یابد.^(۷۲) کلود سرفاتی برخی از ویژگی‌های اصلی فرایند گسترده‌تر «جهانی‌سازی تسلیحاتی» را که این آمارها علائم آن هستند برمی‌شمرد: تغییر شرایط تولید اسلحه و نقش اصلی که سرمایه‌ی مالی در آن جا ایفا می‌کند، ادغام فزاینده‌ی فن‌آوری‌های خدماتی و نظامی، تکثیر انواع سلاح کشتار جمعی (شیمیایی، و باکتریولوژی) که گسترش ساده‌تر آن‌ها در نظامی‌سازی کره‌ی زمین در آغاز قرن بیست و یکم خطرات شدیدی را به وجود می‌آورد. این خطرات به هیچ وجه فعالیت‌های دولت‌های پیشرفته‌ی سرمایه‌داری را محدود نمی‌کند.^(۷۳) یک نتیجه‌ی جنگ در افغانستان عبارت بود از برانگیختن تضاد میان دو قدرت هسته‌ای جنوب آسیا: هندوستان و پاکستان. اما فایننشال تایمز گزارش داد که: در حالی که جامعه‌ی بین‌المللی خواهان محدودیت مرز هند - پاکستان می‌باشد، دولت‌های تحت امر انگلستان و آمریکا به لطائف‌الحیل متوسل می‌شوند، توگویی که هرگز پیش از این سهمی در بودجه‌ی تسلیحاتی در حال رشد هند نداشته‌اند. در میان بازدیدکنندگان از دهلی‌نو، که حدود ۵ میلیارد دلار مصرف سالانه‌ی هند در مورد سخت‌افزار نظامی بود، وزیر امور خارجه‌ی بریتانیا، جک استرو و رئیس ستاد مشترک آمریکا ژنرال ریچارد لیزر حضور داشتند.^(۷۴) هزینه‌های نظامی که در نتیجه‌ی رقابت ژئوپلیتیکی در سطح جهانی و منطقه‌ای به وجود آمده است، خطر تخریب وحشتناکی را دارد، این موضوع همچنین نشان می‌دهد مقدار بسیار زیادی از منابع از مصارف ارزشمند اجتماعی منحرف می‌شوند.

در پاسخ به این مجموعه مسائل بار دیگر برنامه‌ای را در جای خود الزامی می‌سازد که اعمال ناتو، خلع سلاح هسته‌ای جهانی، کاهش شدید بودجه‌های تسلیحاتی، و خلع سلاح عمومی تر جهانی، حمایت عمومی از تبدیل صنایع نظامی به اهداف غیرنظامی را متضمن است.

● دفاع از آزادی‌های مدنی: حتی پیش از ۱۱ سپتامبر، برخی از دولت‌های

غربی (عمدتاً دولت بریتانیا) قانونی را مطرح کردند که می‌تواند برای مجازات معترضان صلح‌آمیز به عنوان تروریست مورد استفاده قرار گیرد. «جنگ با تروریسم» حمله‌ی به مراتب گسترده‌تر به آزادی‌های مدنی را مشروعیت بخشیده است، و در امریکا تا دستگیری و اخراج دلبخواهی خارجی‌ان بدون ارجاع به دادگاه و مسئولیت‌شان برای مجازات به خاطر تروریسم به وسیله‌ی کمیسیون‌های نظامی که طبق فرمان رئیس جمهوری اجازه داشتند آن‌ها را به مجازات مرگ محکوم کنند - که به مراتب استاندارد‌هایشان نازل‌تر از امتیازات دادگاه‌های مدنی بود - تعمیم یافت. بدین ترتیب جنبش ضد سرمایه‌داری باید، به خاطر خود، و همچنین به دلیل این‌که مبارزه برای تضعیف حقوق شهروندی را که ویژگی مهم دوره‌ی «حاکمیت دموکراتیک» است از آزادی‌های مدنی دفاع کند.

فهرست این مطالبات بسیار گویا است. سایرین می‌توانند برنامه‌های وسیع‌تر و خیالی‌تر را ارائه دهند، و برنامه‌ای که در این جا طرح شده است بدون تردید به میزان قابل توجهی نگرانی‌های روشنفکران و فعالین شمال را منعکس می‌سازد. اما این موضوع هم احمقانه و هم گزافه‌گویانه خواهد بود که در لندن بنشینیم و سعی کنیم، فرضاً، برنامه‌ای را که وضع اسفناک دهقانان بی‌زمین برزیلی را نشان می‌دهد ارائه نماییم. دو ویژگی این برنامه از اهمیت عمومی‌تر برخوردارند: نخست، مطالباتی که در فوق فهرست شد، عموماً بر روی دولت‌هایی متمرکز است که یا به صورت منفرد عمل می‌کنند یا جمعی. این موضوع این واقعیت را نشان می‌دهد که، اثر جهانی‌سازی هر چه باشد، دولت‌ها هنوز مؤثرترین مکانیسم‌ها در جهان می‌باشند، چون‌که در حال حاضر برای دستیابی به اهداف مورد توافق جمعی انتقال منابع را شکل می‌دهند. تشخیص این مطلب به معنای زیر پا گذاشتن همه چیز نیست، که قبلاً در مورد محدودیت‌های هر نوع استراتژی سیاسی که ملت دولت را به عنوان وزنه‌ی متقابل با سرمایه‌داری جهانی می‌شناسد. دولت‌ها بخشی از نظام سرمایه‌داری هستند، نه قدرت مقابل آن. اما دولت‌ها، برای آن‌که حداقل تا حدی به جلب رضایت شهروندان خود وابسته‌اند، در برابر فشار از پایین شکننده هستند. در نتیجه جنبش‌های توده‌ای می‌توانند اصلاحات در آن‌ها ایجاد کنند. اما، درک این مطلب مهم است که چنین موافقت‌هایی نه از طریق مذاکرات با دولت‌های به

ظاهر همدرد، بلکه از طریق مبارزات توده‌ای پیروز خواهد شد. اصلاحاتی که در بالا طرح شد، با منطق سرمایه مخالف است. این اصلاحات فقط به وسیله‌ی جنبشی که استقلال سیاسی‌اش را تقویت می‌کند و این‌که، به اعتبار نقش اصلی که طبقه‌ی کارگر متشکل در آن ایفا می‌کند، پیروز گردد و به زور از سیستم امتیاز بگیرد. جنبش ضد سرمایه‌داری نباید از طرح مطالبات از دولت‌ها بهراسد اما باید استقلال خود را نسبت به آن‌ها تقویت کند.

گفتن از عمل ساده‌تر است، ممکن است برخی بگویند، همکاری با دولت‌ها برای انجام اصلاحات به راحتی می‌تواند منجر به ادغام جنبش شود. این پدیده به اندازه‌ی کافی خطری واقعی است. بلندپروازی اصلاح طلبانه به عنوان یک استراتژی سیاسی این است که این جنبش هم مبارزه با سیستم و هم وسیله‌ای که حاوی این مبارزه است را نشان می‌دهد. راه ساده‌ای برای دور زدن این مسئله وجود ندارد. امتناع از دنبال کردن هر نوع اصلاحات جزئی به خاطر ترس از آلودگی شرایط موجود، همیشه یکی از علائم اولیه‌ی فرقه‌گرایی سیاسی و جزم‌گرایی بوده است. اما در این جا دومین ویژگی برنامه که در فوق مطرح شد ارزشی ندارد. همان‌طور که قبلاً بیان کرده‌ام کلیه‌ی مطالباتی که فهرست شده‌اند مستقیماً در تقابل با موافقت نخبگان نئولیبرال می‌باشد. حتی معتدل‌ترین - مثلاً انتقال از مالیات مستقیم به غیرمستقیم - دیدگاه این اجماع نظر، صراحتاً غیرواقع‌گرایانه است. با همه‌ی این مسائل این مطالبات صرفاً آرزوهایی نیستند که از بالا افتاده باشند. آن‌ها واکنش‌هایی را نسبت به واقعیت‌های موجود نشان می‌دهند و جنبش‌های موجود آن‌ها را طرح کرده‌اند. در همین زمان، گرایش این مطالبات، تضعیف منطق سرمایه است. به عنوان مثال، معرفی درآمد مستقیم جهانی در یک سطح نسبتاً زیاد، شدیداً کارایی فعلی بازار کار را به خطر می‌افکند، و در نتیجه یکی از شرایط اصلی استثمار سرمایه‌داری را از بین می‌برد. به عبارت دیگر، ضرورتاً برای دلایل صریح ضد سرمایه‌داری تدوین نشده است، این مطالبات از پویایی ضد سرمایه‌داری صریحی برخوردار هستند. آن‌ها چیزی هستند که تروتسکی مطالبات گذرا (انتقالی) نامید، اصلاحاتی که از واقعیات مبارزات موجود پدیدار می‌شوند، اما کارکردشان در شرایط فعلی روابط اقتصادی

سرمایه‌داری را به مبارزه خواهد کشید.

بنابر این یک جنبش برای دستیابی به تحقق جزئی چنین برنامه‌ای، فرض می‌کنیم، به وسیله‌ی یک دولت - ملت خاص با یک وضعیت نامعلومی مواجه خواهد شد. با تمام احتمالات، حتی این موفقیت‌های محدود به‌طور قابل ملاحظه‌ای در کارکرد سرمایه‌داری در کشور مورد بحث اختلاف ایجاد کرده و باعث خسارت‌های بعدی اقتصادی از طریق مکانیسم‌هایی مانند فرار سرمایه، خروج ارز و رشد سریع نرخ تورم گردیده است. جنبش از طریق برخورد دوباره و شاید هم همکاری در حفظ «اعتماد» به قیمت، در کل زمان، انصراف از اصلاحات که پیروز شده بود و تجدید حیات نظامی که به دنبال اصلاح آن بود می‌تواند واکنش نشان دهد. به عنوان جایگزین، جنبش می‌تواند در مواجهه با رشد مقاومت از جانب سرمایه‌ی محلی و بین‌المللی که به‌طور فزاینده‌ای نه فقط در قالب تحریم‌های اقتصادی بلکه در قالب تلاش‌های مادی برای نابودی آن با قدرت پیش برود (گاهی اوقات انتخابی وجود ندارد، مثل تجربه دولت متحد خلقی در شیلی در سپتامبر سال ۱۹۷۳ نشان می‌دهد، حتی جنبشی که می‌کوشد عقب‌نشینی کند را نیز می‌تواند از بین ببرد). در اصل پیش‌روی سریع، تقبل انقلاب خواهد بود: به عبارت دیگر تشدید مقاومت بنیادی، در برابر اصلاح اساسی تنها پیامدهای با ثبات را زمانی که یک گسست جزئی در منطق سرمایه اتفاق افتاده است ایجاد می‌کند یا عکس این اصلاحات (شاید هم ضد انقلاب که عقبه‌ی زمان را به میزان قابل توجهی به عقب باز می‌گرداند، همان‌طور که، به عنوان مثال، واکنش نئولیبرالی نسبت به شورش‌های سال‌های ۱۹۶۰ و اوایل ۱۹۷۵ انجام داد) یا معرفی منطق اجتماعی کاملاً متفاوت - به عبارتی دیگر انقلاب. اما گزینه‌ی بعدی انقلاب خواهد بود نه صرفاً به معنای یک تحول سیستماتیک. فقط از طریق غلبه بر - در صورت ضرورت قهرآمیز - مقاومت سرمایه و کسانی که در پشت آن را به حرکت در می‌آورند، می‌توان دست یافت. جنبشی که این مسیر را دنبال کرد تنها می‌توانست با به دست آوردن حمایت فعال اکثریت مردم موفق شود، به‌ویژه با حفظ نیروی جمعی که فقط طبقه‌ی کارگر متشکل از آن برخوردار است و با درخواست همبستگی جنبش‌های هم‌فکر سراسر جهان.

سوزان جرج تنها نیست زمانی که، در قطعه‌ای که فصل قبل نقل کردم انقلابی را متصور می‌شود که همراه «حادثه‌ای جهانی»، فروپاشی فاجعه‌آمیز اقتصادی که در پی خود رنج دهشت‌باری را خواهد آورد. اما راه‌های دیگری برای اندیشیدن درباره‌ی انقلاب وجود دارد. می‌توان در عوض آن رابه عنوان گسترش فرایندهای دموکراتیک خودگردان در نظر گرفت که از همان آغاز از طریق کوشش‌های جزئی برای مبارزه با زیاده‌روی‌های بازار توسعه یافت. این فرایند احتمالاً به طرق گوناگون پدید می‌آید. به عنوان نتیجه‌ی اصلاحات دولتی که از طریق جنبش‌های مردمی به دست می‌آید، به عنوان اشکال خود سازمان‌دهی که برای پیگیری مبارزه‌ی توده‌ای از پایین به گونه‌ای مؤثرتر ایجاد می‌شود، و به عنوان هماهنگی با تخریب فاجعه‌آمیز در موقعیت مادی و عامه‌ی مردم مثل مورد آرژانتین فعلی (که به نظر می‌رسد شکل محلی «حادثه جهانی» باشد). انتخاب انقلابی واقعاً این است: آیا باید این اشکال دموکراتیک خود سازمان‌گیری مترقیانه مدیریت اقتصاد را به دست گیرند. به این منظور که منطق سرمایه را جایگزین دعاوی نیاز نمایند، یا باید خود رابه عنوان مکمل انسانی بازار محدود سازند. در هر حال تجربه‌ی تاریخی نشان می‌دهد که دو منطق نمی‌توانند تا بی‌نهایت همزیستی داشته باشند و این که امپراطوری بازار، دیر یا زود خود را تثبیت خواهد کرد! اگر هیچ‌یک عقب نشینند، دیر یا زود، آزمون فریبنده‌ی قدرت اجتناب‌ناپذیر است. به عهده گرفتن دستور کار انقلابی امروزه در آغاز قرن بیست و یکم، یک وظیفه‌ی بسیار دشوار است، به ویژه با در نظر گرفتن قدرت تخریبی که اربابان سرمایه امروز فرمان می‌دهند. اما این آن مسیری است که جنبش ضد سرمایه‌داری در پیش گرفته است، نه به عنوان نتیجه‌ی استراتژی آگاهانه بلکه از طریق منطق مبارزات که در آن مشارکت دارد. اما به نظر می‌رسد که این بدیل باید هر گونه آرزو حتی برای اصلاحات جزئی سیستم موجود را رها کند. اگر این دوراهی واقعی باشد، در نتیجه - به خاطر کلیه‌ی خطرات بالقوه و هزینه‌هایی که در پروژه‌ی انقلابی وجود دارد - به نظر می‌رسد که این راه تنها گزینه برای کسانی که راضی به پذیرش بی‌عدالتی، رنج، تخریب که نظام فعلی دنیا را محکوم به آن کرده است نمی‌باشند، باشد.

خلاصه

- ارزش‌هایی که در نقد جنبش جهانی از سرمایه‌داری به صراحت وجود دارد عبارتند از عدالت، کارایی، دموکراسی و ثبات.
- این ارزش‌ها طبق نظر پولانی با اقتصاد بازار سازگار نیستند - یعنی اقتصادی که تحت حاکمیت بازار خودتنظیم‌گر می‌باشد.
- هیچ‌یک از گسترده‌ترین راهبردهای طرفدار انسانی کردن بازار - سوسیالیسم بازار، و یک شکل منظم‌تر سرمایه‌داری - احتمالاً کارایی ندارند.
- یک اقتصاد سوسیالیستی مبنی بر برنامه‌ریزی دموکراتیک - احتمالاً در راستای مدل پت دواين از همکاری مبتنی بر مذاکره - بهترین امیدها را برای تحقق ارزش‌های جنبش ضد سرمایه‌داری ارائه می‌کند.
- از همه مبرم‌تر، این امکان وجود دارد که برنامه‌ی اصلاحات را توسعه داد که هم به خودی خود مطلوب هستند و هم منطق سرمایه را به چالش می‌کشند: اگر چه این مطالبات عمدتاً در ملت دولت هدایت می‌شوند، آن‌ها را فقط می‌توان به عنوان بخشی از جنبش بین‌المللی دنبال کرد و از طریق مبارزات توده‌ای پیروز شد.
- مبارزه برای چنین تحولاتی، با همه‌ی احتمالات، مقاومت‌هایی را از سوی سرمایه برمی‌انگیزد، چون که جنبش ضد سرمایه‌داری با انتخاب بین رها کردن دستاوردهای فعلی خود و دنبال کردن مبارزه‌ی انقلابی با نظام فعلی مواجه می‌گردد.

پی‌نوشت‌ها

1. John Rawls

2. Ronal Dworkin

3. Amartya Sen

۴- آ. کالینیکوس، برابری (کمبریج، ۲۰۰۰). همچنین نگاه کنید به جی رومر، نظریه‌های عدالت توزیعی (کمبریج MA، ۱۹۹۶).

5. G.A.Cohen

۶- جی. آ. کوهن، «اگر یک مساوات‌گرا هستید چگونه ثروتمند شدید؟» (کمبریج، MA، ۲۰۰۰). فصل‌های ۸ و ۹

۷- جی راولز، قانون مردم (کمبریج MA، ۱۹۹۹).

۸- آر. داورکین Soverieign Virtue (کمبریج MA، ۲۰۰۰).

۹- د. گلدبری The No-Nonsense to Climate Change (لندن ۲۰۰۱) صفحه ۱۲۷

10. Charles Beitz

۱۱- سی. آر بیتز نظریه‌ی سیاسی و روابط بین‌المللی (پرینستون، ۱۹۹۹)، صفحه ۱۷۶ همان، بخش ۳ و مؤخره بر چاپ تجدید شده.

۱۲- برخی از افراد چپ در مقابل اصول جهان‌شمول مقاومت می‌کنند برای این‌که چنین اصولی برای توجیه دخالت‌های نظامی غربی مورد استفاده قرار گرفت به‌عنوان مثال علیه یوگسلاوی در سال ۱۹۹۹، به‌عنوان مثال نگاه کنید به د. چاندلر، «عدالت بین‌المللی» نیولفت رویو، (II) و (۲۰۰۰). اما یک نتیجه‌گیری نادرست از یک قضیه معتبر بر امتناع از آن قضیه نیست. اعتراض اساسی به دخالت‌های غرب این است که آن‌ها یک نظم جهانی ناعادلانه را تقویت می‌کنند، نه این‌که اقتدار ملی را نقض می‌نمایند. برای اطلاعات بیش‌تر در مورد یوگسلاوی نگاه کنید به ط. علی، مالکان جهان؟ (لندن ۲۰۰۰).

۱۳- همچنین نگاه کنید به جی. آ. کوهن، Incentives, Inequality, and community در جی. ب. پترسون The Tanner lecture on Human values xxib، (سالت لیک سیتی، ۱۹۹۲).

۱۴- برای یک بحث اساسی‌تر نگاه کنید به جی هیوز، اکولوژی و ماتریالیسم تاریخی (کمبریج

۲۰۰۰) فصل ۵ و ۶

۱۵- جی بلامی فاستر، The vulnerable planet (نیویورک، ۱۹۹۹) صفحه ۱۳۲

۱۶- بنگرید به گودرج، فصل ۷ No-Nonsense Guide to Climate Change

۱۷- فرمانده مارکوز «جنگ جهانی چهارم آغاز شده است» در ت. هایدن، Zapatista Reader (نیویورک، ۲۰۰۲) صفحه ۴-۲۸۳

۱۸- برای یک نقد جدی برخی از کاربردهای سیاسی این نگرش نگاه کنید به ب. باری، فرهنگ و برابری (کمبریج، ۲۰۰۱).

۱۹- نگاه کنید به بسن سعید [۲۰۰۲]. در Le Nouvel internationalism Encyclopedia universalis

۲۰- کالینیکوس، برابری صفحه ۸۷-۷۹

۲۱- آ.سن، توسعه به مثابه‌ی آزادی (آکسفورد ۱۹۹۹)، صفحه ۶. سن برداشتی از این استدلال را علیه اعتراضات ضد سرمایه‌داری در گردهمایی گروه ۸ در جنوا مطرح می‌کند. گاردین، ۱۹ جولای ۲۰۰۱.

۲۲- به عنوان مثال، همان، صفحه ۷، ۲۹ برای مطالعه عمومی‌تر نگاه کنید به فصل ۵
۲۳- ک. مارکس کاپیتال، ۱ (هارموندورث، ۱۹۷۶)، صفحه ۱۶-۴۱۵ نقل قولها از مقاله انگلس استخراج شده است)، همچنین نگاه کنید به همان صفحه ۳۶۵ و ۷۸ و ۳۷۷، که مارکس کوشش‌های سرمایه‌داران را برای کاهش حتی‌الامکان زمان کار کارگران قاعد برده‌داری مقایسه می‌کند. مارکس در «نتایج فرایند فوری تولید» برتری اقتصاد سرمایه‌داری را بر برده‌داری توضیح می‌دهد. همان صفحه ۴-۱۰۳۱

۲۴- سن، توسعه به مثابه‌ی آزادی صفحه ۲۷

۲۵- ک. پولانی گذار بزرگ (بوستن، ۱۹۵۷) صفحه ۶۰ برای بحث کلی‌تر نگاه کنید فصول ۴ و ۵
۲۶- همان صفحه ۹-۶۸، تعریف پولانی از اقتصاد بازار با مفهوم تعمیم یافته تولید کالایی شباهت نزدیکی دارد. نگاه کنید به سرمایه، فصل I، بخش‌های ۱ و ۲

۲۷- پولانی، گذار بزرگ صفحه ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵ همچنین نگاه کنید به فصول ۶، ۷، ۱۲
۲۸- کالی نیکوس، برابری، صفحه ۷۹-۶۴ و به عنوان مثال ف. ا. هایک The fatal conceit (لندن ۱۹۸۸) صفحه ۱۹-۱۱۷

۲۹- همچنین بنگرید به بلامی فاستر، Vulnerable Planet فصول ۶ و ۷ و Contre Temp
۳۰- به عنوان مثال، نو، The Economic of Feasible Socialism (لندن ۱۹۸۳) و آر. بلاک برن After the crash، نیولفت رویو (I) ۱۸۵ (۱۹۹۱).

۳۱- به عنوان مثال، دمیلر، بازار، دولت و جامعه (آکسفورد، ۱۹۸۹)، جی رومی آینده‌ای برای سوسیالیسم (لندن، ۱۹۹۴).

۳۲- به همین دلیل است که ج. اکوهن سوسیالیسم بازار را به عنوان بهترین و دومین راه حل در مقایسه با جامعه سوسیالیستی کامل در نظر می‌گیرد که دیگر به تحقق آن اعتقادی ندارد: به عنوان مثال نگاه کنید به خود. مالکیتی، آزادی و برابری. (کمبریج، ۱۹۹۵) فصل ۱۱

۳۳- علاوه بر این، همان‌طور که میکرت آدمان و پت دواين در بررسی تحقیق ارزشمند خود از پایگاه‌های اطلاعاتی رای سوسیالیسم و بازار از سال‌های ۱۹۲۰ می‌گویند، مدل‌های سوسیالیستی بازار به پذیرش فرضیه نئوکلاسیک دارند که فعالین اقتصادی دارای اطلاعات کامل بوده که مورد نقد جدی هایک و مکتب اطریش قرار گرفته است. در باره نظریه‌ی اقتصادی سوسیالیسم نیولفت رویو، I، ۲۲۱ (۱۹۹۷) صفحه ۶۴-۷۳.

۳۴- دبلیو، هاتن، وضعیت ما (لندن ۱۹۹۵)، و جهان ما (لندن ۲۰۰۲)

۳۵- پولانی، گذار بزرگ صفحه ۲۵۱

۳۶- جان گراهال دیدگاهی نومیدانه را در مورد توان آلمان و ژاپن برای مقاومت در برابر این ارائه می‌کند. نگاه کنید «مالیه جهانی شده» نیولفت رویو (II) ۸ (۲۰۰۱) صفحه ۴۱-۷

37. Leo Panitch

۳۸- پ. گوان، ل. پانیچ و م. شاو، «دولت، جهانی‌سازی و امپریالیسم نوین» میزگرد ماتریالیسم تاریخی، ۹ (۲۰۰۱) صفحه ۱۵

۳۹- یو یانگ رینگ: «چین، موردی برای کنترل سرمایه، در دبلیو بلو، «مالیه بین‌المللی» (لندن ۲۰۰۰).

۴۰- برای نقشی که «اقتصاد موقت نظامی» در سرمایه‌داری پس از جنگ ایفا کرد نگاه کنید به س. هرمان، تبیین بحران (لندن، ۱۹۸۴)، فصل ۳

۴۱- لوک بولتانسکی و ایو چاپیلو Le Nowel esprit du capitalism (پاریس، ۱۹۹۹) دقیقاً چنین تفسیر ادواری از تاریخ سرمایه‌داری را ارائه می‌دهند که در آن جو حاکم بر سرمایه‌داری نقدی را ایجاد می‌کرد که به اصلاح آن و تصحیح آن در «جوی» نوین منجر می‌شود تا این‌که آن هم باز به وسیله‌ی نقد دیگر تعیین شود و الا آخر.

۴۲- می‌گویم «در مجموع» برای این‌که جوامع مدرن نوعاً افرادی را لازم دارند که برای دیگران گاهی اوقات کار کنند، به عنوان مثال از آن‌ها می‌خواهند مالیات بردارند (بپردازند) اگرچه افراد غنی معمولاً قادرند به دنبال سهمی متناسب از این گنجینه نروند. علاوه بر این، در جوامع افراطی تصور می‌شود حق سربازی کارگران، مثلاً، آن‌گونه که پارلمان انگلستان انجام داد، زمانی که، تسلیم فرانسه در برابر ارتش هیتلر نزدیک شد، قانون فوری را در عرض یک روز (۲۲ مه ۱۹۴۰) تصویب کرد که «عملاً به دولت قدرت نامحدودی بر کلیه شهروندان انگلیسی و اموالشان می‌داد» آج. پ تایلور، تاریخ انگلیسی ۱۹۴۵-۱۹۱۴ (ارموندزورث، ۱۹۷۰) صفحه ۵۸۳

۴۳- بین جویدن از من به خاطر قصور در عنایت به این واقعیت که جهانی‌سازی اقتصادی به شدت خروج از- عقب‌نشینی از یک موقعیت وخیم- در مقابل فریاد- عمل جمعی برای بهبود وضعیت را تقویت کرده است (برای این تمایز نگاه کنید به آ.ا. هیوستن، کتاب Exit, voice and loyalty (کمبریج، ۱۹۷۰)، «از سال ۱۹۸۹...» «بوردون می‌نویسد»، تحرک نکته کلیدی برای امتیاز است. «مساوات‌خواهی لیبرال و نظریه‌ی انتقادی حاکمیت (۲۰۰۲) Imprints 6:1 صفحه ۷۴-۷۵. مزیت که فقط سرمایه‌داران بلکه همچنین کسانی با حداقل مهارت که می‌توانند از حق خود برای خروج بی‌مؤثرتر از تهیدستان استفاده کنند، که به سرنوشت جماعت چسبیده‌اند. من از «بازگشت

به جهانی که در آن حق ممیزه خروج مسدود شده است و حق اعتراض جمعی بسیار مؤثرتر ابراز شده است، جهانی که یک پاسخ مناسب‌تر بایستی به «سرکوب‌شدگان و تهدیدستان» حق خروج بیش‌تری بدهد به شکل درآمد اساسی که «به کارگران بدیلی برای کار فردی» خواهد داد و بنابر این یک مخالفت نسبی در برابر قدرت سرمایه که به جای دیگر می‌برد. همان - صفحه ۷۶ و ۷۷ و ۷۸. اما همان‌طور که جوردن بپذیرد، برای مؤثر بودن درآمد، باید به‌طور بین‌المللی ارائه شود، چون که یک کشوری که این اصلاحات را بر مبنای خود انجام دهد، در برابر خروج در مقیاس وسیع به شکل فرار سرمایه شکننده خواهد بود. از این نظر، درآمد اصلی از اقتصاد برنامه‌ریزی شده سوسیالیستی متفاوت نمی‌باشد. روشن نیست که چگونه جردن می‌تواند به روی این امر به خود کمک کند که خروج با امتیاز فقط می‌تواند در سطح بین‌المللی مورد مخالفت قرارگیرد در حالی که به‌طور صریح این موضوع را برای برنامه‌ریزی سوسیالیستی رد می‌کند. این نقد (که در کتاب برابری بیش‌تر بسط داده شده است صفحه ۱۸-۱۱۴)، بدین معنی نیست که بین، ایده یک درآمد اساسی جهان‌شمول را همان‌طور که در بخش بعدی روشن می‌شود مخالفم.

۴۴- ف. آ. فن هایک [۱۹۳۷] «اقتصاد و شناخت» در کتاب «فردگرایی و نظم اقتصادی» (لندن ۱۹۴۹)، و «رقابت به‌عنوان روش کشف» در مطالعات نوین در فلسفه، سیاست، اقتصاد و تاریخ اندیشه‌ها (لندن، ۱۹۷۸).

۴۵- بولتانسکی و چاپیلو Le Nomel esprit du capitalisme جامع‌ترین تحلیل از مفهوم سازی‌های سرمایه‌داری معاصر را به‌عنوان یک شبکه ارائه می‌کند.

۴۶- بنگرید به آ. کالینیکوس، انتقام تاریخ (کمبریج، ۱۹۹۱) به‌ویژه فصل ۲

47. Pat Devine

۴۸- پ. دوین دموکراسی و برنامه‌ریزی اقتصادی (کمبریج، ۱۹۸۸) صفحه ۱۰-۱۰۹.

۴۹- همان صفحه ۱۸۹

۵۰- دوین یک کمیسیون برنامه‌ریزی واحدی را مجسم می‌کند که انواع برنامه‌ها را می‌ریزد، اما به‌نظر می‌رسد دلیلی وجود ندارد که چرا نباید چندین کمیسیون برنامه‌ریزی وجود داشته باشد هر کدام منابعی را برای پیش‌نویس در نظر بگیرند و برنامه‌های بدیلی را ارائه دهند.

۵۱- همان، صفحه ۱۹۱ و ۲۴۸. برای بحث کلی‌تر نگاه کنید همان، فصل IV

۵۲- همان، صفحه ۲۵۳-۲۶۵

۵۳- همان، صفحه ۲۱۰. دوین استدلال می‌کند که هماهنگی مذاکره‌ای «تفاوت بنیادین با دیدگاه کلاسیک مارکسیستی دارد مبنی بر این که کمونیسم پایان یاست‌ورزی را به همراه می‌آورد. برای یک تفسیر متفاوت از مارکسیسم کلاسیک و کمونیسم بنگرید به کالینیکوس انتقام تاریخ. فصل ۴

54. Francios Chesnais

55- Serfati Clau de

56. Charles - Andre Udry

۵۷- ف. چسنایس، [۲۰۰۰]. بوریس کاگارتسکی بحث جالبی در مورد اشکال مالکیت دارد

سپیده‌دمان جهانی سازی لندن، ۲۰۰۰) فصل ۲

- ۵۸- ت. کلیف «مارکسیسم و جمع‌گرایی کشاورزی» سوسیالیسم بین‌الملل، (۱)، (۱۹) (۱۹۶۴:۵).
مهمترین جنبش دهقانی معاصر، MST در برزیل، پیچیده‌گی مسئله کشاورزی معاصر را نشان می‌دهد: بنگر به س. پراندفورد و ج روچا، Cutting the wire (لندن، ۲۰۰۲).
- ۵۹- چسنایس
- ۶۰- دانیل بن سعید ویژگی دموکراتیک هر نوع بدیل برای سرمایه‌داری را در کتاب La source du spectre: nouvel esprit du communism (پاریس ۲۰۰۰) مورد تأکید قرار می‌دهد
- ۶۱- ن- کلاین No logo (لندن، ۲۰۰۰) صفحه ۴۲۸
- ۶۲- سی هینز، محلی‌سازی: یک مانیفست جهانی (لندن، ۲۰۰۰).
- ۶۳- م. بارت براون گزیده‌ای از کتاب The No- Nonsense Guide to Fair Trade (لندن، ۲۰۰۱) صفحه ۱-۱۳۰.
64. Bru noJetin
65. Su zannede Bru nhoff
- ۶۶- ب. جتین وس. دیرون هاف «مالیات توپین و تنظیم تحرکات سرمایه» دیلو مالیه جهانی صفحه ۲۰۱.
- ۶۷- برای مجموعه‌ای از مطالعات موردی در انگلیس که این ادعا را نشان می‌دهد نگاه کنید به مون بیوت دولت کتپو (لندن، ۲۰۰۰).
- ۶۸- م. هاسون Le, Grand bluff capitaliste (پاریس، ۲۰۰۱) بخش II فصل ۲
- ۶۹- ن- فرگوسن، The Cash Nexus (لندن، ۲۰۰۱) صفحه ۱-۳۱۰
- ۷۰- برای یک روایت محتاطانه از موردی که این‌جا مطرح شد نگاه کنید به م. دامت، درباره مهاجرت و پناهندگی (لندن، ۲۰۰۱).
- ۷۱- قابل دسترسی از www.unep.org
- ۷۲- فایننشال تایمز ۱۸ فوریه ۲۰۰۲
- ۷۳- سی. سرفاتی (پاریس، ۲۰۰۱) La mondialisation armee صفحه ۱۶۱
- ۷۴- فایننشال تایمز، ۲۷ وریه ۲۰۰۲

مؤخره

جهانی سازی نمونه ی خوبی از آن چه که دبلیو. ب. گالی^(۱) مفهوم ذاتاً متناقض نامید، می باشد.^(۲) این مفهوم از دو جنبه متناقض است: توضیحی و دستوری. به این معنی که در مورد ماهیت و گستره ی جهانی سازی بحث وجود دارد، و همچنین در این مورد که آیا جهانی سازی موضوع خوبی است، همان طور که در کتاب ۱۰۶۶ و همه ی چیزها مطرح کرد، جای بحث و گفتگو است. دلیلی وجود ندارد که چرا موضعی که در مورد یک جنبه اتخاذ می شود به موضعی که در مورد جنبه ی دیگر اتخاذ می گردد، مربوط می باشد. به عنوان مثال، بسیاری در جنبش ضد سرمایه داری برخی از دعاوی بسیار واقعی تر در مورد جهانی سازی را می پذیرند اما آن را به لحاظ اخلاقی و سیاسی محکوم می کنند.^(۳)

اگر ما ابتدا جنبه ی توضیحی بحث جهانی سازی را بپذیریم، از یک طرف با این ادعا مواجه هستیم که تغییر برگشت ناپذیری در مسیر اقتصاد، سیاست جهانی و ادغام فرهنگی رخ داده است؛ این تحول به از میان برداشتن مرزها و بی اعتبار سازی دولت - ملت ها گرایش دارد. این نگرش را هواداران جهانی سازی مثل کن اوهما^(۴)، و منتقدانی مثل تورین هرترز جانبداری می کنند، به ویژه در میان این هواداران گرایش قوی به غایت شناسی وجود دارد، یعنی گرایش دارند که جهانی سازی را به عنوان یک پایان محتوم در نظر بگیرند که جهان به ناگزیر به سمت آن می رود. طرفداران راه سوم آمده اند بگویند مخالفت با جهانی سازی به اندازه ی مقاومت در برابر آب و هوا احمقانه است. (شاید به اندازه ی تمثیلی که ظاهراً به نقشی که عملکرد انسان در تغییر آب و هوا ایفا می کند امیدوار کننده نباشد). حتی تحلیل های متنوع تر و پیچیده تری از جهانی سازی که دیوید هلد^(۵)،

آنتونی مک‌گرو^(۶) و سایر همکاران ارائه می‌کنند و آن را به عنوان فرایندی فراتاریخی معرفی می‌نمایند.^(۷)

از طرف دیگر، خوشبین‌ها جهانی سازی را به عنوان فرایندی بسیار محتمل‌تر و بازگشت‌ناپذیر در نظر می‌گیرند. تحلیل‌گران با دیدگاه‌های سیاسی گوناگونی می‌نویسند به عنوان مثال چپ انقلابی (کریس هرمان)، سوسیال دموکراسی سنتی (پاول هیرس و گراهام تامپون)، بین‌الملل‌گرایی لیبرال (رابرت گیل پین) و حزب دست راستی توری (نیل فرگوسن) - کلیه‌ی این افراد اشاره کردند که گرایش‌ها به ادغام اقتصاد جهانی ملی نسل گذشته وقتی با پایان قرن بیستم مقایسه می‌شوند، نه با نیمه‌ی اول قرن بیستم، یعنی با زمانی که تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی تقریباً به سطحی از درآمد ملی رسید که تا ربع آخر قرن مناسب بود، کمتر تاثیرگذار به نظر می‌رسند.^(۸) کاربرد این استدلال این است که در مورد جهانی سازی اقتصادی معاصر چیزی بی‌سابقه‌ای وجود ندارد، و علاوه بر این، نمی‌تواند پایدار باشد.

هارولد جیمز، مورخ برجسته‌ی اقتصاد، با در نظر گرفتن سابقه‌ی تاریخی که «فروپاشی سرمایه‌داری در رکود جنگ داخلی» ارائه کرده بود، نسبت به مخالفتی که معترضان سیاتل با جهانی سازی سرمایه‌داری ابراز کردند، واکنش نشان داد. او استدلال می‌کند که از هم‌گسیختگی اقتصاد جهان در اوایل سال‌های ۱۹۳۰ - که بی‌ثباتی مالی مشابه با شدت دهه‌ی گذشته را به دنبال داشت - شرایطی را به وجود آورد که انزجار حاصل از نخستین موج جهانی سازی (۱۹۱۴-۱۸۷۰) می‌تواند ترجمان سیاسی خود را در واکنش ملی‌گرایانه مشاهده کند، حمایت‌گرایی (Protectionism)، محدودیت در مورد مهاجرت، و البته رژیم‌های خودکفا مثل ناسیونال سوسیالیسم در آلمان و استالینیسم در اتحاد شوروی. «عصر ناسیونالیسم» جانشین «عصر سرمایه» شد و جهان را به یک جنگ دهشتناک جهانی سوق داد. با توجه به عکس‌العمل فعلی علیه جهانی سازی، از دیدگاه بین‌الملل‌گرایی لیبرال، جیمز استدلال می‌کند که این حرکت فاقد انسجام نظری و نوعی به ظاهر مدل موفقیت‌آمیز اقتصادی، بدیلی است که در سال‌های ۱۹۳۰، به‌ویژه برنامه‌های پنج ساله‌ی اتحاد شوروی، ارائه می‌داد. ولی او نتیجه می‌گیرد: فقدان این دو ویژگی نشان می‌دهد چرا این پاندول در بازگشت از جهانی‌گری این چنین آهسته است ولی

نمی‌تواند توضیح دهد چرا حرکت نخواهد کرد.^(۹)

مقایسه‌ی تاریخی جیمز به سرعت ما را به جنبه‌ی توضیحی بحث در مورد جهانی‌سازی سوق می‌دهد، او مخالفت فعلی را در مورد جهانی‌سازی ضرورتاً ناسیونالیستی جلوه می‌دهد: در حال حاضر ائتلاف ضد جهانی‌گرایی در حال شکل‌گیری است، بر پایان مخالفت با مهاجرت (به دلیل نگرانی در مورد بازار نیروی کار)، اعتقاد به نظارت بر سرمایه (به منظور جلوگیری از شوک‌هایی که از بخش مالی سرچشمه می‌گیرد)، و ناباوری در مورد تجارت جهانی.^(۱۰) بدون تردید امروز مخالفت ملی‌گرایانه در مورد اشکال فعلی جهانی‌سازی وجود دارد. رهبران جهان سوم مثل ماهاتیر محمد از مالزی و رابرت موگابه از زیمبابوه به عنوان منتقدین ملی‌گرای توافق واشنگتن در سال‌های اخیر ظاهر شده‌اند. ماهاتیر با معرفی درباره‌ی کنترل بر سرمایه نسبت به بحران سال ۱۹۹۷-۸ آسیا واکنش نشان داد و اقتصاد مالزی را تقریباً به راحتی از خطر بحران رها نمود. مخالفت موگابه با نئولیبرالیسم فرصت طلبانه‌تر بود: بازگشت او به لفاظی ضد استعماری عمدتاً واکنشی به شورش اجتماعی و سیاسی بود که به علت برنامه‌های تعدیل ساختاری به وجود آمده بود. این برنامه‌ها را دولت موگابه به فرمان صندوق بین‌المللی پول در اوایل سال‌های ۱۹۹۰ تحمیل کرده بود. در کشورهای شمال نیز مخالفان ملی‌گرای جهانی‌سازی حضور دارند. در فصل ۲ پدیده‌ی ضد سرمایه‌داری ارتجاعی را که به عنوان مثال فاشیسم اروپایی و پوپولیست راست‌گرا در ایالات متحده نمایندگی می‌کردند مورد بحث قرار داده‌ام.

اما، بی‌معنی است که ادعا کنیم آن‌چه که (به‌طور گمراه‌کننده‌ای) جنبش ضد جهانی‌سازی نامیده می‌شود، ملی‌گرایانه است. کاملاً جدای از ویژگی بین‌المللی این جنبش، در مورد موضوع پناهندگی سیاسی و پناهندگی، وضعیت وفق مراد جناح چپ این توافق رسمی است. این دولت‌ها هستند که وظیفه دارند در جهانی‌سازی که مکرراً موافقت‌نامه‌های بین‌المللی را مسکوت می‌گذارد و مرزها را به روی معترضان سایر کشورها می‌بندد مشارکت کنند. فراخوان جنبش‌های اجتماعی که در فوریه سال ۲۰۰۲ در پورتو آلگره پذیرفته شد «حق جنبش آزاد، حق ادغام مادی و جایگاه حقوقی کلیه‌ی مهاجران» را مطالبه می‌کند. حتی آن

بخش از جناح اصلاح طلب جنبش ضد سرمایه‌داری که به دنبال تاکید بر اقتدار ملی است مایل است این موضوع را به عنوان گامی در راستای نظام جهانی کمتر سلسله مراتبی و بیشتر تکثرگرا در نظر بگیرد. بنابر این دانیل بن سعید، حق دارد که جنبش ضد سرمایه‌داری را به عنوان یک «نوزایی بین الملل‌گرا» بیان کند:

بین‌الملل‌گرایی قرن بیست و یکم در مقایسه با دومین یا سومین بین‌الملل بلافاصله ابعاد واقعاً جهانی آن را آشکار می‌سازد. پاسخ به کالاسازیِ تعمیم‌یافته، و خصوصی‌سازی جهان، بیش از اسلافش، گسترده‌تر و به لحاظ جغرافیایی وسیع‌تر می‌باشد و همچنین پیچیده‌تر است. این مخالفت باید فرهنگ‌ها را ترکیب کند و انواع و اقسام فعالین را گرد آورد که قابل تبدیل به جنبش کارگری نیستند؛ جنبش فمینیستی، جنبش محیطی و فرهنگی، مبارزان جوان و اتحادیه‌های کارگری. این حرکت جهانی که به سختی از تجربه‌های تلخ قرن بیستم درمان یافته است با احتیاط حرکت می‌کند [avec prudence]. برای سیاست‌ورزی ستم‌دیدگان از بند نومی‌دی نرسته‌اند و شکست‌ها «در عصر بی‌نهایت‌ها» انباشته شده است.^(۱۱)

دوراندیشی که بن سعید می‌گوید به اندازه‌ی کافی واقعی است. این واقعیت را می‌نمایاند که جنبش علیه جهانی‌سازی سرمایه‌داری در شرایطی که ظاهراً خلاء ایدئولوژیک وجود داشت رشد یافت، اما در واقعیت، جوّ منسجم فکری بود که شکست‌های مسلم و نومی‌دی‌یی که بن سعید به آن اشاره می‌کند و پیروزی ظاهری سرمایه‌داری لیبرال را پس از ۱۹۸۹ آفریده بود. بنابر این در مورد ماهیت جنبش اختلاف نظر وجود داشت، همچنین ابهام‌های اساسی‌تری در مورد استراتژی‌ها و بدیل‌هایی که در این کتاب طرح کرده‌ام. بن سعید می‌گوید که پورتو آلگره دوم «شاید نقطه‌ی اوج نخستین موج متفق ضد جهانی‌سازی را نشان می‌داد. حوادثی که در فاصله‌ی حملات ۱۱ سپتامبر به نیویورک اتفاق افتاد... پرسش‌هایی را که کاربردهای سیاسی‌اش، بدون درهم شکستن اتحاد، به اختلافات شدید در مرکز جنبش مقاومت در برابر جهانی‌سازی لیبرالی بدل شد در دستور کار قرار داد.»^(۱۲)

سعی کرده‌ام این پرسش‌ها را به شیوه‌ای که بتوان با تحول بیشتر جنبشی که منطبق‌اش مبارزه با وجود شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری است مرتبط ساخت، نشان دهم. نتیجه‌گیری من این است که این جنبش فقط می‌تواند از طریق گذار انقلابی که نظام

اقتصادی نوین جهانی را بر پایه‌ی مالکیت اجتماعی منابع اصلی تولید و برنامه‌ریزی دموکراتیک ایجاد می‌کند، تداوم یابد.

اما مایلم به پرسش مربوط به ارزش‌هایی که چنین تحولی می‌تواند به دنبال تحقق‌اش باشد بازگردم. «ارزش‌ها» دائماً در بستر مسلط پدید می‌آیند. استقبال از آن‌چه که اشتباهاً تصور می‌شود سقوط جنبش ضد سرمایه‌داری بعد از ۱۱ سپتامبر باشد، فایننشال تایمز ادعا کرد «کاهش شدید این گرایش را از ۱۱ سپتامبر به دلیل حملات اساسی به ارزش‌هایی که امریکا و سایر کشورهای صنعتی غربی را معین می‌کردند» دریافته است.^(۱۳) این ارزش‌ها احتمالاً «جهان متمدن» را که دائماً به عنوان پروتاگوئیست در «جنگ با تروریسم» تصویر شده است، تعریف می‌کند. جرج دبلیو بوش به مردم فلسطین در آوریل ۲۰۰۲ گفت: هر کسی باید انتخاب کند، یا با جهان متمدن هستید یا با تروریست‌ها.^(۱۴)

با مشاهده‌ی مرگ و ویرانی که نیروی دفاع اسرائیل در ساحل غربی و غزه به نام «جنگ با تروریسم» به بار آورد بسیاری از مردم جهان باید پاسخ مشهور گاندی را - وقتی از او پرسیده شد در مورد تمدن غربی چه فکر می‌کند - به یاد آورند: «نظر خوبی است» اما می‌توان چنین اظهارنظرهای رسمی را اندکی جدی‌تر گرفت، و دید که «این ارزش‌های مدنی» چه هستند؟ ارزش‌های جوامع سرمایه‌داری لیبرال غربی. آشکارترین کاندیداها شعارهای انقلاب کبیر فرانسه هستند - آزادی، برابری، برادری. یا آن‌طور که امروزه ترجیح می‌دهیم آن را بنامیم؛ همبستگی. اما این شعارها بیش از حد متعارض هستند. «در فلسفه‌ی سیاسی معاصر نظریه‌پردازان راست نو (New Right) مثل نظریه‌پرداز متأخر، رابرت نوژیک^(۱۵)، شدیداً مخالف خوانش ارزش‌های اصلی لیبرال که مساوات‌گرایانی مانند جان راولز ارائه می‌کنند، می‌باشد. نئولیبرالیسم - ایدئولوژی توافق و اشنگتن که انگیزه‌ی جنگ‌افروزی دولت بوش را تعیین می‌کند - تحقق‌گزینشی این ارزش‌ها را ارائه می‌نماید. این ایدئولوژی آزادی را تا حق خرید و فروش و برابری تا حد یک شکل قانونی که همبستگی به فردگرایی خصوصی شده تجزیه می‌کند، تعدیل می‌بخشد، و کره‌ی زمین را که کلیه‌ی انسان‌ها برای تحقق آرزوهایشان به آن وابسته‌اند و برنامه‌های خود را دنبال می‌کنند، تهدید می‌کند. جنبش ضد

سرمایه‌داری خوانش اساساً متفاوتی را از آزادی، برابری و همبستگی ارائه می‌کند که طبق آن تحقق آن‌ها را فقط می‌توان با مبارزه و (من معتقدم) از طریق تغییر سرمایه‌داری جهانی به دست آورد. همین جنبش است که با ترویج رهایی جهانی اصیل که سرنوشت سیاره‌ی ما را و کسانی را که برای آن برنامه‌ای جسمی و دموکراتیک دارند، وعده‌ی واقعی مدرنیته را تحقق می‌بخشد. امروزه بیش از هر زمانی دیگر، جهانی برای پیروزی داریم.

پی‌نوشت‌ها

1. W. B. Gallie

۲- د. دبلیو. ب. گالی: فلسفه و درک تاریخی (لندن ۱۹۶۴) فصل ۹

۳- این بینش را مدیون سام آشمن هستم

4. Ken ohma

5. David Held

6. Anthony McGrew

۷- د. هلد، آ. مک‌گرو «تحولات جهانی» (کمبریج، ۱۹۹۹) برای بحثی انتقادی بیشتر در مورد جهانی‌سازی نگاه کنید به علیه راه سوم، آ. کالینکوس (کمبریج، ۲۰۰۱) فصل ۱

۸- سی. هرمان «جهانی‌سازی: نقد جزم‌اندیشی نوین: سوسیالیسم بین‌الملل»، (۲) ۷۳ (۱۹۹۶)، پ. هیرست و ج. تامپسون، جهانی‌سازی در بوتۀ نقد (کمبریج، ۱۹۹۶)، آر. گلپین چالش سرمایه‌داری جهانی (پرینستون ۲۰۰۰) و ن. فرگوسن The Cash Nexus (لندن ۲۰۰۱).

۹- ه. جیمز، پایان جهانی‌سازی (کمبریج MA، ۲۰۰۱) صفحه ۲ و ۲۲۴، مقنن دسای در انتقام مارکس (لندن، ۲۰۰۱). به همین شکل تایخ سرمایه‌داری را طی ۱۵۰ سال گذشته تصویر می‌کند به طوری که از دو موج بزرگ جهانی‌سازی در پایان قرن نوزدهم و قرن بیستم که بازار جهانی را به بازارهای ملی بین ۱۹۱۴ و ۱۹۷۰ تقسیم کرد.

۱۰- جیمز، پایان جهانی‌سازی صفحه ۲۲۳.

۱۱- د. بن سعید [۲۰۰۲] "Le Nouvel Internationalisme" با توجه این‌که در Encyclopedia universalis به چاپ رسید. برای یک بررسی تاریخی اجمالی بنگرید به پ. اندرسون «بین‌المللی‌گرایی: یک کتاب دعای روزانه» نیولفت رویو، (II) ۱۴ (۲۰۰۲)

۱۲- بن سعید، "Le Nouvel internationalisme"

۱۳- فایننشال تایمز، ۳۰ نوامبر ۲۰۰۱

۱۴- «رئیس جمهور به مشاور اعزامی پاول به خوا میانه»، ۴ آوریل ۲۰۰۲.

www.whitehouse.gov

15. Robert Nozick

فهرست اعلام

- آ.ای.ام.اف، ۱۱
 ابرقدرت شریر، ۶۵
 اتحاد شوروی، ۶۱
 اتحاد فرهنگها، ۲۰
 اتحادیه اروپا، ۱۰، ۱۳، ۲۴، ۶۲، ۱۰۴
 اتحادیه‌ای، ۱۱۷
 اتحادیه‌های کارگری، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۱۵
 اتک، ۱۵، ۳۴، ۹۳، ۱۰۵
 اتک مالیات توین، ۴۰
 اجتماعی جهان، ۱۹
 احزاب کارگران سوسیالیست، ۱۰۰
 ادواردو دو هالد، ۳۲، ۱۱۷
 ارتش رهائی‌بخش ملی زاپاتیستا، ۱۳
 ارگان‌های ژنتیکی تعدیل یافته، ۵۳
 اروپای غربی، ۵۶
 اسپانیا، ۶۲
 اسپرانتو، ۹۸
 استالینیست، ۱۰۰
 استالینیستی، ۵۲
 استالینسم، ۱۰۰، ۱۷۴
 استثمار، ۱۴، ۴۵، ۷۰، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۳۵، ۱۳۶
 استرالیا، ۶۱
 استعمار، ۶۱، ۹۸، ۱۳۴
 استعماری، ۵۴، ۶۱
 استقلال‌گرا، ۹۷
 استقلال‌گرایان، ۱۰۶، ۱۱۶، ۱۱۷
 استقلال‌گرایی، ۹۶، ۹۸
 ام.جرج، ۸، ۹
 آبرور، ۸۷
 آتلانتیک شمالی، ۶۷
 آدام اسمیت، ۴۲
 آرتور آندرسون، ۳۸
 آرژانتین، ۲۴، ۳۱، ۳۲، ۳۷، ۹۹، ۱۱۶، ۱۱۷
 آزادسازی تجاری، ۳۱
 آزادی، ۱۲۹، ۱۷۷، ۱۷۸
 آزادیبخش زاپاتیستا، ۹۷
 آزادی‌های مدنی، ۱۶۰
 آسترازنکا، ۵۳
 آسیا، ۳۴، ۴۶، ۵۴
 آسیای جنوبی، ۶۲
 آسیای شرقی، ۳۱، ۳۷، ۳۸، ۵۹
 آ.کالینیکوس، ۷
 آگنولتو، ۲۱
 آلک نواز، ۱۴۶
 آلمان، ۶۲، ۶۳، ۸۶، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۴۱، ۱۵۹
 آلن گرینزبان، ۴۷
 آمارتیا سن، ۱۲۸، ۱۳۶، ۱۴۶
 آمریکای لاتین، ۹۰
 آنارشستی، ۱۱، ۲۲
 آنتونی گیدنز، ۹، ۵۵
 آنتونی مک‌گرو، ۱۷۴
 آندرو وایس، ۳۹
 آندره گوندرفرانک، ۶۱
 آنتی‌رادیك، ۸۹
 آوانگارد، ۱۷

- اسرائیل، ۲۴، ۲۵، ۶۸، ۱۷۷
 اس‌ژیزاک، ۷
 اسلاویو ژیزاک، ۱۷
 اشتیگلنز، ۱۴، ۳۲، ۳۹
 اصلاح، ۱۶۳
 اصلاحات، ۱۶۳، ۱۶۵
 حصول عدالت، ۱۲۹
 اعتراضات جنوا، ۱۰۱
 افریقا، ۹۰، ۱۰۳
 افغانستان، ۲۳، ۲۴، ۵۶، ۶۷، ۱۰۴، ۱۰۸
 اف، فوکویاما، ۷
 اقتصاد بازار، ۹۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸
 ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۵۴، ۱۶۵
 اقتصادی و سیاسی، ۲۸
 ال‌فینو، ۵۴
 القاعده، ۵۶
 امانوئل والرش‌تاین، ۲۰
 امپراطوری، ۵۷، ۹۶
 امپریالیسم، ۵۷، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۰۹
 امریکا، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۶، ۱۷، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۳۵، ۳۶، ۶۳، ۶۶، ۸۵، ۱۰۲، ۱۰۴
 امریکائی‌ها، ۵۶
 امریکای لاتین، ۵۴، ۶۲، ۹۴
 انباشت، ۳۲، ۳۴، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۴۹، ۵۳، ۵۵، ۶۰، ۶۱، ۶۹، ۷۰، ۱۰۱، ۱۱۵، ۱۳۹، ۱۵۹
 انباشت سرمایه، ۴۲، ۴۳
 انحصاری ثبت اختراع، ۲۱
 اندیشه سبز، ۹۰
 انرون، ۳۷، ۳۸، ۵۳
 انقلاب کبیر فرانسه، ۱۹
 ان.کلاین، ۱۹
 انگلس، ۲۵، ۵۱، ۵۲، ۵۵، ۱۱۱
 انگلستان، ۸، ۹، ۲۴، ۲۷، ۶۳
 انگلیس، ۶۳
 انگلیس، ۱۰۲
 ان ماری لویه، ۹
 اورولی، ۱۰۴
 اولریخ بک، ۵۵
 اوتیس، ۵۳
 ایالات متحده، ۸، ۴۷، ۵۶، ۶۱، ۶۳، ۶۹، ۱۰۰، ۱۴۵
 ایتالیا، ۱۹، ۲۱، ۱۱۵
 ایتالیایی، ۲۱، ۵۲
 ایدئولوژی‌های جهانی‌سازی، ۱۳
 ایدز، ۲۱
 ایران، ۶۷، ۶۹
 ایرلند جنوبی، ۶۲
 ایمانوئل والرش‌تاین، ۶۱
 اینترنت، ۱۳
 ایندی مدیا، ۹۶
 ایو چاپلو، ۱۶
 پست مدرنیسم، ۱۷
 بارت براون، ۱۵۳
 بارسلون، ۲۳، ۲۴، ۸۳
 بارسلونا، ۱۱۴
 بازار اوراق بین‌المللی، ۳۵
 بازار نوظهور، ۳۷
 بازارهای بی‌نهایت کارای مالی، ۴۰
 بازارهای سرمایه، ۳۰
 بازارهای مالی، ۳۴، ۳۶، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۷، ۴۹، ۶۲، ۷۰، ۹۵، ۱۳۲، ۱۴۲، ۱۵۵، ۱۵۶
 بازارهای مالی جهان، ۴۷
 بازارهای مالی بین‌المللی، ۱۰۵
 بازارهای نوظهور، ۴۷
 بالکان، ۶۶، ۱۰۳
 بانک، ۱۰۳
 بانک جهانی، ۸، ۹، ۱۴، ۲۳، ۲۷، ۲۸، ۶۲، ۸۹، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۵۵
 بانک‌های سرمایه‌گذاری، ۱۰، ۳۶، ۱۴۶، ۱۴۹
 بحران آسیا، ۴۸
 بحران آسیای جنوبی، ۴۶
 بحران اقتصادی، ۵۹
 بحران شدید مالی، ۱۴۲
 بحران مالی، ۳۱، ۳۷، ۳۸، ۱۵۵

- بحران مالی و اقتصادی شرق آسیا، ۱۴
بحران‌های اقتصادی، ۴۵
بخشش دیون، ۱۵۴
برابری، ۱۲۹، ۱۷۷، ۱۷۸
برادری، ۱۷۷
برانکو میهایلیویچ، ۲۸
برتون وودز، ۳۶، ۹۳، ۱۵۵
برده‌داری، ۱۳۶
برزیل، ۲۴
برزیلی، ۸۴
برژینفسکی، ۶۶
برنارد کاسن، ۹۳
برنامه، ۱۷۴
برنامه‌ریزی، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۵
برنامه‌های توافق واشنگتن، ۳۶
بروکینگ، ۱۰۶
برونوژتین، ۱۵۵
بریتانیا، ۲۳، ۳۶، ۸۴، ۳۳
بلک بلوک، ۱۱، ۲۲، ۸۳، ۱۰۸
بلر، ۹، ۵۸، ۱۰۵، ۱۵۷
بلو، ۱۰۹
بن وجرى، ۸۹
بودریار، ۱۷، ۱۸
بودریلار، ۱۶
بورکراتیک، ۱۰۰
بوش، ۲۳، ۵۳، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۷۷
بوش پدر، ۶۸
بوش پسر، ۵۸
بولتانسکی، ۱۷
بهره‌وری، ۱۴۱، ۱۴۳
بی‌عدالتی، ۲۰، ۷۰، ۹۴، ۱۵۲
بی‌عدالتی‌ها، ۱۴۳
بیل کلینتون، ۹
بین‌الملل چهارم، ۱۰۰
بین‌المللی‌گرایی، ۸۵
پاتریک بوند، ۹۳، ۱۰۱، ۱۰۳
پاکستان، ۵۶، ۶۷، ۶۸
پانگلاس ولتر، ۳۹
پاول کروگمان، ۱۴
پاول ویرلیو، ۹۵
پاول هیرس، ۱۷۴
پایداری، ۱۳۲، ۱۶۵
پت دواین، ۱۴۶، ۱۶۵
پدیده مکزیکو، ۳۷
پرگ، ۱۰۳
پرتغال، ۶۲
پروتکل ۱۹۹۷ کیوتو، ۵۳
پرولتاریای دموکراتیک، ۲۱
پرونیستی، ۱۱۷
پری آندرسون، ۱۰
پست مدرنیسم، ۷، ۱۷، ۱۹، ۱۱۱
پلازا آکورد، ۴۷
پل‌کندی، ۵۶
پنتاگون، ۶۶
پوپولیستی، ۱۱۷
پورتو آلگره، ۱۹، ۲۴، ۸۳، ۹۹، ۱۰۵، ۱۱۵، ۱۱۸
پولانی، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۶۵
پولانیایی، ۱۴۱
پیتر گوان، ۳۶
پیرودریه، ۱۵
پیر ژوزف پرودون، ۹۲
تئودور آدورنو، ۳۳
تاچر، ۳۶
تاسیتوس، ۵۹
تام ولف، ۸۷
تایوان، ۴۶
تجارت، ۲۷
تجارت آزاد، ۱۳، ۲۰، ۲۷، ۱۰۵
تجارت جهانی، ۲۲
تجارت خلاق، ۳۳
تجارت عادلانه، ۱۰
تجارت منصفانه، ۹۰، ۹۱، ۱۵۲
تخریب محیط، ۱۳۲
تخریب محیطی، ۱۵۹

- تروتسکی، ۶۰، ۱۶۲
 تروریسم، ۵۹، ۶۷، ۶۸، ۱۰۲
 تظاهرات سیاتل، ۹۰
 تغییر آب و هوا، ۱۷۳
 تنوع، ۸۳
 توافق پساواشنگتن، ۹۳
 توافق جهانی، ۸
 توافق واشنگتن، ۹، ۱۰، ۱۴، ۲۰، ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۳، ۱۱۰، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۵۷، ۱۷۵
 توپین، ۴۰
 توماس فریدمن، ۵۶
 تونس‌هاپکینس، ۲۰
 تونی نگری، ۱۶، ۵۷، ۹۶
 تیمیسترزها، ۱۰، ۲۳
 ثبات، ۹۰، ۱۳۵، ۱۴۱
 جامعه‌ای مساواتی، ۱۵۰
 جامعه مدنی، ۸۸، ۱۰۴
 جان بلامی فاستر، ۱۳۲
 جان بولتون، ۶۷
 جان راولز، ۱۲۸، ۱۷۷
 جان گراهل، ۳۵
 جان لوید، ۱۴، ۲۲
 جان مک نیل، ۱۳۳
 جان مینارد کینز، ۸
 جان ویکس، ۳۰
 جان ویلیامسون، ۷
 جرالد مسینتی، ۲۱
 جرج دبلیو بوش، ۵۶، ۱۵۹، ۱۷۷
 جرج گیسون، ۳۹
 جرج لوکاس، ۸۴
 جرج مون بیوت، ۹۱
 جفری ساچس، ۱۴
 جفری ویلیام، ۳۸
 جمهوری‌های آسیای مرکزی شوروی، ۶۱
 جناح انقلابی کمونیست، ۱۰۰
 جنبش اتک، ۹۴
 جنبش ضد سرمایه‌داری، ۱۰۱، ۱۱۰
 جنبش عدالت جهانی، ۱۱۵، ۱۲۸
 جنبش کارهای شاق، ۱۴
 جنبش گلوبال اکس‌چنج، ۹۰
 جنبش‌های ضد سرمایه‌داری، ۱۷
 جنگ با تروریسم، ۱۷۷
 جنگ علیه ترور، ۱۰۵
 جنگ علیه تروریسم، ۲۴، ۲۵، ۱۰۹
 جنوا، ۱۱، ۱۴، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۸۳
 ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۵
 جنوب آسیا، ۳۱
 جنوب شرقی آسیا، ۳۰، ۴۶
 جویلی ۲۰۰۰، ۱۴
 جورج ساروس، ۱۴
 جورج مون بیوت، ۲۵
 جهان سوم، ۸، ۱۴، ۲۱، ۴۰، ۶۱، ۹۵
 ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۳، ۱۵۲
 جهانی ایالات متحده، ۳۶
 جهانی سازی، ۱۲، ۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۲۴، ۲۸، ۳۰، ۳۱، ۴۰، ۵۱، ۵۶، ۵۸، ۶۲، ۶۹، ۸۶، ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۹۶، ۹۷، ۱۰۴، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۴۵، ۱۵۸، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵
 جهانی سازی سرمایه، ۱۱۱
 جهانی سازی سرمایه‌داری، ۱۹، ۱۰۹
 جهانی سازی مالی، ۳۴
 جهانی شدن، ۱۱
 جهانی شده، ۳۵
 جی، ا، کوهن، ۱۲۹
 جیمز، ۱۷۴
 جیمز توپین، ۴۰، ۹۳
 جیمز هاردینگ، ۸۹
 حیوانی آریگی، ۲۰
 جی ویکز، ۳۰
 چاپیلو، ۱۷
 چارلز آندره اودرای، ۱۵۰
 چارلز بیتز، ۱۳۰
 چالمرز جانسون، ۵۹
 چنی، ۶۸
 چیاپاس، ۱۳
 چین، ۴۶، ۶۱، ۶۲، ۶۹، ۱۴۲

- حقوق بشر، ۶۸
حمایت‌گرایی، ۱۷۴
خزانه‌داری امریکا، ۳۲
خزانه امریکا، ۳۶
خصوصی‌سازی، ۷، ۱۰، ۱۵، ۳۱، ۳۳، ۱۰۳، ۱۵۷، ۱۰۶
گل‌سابین، ۱۱۴
دانیل داگلاس، ۵۶
دانیل بل، ۱۰
دبراجیمز، ۹۰
دبلیو. ب. گالی، ۱۷۳
دبلیو. بلو، ۸
دبلیو تی. او، ۸۵
درآمد اساسی جهانی، ۱۵۶
دکترین بوش، ۶۷
دموکراسی، ۸۴، ۹۰، ۱۱۶، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۶۵
دواین، ۱۴۷
دوپونت، ۵۳
دورکین، ۱۲۹
دوره نئولیبرال، ۳۷
دولت، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۷۵
دولت کلینتون، ۳۵
دولت‌های شریر، ۶۵
دولت‌های نافرمان، ۶۸
دولتی، ۱۴۲
دومین مجمع اجتماع جهانی، ۱۱۵
دیک چنی، ۶۸
دیون، ۱۵۴
دیون جهان سوم، ۱۰، ۱۴، ۲۰، ۱۵۴
دیوید هلد، ۱۷۳
رابرت، ۱۲
رابرت برنر، ۴۷
رابرت کوپر، ۵۸
رابرت گیل پین، ۱۷۴
رابرت نوژیک، ۱۷۷
راست نو، ۱۷۷
راکس سوسایتی، ۸۹
راند، ۹۷
راولز، ۱۲۹
راه سوم، ۹، ۵۵، ۱۰۵، ۱۷۳
راه سومی، ۱۰۰
رد زون، ۱۰۷
رشد اقتصادی، ۲۸، ۳۰، ۴۵، ۷۰، ۱۳۶
رشد سریع اقتصادی، ۵۰
رفرمیسم، ۹۲
رفرمیستی، ۱۰۹
رقابت، ۴۶، ۵۳، ۶۰، ۶۳، ۷۰، ۸۶، ۱۴۰
رقابت آزاد، ۱۴۱
رقابت اقتصادی، ۷۰
رقابتی، ۴۲، ۵۵
رمانتیک، ۸۴
رناتو، ۱۰۷
رودلف هیلفردینگ، ۶۰
رورتی، ۱۷
روسیه، ۳۴، ۳۷، ۴۷، ۶۱، ۶۹
روسیه و چین، ۵۶، ۶۴
روگیرو، ۱۰۷
رونالد دورکین، ۱۲۸
رونالد ریگان، ۸
ریچارد فالك، ۱۹
ریو، ۹۷
ریوگراند، ۱۱۸
زاپاتیستا، ۱۳، ۳۴
زاپاتیستاها، ۹۸
زیواسترن هل، ۸۴، ۹۶
ژاپن، ۳۷، ۴۷، ۵۶، ۶۳، ۱۴۱
ژاک دریدا، ۱۷
ژان بودریلارد، ۱۶
ژان - پیر شیوه من، ۹۳
ژان ماری لوپن، ۸۵
ژوزف اشتیگلنر، ۱۴، ۳۱
ژوزفین، ۱۵، ۱۰۵، ۱۰۶
ژوزه بوا، ۱۵
ژیزاک، ۱۸
سازمان تجارت جهانی، ۱۰، ۲۷، ۸۵

شرق آسیا، ۳۷، ۵۹	سازمان ملل، ۱۳، ۸۸
شرکت چندملیتی، ۸۹	سام آشنن، ۸۸، ۱۷۳
شرکت‌های چندملیتی، ۱۰، ۱۳، ۳۳، ۷۰	ساموئل هانتینگتون، ۶۴
۵۳، ۶۲، ۸۸، ۹۱، ۱۳۲، ۱۴۶	سان میکروسیستم، ۴۸
شرکتهای داروئی، ۲۱	سایگون، ۶۶
شرکت‌های فراملی، ۵۵، ۱۰۴	سرمایه، ۳۶، ۴۱، ۴۲، ۵۵، ۱۵۶
شرکت‌های فراملیتی، ۱۰۴	سرمایه‌داری، ۷، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۸، ۲۰، ۲۵
شرکتی، ۲۰	۲۷، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۳۹
شرودر، ۱۰۶	۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۶، ۵۲، ۵۴، ۶۱، ۷۰
شک‌گرایی، ۱۱۲	۹۰، ۱۱۹، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۶
شورت، ۲۷	سرمایه‌داری بازار، ۱۰۰، ۱۴۱
شوروی، ۸، ۵۱، ۵۲، ۶۱، ۶۳، ۱۳۹، ۱۴۶	سرمایه‌داری جهانی، ۱۳، ۲۴، ۹۱
شونمنت، ۱۰۵	سرمایه‌داری شرکتی، ۲۱
شیلی، ۱۶۳	سرمایه‌داری کنترل‌شده‌تر، ۹۳
صندوق بین‌المللی پول، ۸، ۱۴، ۲۷، ۱۷۵	سرمایه‌داری مالی، ۳۶
۳۱، ۳۲، ۱۰۲، ۱۵۵	سرمایه‌گذاری، ۴۶
صندوق بین‌المللی پول و گروه ۷، ۳۸	سمیر امین، ۶۱
صنعت بیمه، ۳۷	سوئیت شاپ، ۸۹
ضد جهانی‌سازی، ۱۹، ۴۰، ۸۶، ۱۰۶، ۱۷۵	سوروس، ۸۴
ضد-دیون، ۱۴	سوریه، ۶۷، ۶۹
ضد سرمایه‌داری، ۱۱، ۲۰، ۲۲، ۲۴، ۲۵	سوزان جرج، ۸، ۱۹، ۵۵، ۱۰۲، ۱۰۹، ۱۶۳
۲۶، ۲۷، ۳۲، ۳۴، ۱۲، ۱۲، ۲۲، ۲۳، ۲۵	سوزان دبرونهایف، ۱۵۵
۳۳، ۵۷، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۱۱۴، ۸۳، ۸۵	سوسیال دموکرات، ۱۰۴، ۱۰۶
۸۶، ۹۴، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۴۰، ۱۷۷	سوسیال دموکراسی، ۱۷، ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۶
ضدسیستمی، ۲۰	سوسیالیست، ۸۵، ۹۲
طالبان، ۲۳، ۵۶، ۶۷	سوسیالیسم، ۲۰، ۸۴، ۸۶، ۹۲، ۹۹، ۱۰۱
طبقه کارگر، ۴۲، ۴۱	۱۴۱
طرفداران جهان سوم، ۸۳	سوسیالیسم بازار، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۶۵
طرفداری، ۱۱۰	سویل، ۱۱۴
عامه، ۱۸	سیاتل، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۰، ۲۱، ۲۳
عامه مردم، ۹۹، ۱۱۱، ۱۱۸	۲۷، ۸۳، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۷۴
عدالت، ۹۰، ۹۱، ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹	سیاتل و جنوا، ۲۴
۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۵۴، ۱۶۵	سیلویوبرلوسکنی، ۱۰۷
عراق، ۶۵، ۶۷، ۶۹	سیلیکون، ۵۶
فتودالیسم، ۱۳۶	شبکه، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۱۰۹، ۱۱۵
فاشیستی، ۸۴، ۸۵، ۸۶	۱۱۸، ۱۳۴، ۱۴۶، ۱۵۳
فاشیسم، ۸۴، ۱۴۲، ۱۷۵	شبکه‌ای، ۳۷، ۹۷
فاوستوبرتینوتی، ۱۰۱	شبکه، ۱۴، ۲۲، ۸۵، ۱۰۹

- فایننشال تایمز، ۱۱، ۲۲، ۲۴، ۳۲، ۳۳، ۴۶، ۵۶، ۸۸، ۱۰۴، ۱۰۵
- فدرال رزرو، ۴۷، ۴۹
- فراخوان جنبش‌های اجتماعی، ۱۳۴، ۱۷۵
- فرانسه، ۹، ۱۵، ۳۴، ۶۲، ۱۰۵، ۱۰۶
- فرانسیس چس‌نایس، ۱۵۰
- فرانکلین روزولت، ۹
- فرایند کالاسازی، ۳۳
- فرمانده مارکوس، ۱۳
- فرناندو دلاروا، ۳۱
- فرهنگ، ۱۹، ۳۴، ۹۶
- فرهنگ‌گرایی، ۱۸
- فرهنگی، ۱۷، ۱۸، ۳۳، ۴۳
- فریدریک فن‌هایک، ۱۳۹
- فریدمن، ۵۷
- فعالیت انسان‌گرایانه بین‌المللی، ۱۴
- فلسطین، ۲۵، ۱۷۷
- فلسطینی، ۲۵
- فوکویاما، ۷، ۱۱
- فیلیپ اچ‌گوردون، ۱۰۶
- قدرت‌های استعماری، ۵۴
- کاتالونیا، ۱۱۵
- کار، ۴۱، ۱۵۶
- کارایی، ۹۰، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۶۵
- کارگران مزدبگیر، ۱۱۱
- کارگرنوین، ۲۲
- کارل پولانی، ۱۳۷
- کارل کائوتسکی، ۱۱۹
- کارلو جیولیانی، ۱۱
- کازارینی، ۹۹
- کالدونیایی، ۵۹
- کالگاکوس، ۵۹
- کالیفرنیا، ۵۳
- کالین هینز، ۹۱، ۱۱۰، ۱۵۲
- کیک سیتی (آوریل ۲۰۰۱)، ۱۱۳
- کرانه غربی، ۲۵
- کروز، ۶۵
- کره، ۳۷
- کره جنوبی، ۴۶، ۶۲
- کره شمالی، ۶۷، ۶۹
- کریس هرمان، ۱۷۴
- کلاین، ۱۸، ۹۸
- کلر شورت، ۱۰۳
- کلودسرفاتی، ۲۴، ۱۵۰، ۱۵۹
- کلیتون، ۲۱، ۴۷، ۶۴، ۶۵
- کمال مال‌هوترا، ۳۴، ۹۴
- کمونیست، ۲۵
- کمونیستی، ۷
- کمونیسم، ۷، ۸، ۲۰
- کن اوهم، ۱۷۳
- کنترل بر سرمایه، ۱۴۲
- کنترل‌های ارزی، ۳۶
- کنترل‌های سرمایه، ۱۵۵، ۱۵۶
- کندی، ۵۷
- کن سارو - وایو، ۱۳
- کنسول کانادا، ۱۰۶
- کنیزگرانی، ۹۵
- کنیزی، ۲۸، ۳۹
- کوبا، ۶۷
- کوبک سیتی، ۲۳
- کوفی عنان، ۸۸
- کوبین داناها، ۹۶
- کیم مودی، ۱۱۵
- کینز، ۴۰
- کینزگرانی، ۸، ۴۷
- گات، ۹۴
- گای دی، ۱۶
- گذار بگو، ۱۳۷
- گرامشی، ۱۱۴
- گراهام تامپون، ۱۷۴
- گرایش سوسیالیستی بین‌المللی، ۱۰۰
- گوردون براون، ۱۵۴
- گروه ۸، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۰۷
- گروه ۷، ۱۵، ۹۵، ۱۵۴
- گروه ۸ در جنوب، ۱۰۴

- گرهارد شرودر، ۱۰۵
گلوبال اکس‌چنج، ۸۹، ۹۰، ۹۶
گیدنز، ۵۶
گیلز دیلوتیز، ۱۷
لئونیل ژوپین، ۹، ۱۵، ۸۵
لاکانی، ۱۷
لاک بولتانسکی، ۱۶
لنین، ۱۸
رزالوکز امبگو، ۱۱۹
لورن فابی، ۱۰۵
لوکا کازارینی، ۹۸، ۱۰۷
لوموند دیپلماتیک، ۹۳، ۹۸
لیبرال، ۷۰، ۱۰۰
لیبرال‌های مساوات‌طلب، ۱۲۹
لیبرالی، ۱۲، ۵۴
لیبرالیسم، ۸۴، ۱۱۶، ۱۴۱
لیبرالیسم اقتصادی، ۱۳۸
لیبی، ۶۷، ۶۹
لیندن جانسون، ۹
مائود بارلو، ۱۰۶
مادلن آلبرایت، ۶۵
مارک روبرت، ۱۲، ۸۵
مارکس، ۱۸، ۲۵، ۲۶، ۳۳، ۳۶، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۲، ۷۰، ۸۶، ۹۲، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۵۳
مارکسیست، ۲۶
مارکسیستی، ۲۶
مارکسیسم، ۵۱، ۵۲، ۸۴، ۸۶، ۱۰۰، ۵۷
مارکوز، ۱۳۵
مارکوس، ۱۳، ۳۴
مارکوس، ۹۷
مارکو مزارا، ۳۴
مارگرت تاچر، ۸، ۱۴۴
ماکس وبر، ۴۳
ماکس هورکهایمر، ۳۳
مالتوس، ۵۰
مالکیت اجتماعی، ۱۵۰، ۱۵۱
مالی، ۶۰
- مالیات‌بندی، ۱۵۷
مالیات توین، ۳۴، ۴۰، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۵۵، ۱۵۶
مالیه جهانی شده، ۱۴۲
مانیفست، ۲۵
مانیفست کمونیست، ۱۱۱
مایک دیویس، ۵۴
مایکل آلبرت، ۱۶
مایکل بارت براون، ۱۵۳
مایکل مان، ۶۱
مایکل هارت، ۵۷، ۹۸، ۱۱۸، ۱۶
متفاوت، ۲۶
مجمع اجتماعی، ۲۱
مجمع اجتماعی جنوا، ۱۹، ۲۳
مجمع اجتماعی جهان، ۱۵، ۲۱، ۲۴، ۹۸
مجمع اجتماعی جهانی، ۱۹، ۱۰۰، ۱۰۳
محلی‌سازی، ۹۱، ۹۷، ۱۱۰
محلی‌گرا، ۱۴۶
محلی‌گرایی، ۱۴۵
محور شرارت، ۶۷
محیط جهانی سازمان ملل، ۱۵۹
محیط زیست، ۱۰، ۲۰، ۹۰
مرن سانتو، ۵۳
مساوات طلبانه، ۱۲۸، ۱۲۹
مساوات طلب لیبرال، ۱۲۸
مساوات‌گرایانه، ۱۳۵
مساوات‌گرایان، ۱۷۷
مستعمره‌های، ۶۱
مشکلات مالی، ۳۴
معاملات ارزی، ۳۴
معاملات ارزی بین‌المللی، ۳۴، ۱۵۵
مقررات زدائی، ۳۱
مک دونالد، ۲۲، ۵۶
مکزیک، ۹۷
مک کارتی، ۲۳
مک نیل، ۴۹
مک نیلی، ۴۸
ملل متحد، ۹۳

- منظم تر سرمایه داری، ۱۶۵
 موافقتنامه تجارت آزاد، ۸۵
 موافقتنامه تجارت آزاد امریکای شمالی (نفتا)، ۹
 موافقتنامه چندجانبه سرمایه گذاری، ۱۳
 مورد آسیای شرقی، ۳۷
 مورد هیتلر، ۸۶
 موگابه، ۱۷۵
 مینارد کینز، ۳۹
 مؤسسات بین المللی مالی، ۱۵
 مؤسسات چندملیتی، ۲۵
 مؤسسات مالی بین المللی، ۱۳۲، ۹۵، ۳۶
 نئولیبرال، ۱۱، ۱۴، ۱۷، ۳۰، ۳۸، ۱۰۰، ۱۴۱، ۱۶۲
 نئولیبرالی، ۷، ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۲۰، ۲۸، ۳۳، ۳۶، ۳۸، ۵۱، ۵۸، ۶۲، ۶۹، ۹۶، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۹، ۱۳۹، ۱۵۴
 نئولیبرالیسم، ۸، ۱۱، ۱۳، ۱۵، ۲۰، ۲۴، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۷۰، ۸۴، ۹۲، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۳۸، ۱۵۸، ۱۷۵، ۱۷۷
 نااومی کلاین، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۱۰۶
 نابرابری، ۵۴، ۱۴۰
 نابرابری جهانی، ۲۷، ۲۸
 نابرابری ها، ۵۴
 ناتو، ۶۶، ۶۷
 ناسیونال سوسیالیست، ۸۶
 ناسیونال سوسیالیسم، ۱۷۴
 ناعدالتی، ۱۱۰، ۱۴۰
 نظام برتون وودز، ۳۵
 نظریه عمومی اشتغال بهر و پول، ۳۹
 نفتا، ۱۲، ۱۳، ۸۵
 نگری، ۶۶، ۹۸، ۹۹، ۱۱۱
 نوارتیس، ۵۳
 نوام چامسکی، ۱۶
 نورت وست پاسیفیک، ۵۳
 نورینا هرتز، ۲۷، ۸۷
 نیروی کار، ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۵۱، ۶۳، ۱۱۱
- نیروی کار، ۱۳۷، ۱۵۸
 نیروی کار مزدبگیر، ۴۱
 نیکلاس لمان، ۶۷
 نیکلای بوخارین، ۶۰
 نیکولا بولاد، ۳۴
 نیل فرگوسن، ۱۷۴
 نیوزلند، ۶۱
 نیویورک، ۶۸
 نیویورک تایمز، ۵۶
 واشنگتن، ۲۳، ۳۷، ۶۳، ۶۶، ۶۸
 والدن بلو، ۱۶، ۳۴، ۱۰۴
 وبر، ۴۳
 ورلدکام، ۳۸
 ویتوریو آگنولتو، ۱۹، ۱۱۷
 ویکتوریا، ۵۴
 ویل هاتن، ۱۴۱
 ویلیام موریس، ۸۴
 هابزی، ۹۵
 هارت، ۶۶، ۹۸، ۹۹، ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۱۹
 هارت ونگری، ۵۷
 هارولد جیمز، ۱۷۴
 هانتینگتون، ۶۵
 هایک، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۶
 هایکی پاتومکی، ۴۰، ۹۴
 هاینس، ۱۱۰
 همبستگی، ۱۲۹، ۱۷۸
 هندوستان، ۵۴
 هنری آشی بی ترنر، ۸۶
 هنری وبر، ۱۰۵
 هیتلر، ۸۶
 هینز، ۹۱، ۹۲
 یک اقتصاد بازار، ۹۰
 یونان، ۶۲
 یونی لور، ۸۹
 ئی. یو، ۱۱

11. 1.9 , ATTACK
1.1 , (IST)
1.1 , APEC
22 , ATM
93 , BIS
95 , EU
11 , FTAA
95 , G7
95 , 11 , G8
21 , HIV
1.3 , 93 , 89 , 95 , 92 , 23 , 9 , IMF
1.3 , Medicien
95 , NATO
1.3 , 1.3 , 96 , 23 , 21 , 14 , NGO
18 , Nologo
1.7 , Tu tebianehe
95 , UN
94 , 93 , 95 , 28 , 27 , 23 , 21 , WTO
1.8

AN ANTI-CAPITALIST MANIFESTO

ALEX CALLINICOS
TRASLATED BY: IQBÂL TÂLEQÂNI

آلکس کالینیکوس، استاد علوم سیاسی دانشگاه یورک، در کتاب حاضر تحول جنبش ضد جهانی سازی را مورد تحلیل قرار می دهد و به مرزبندی نیروهای متفاوت حاضر در این جنبش می پردازد. او نشان می دهد که جنبش ضد جهانی سازی که در مسیر مبارزه با نظام سرمایه داری قرار می گیرد، به تلفیق شیوه های مبارزاتی جامع و پویای خود به سنن کلاسیک نیاز دارد. و همچنین نشان می دهد که انباشت سرمایه نه تنها بر نابرابری جهانی و بی ثباتی اقتصادی می افزاید بلکه از لحاظ منابع طبیعی و ایجاد جنگ و خونریزی نیز جهان را تهدید می کند.



قیمت: ۲۲۰۰ تومان

